

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیریت خانواده و هزینه‌ها

رشته مدیریت خانواده

گروه تحصیلی مدیریت خانواده

زمینه خدمات

شاخه آموزش فنی و حرفه‌ای

شماره درس ۴۲۳۰

۶۴۰	رزاقی، ابراهیم
م ۴۵۳ / ر	مدیریت خانواده و هزینه‌ها / مؤلف: ابراهیم رزاقی. - تهران: شرکت چاپ و نشر کتابهای
۱۳۹۳	درسی ایران، ۱۳۹۳.
۱۲۲ ص.:	مصور. - (آموزش فنی و حرفه‌ای؛ شماره درس ۴۲۳۰)
متون درسی رشته مدیریت خانواده گروه تحصیلی مدیریت خانواده، زمینه خدمات.	
برنامه‌ریزی و نظارت، بررسی و تصویب محتوا: کمیسیون برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای درسی	
رشته مدیریت خانواده دفتر تألیف کتابهای درسی فنی و حرفه‌ای و کاردانش وزارت آموزش و پرورش.	
۱. اقتصاد خانواده. الف. ایران. وزارت آموزش و پرورش. دفتر تألیف کتابهای درسی فنی	
و حرفه‌ای و کاردانش. ب. عنوان. ج. فروست.	

همکاران محترم و دانش‌آموزان عزیز :
پیشنهادهای و نظرات خود را درباره محتوای این کتاب به نشانی
تهران - صندوق پستی شماره ۴۸۷۴/۱۵ دفتر تألیف کتاب‌های درسی فنی و
حرفه‌ای و کاردانش، ارسال فرمایند.

پیام‌نگار (ایمیل) info@tvoccd.sch.ir

وب‌گاه (وب‌سایت) www.tvoccd.sch.ir

این کتاب براساس پیشنهادهای هنرآموزان کشور توسط مؤلف در کمیسیون تخصصی
رشته مدیریت خانواده در سال تحصیلی ۸۸-۸۷ مورد تجدیدنظر قرار گرفت.

وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف : دفتر تألیف کتاب‌های درسی فنی و حرفه‌ای و کاردانش
نام کتاب : مدیریت خانواده و هزینه‌ها - ۴۸۶/۶
مؤلف : ابراهیم رزاقی با همکاری محبوبه خلفی، بتول آقاعلی عطاران و سیدرحمن هاشمی
آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع : اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
تهران : خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن : ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار : ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی : ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹،
وب‌سایت : www.chap.sch.ir

صفحه‌آرا : صغری عابدی

طراح جلد : مریم کیوان

ناشر : شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران - تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروپخش)

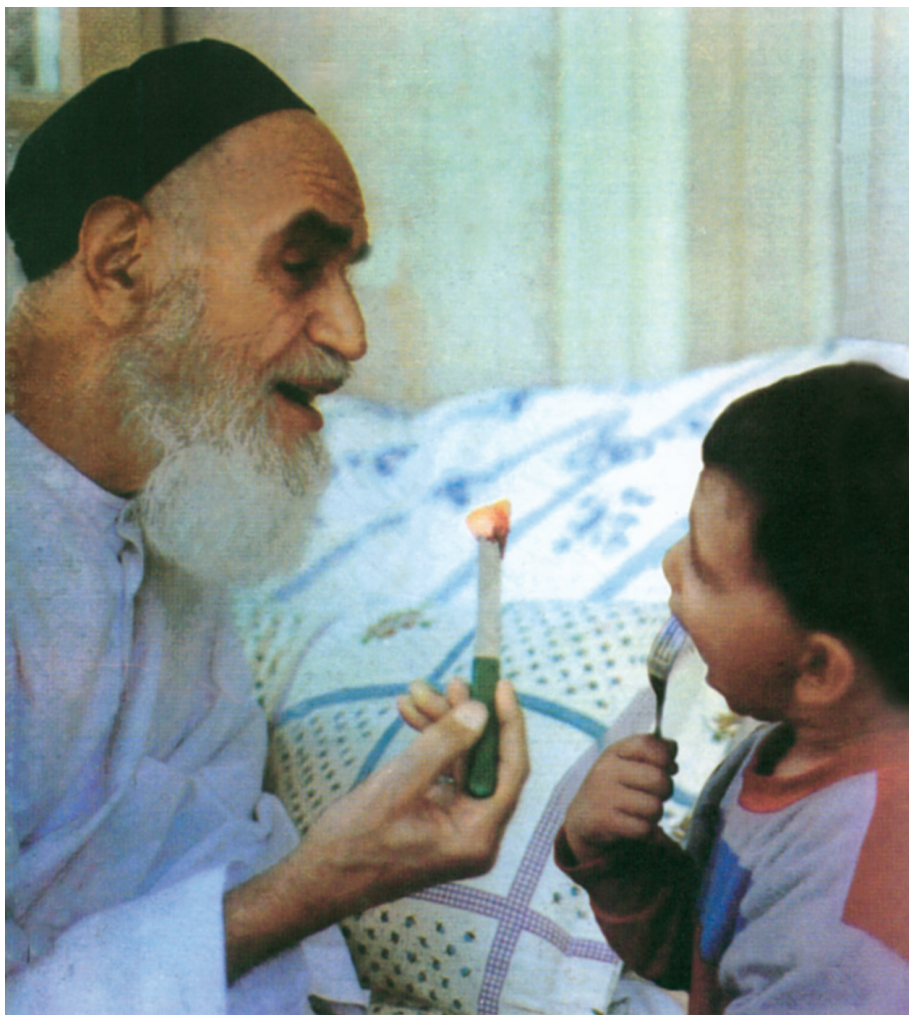
تلفن : ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار : ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی : ۳۷۵۱۵-۱۳۹

چاپخانه : سمارنگ

سال انتشار و نوبت چاپ : چاپ چهاردهم ۱۳۹۳

حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۰۵-۰۸۶۲-۴ ISBN 964-05-0862-4



یکی از فرزندان امام نقل کرده است :
یکی از صفات امام صرفه جویی در امور زندگی بود و همیشه به ما سفارش می کردند که به اندازه غذا درست کنیم تا اضافه نیاید و در زندگی زیاد مصرف نکنیم .
همیشه گوشزد می کردند که :
«الآن ما در وضعی هستیم که امکان دارد وضع بعضی از خانواده ها به سختی بگذرد».

فهرست مطالب

سخنی با همکاران

پیشگفتار

بخش اول : مدیریت خانواده

۲	فصل اول : معنا و وظایف مدیریت
۳	۱-۱- معنای مدیریت
۷	۱-۲- وظایف مدیریت
۱۳	۱-۳- ویژگیهای وظایف مدیریت خانواده
۲۱	۱-۴- نتیجه و جمعبندی فصل اول
۲۳	فصل دوم : گستردگی مدیریت
۲۴	۲-۱- مدیریت خویش
۴۲	۲-۲- مدیریت خانواده
۴۶	۲-۳- دستاورد سازمانهای غیرانتفاعی و مدیریت خانواده
۴۹	۲-۴- مهارتهای مدیریت
۵۱	۲-۵- تحول در شیوه های مدیریت

۵۴	۲-۶- روشهای مدیریت
۵۵	نتیجه‌گیری بخش اول - مدیریت خانواده

بخش دوم : مدیریت هزینه‌های خانواده

۶۱	اهمیت و ضرورت مدیریت هزینه‌ها
۶۱	۱- هزینه‌ها و منافع فردی
۶۲	۲- هزینه‌ها و منافع خانواده
۶۳	۳- هزینه‌ها و منافع ملی
۶۵	۴- پراکندگی درآمدی خانواده
۶۶	فصل سوم : دسته‌بندی هزینه‌ها
۶۷	۱-۳- هزینه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت
۶۸	۲-۳- هزینه‌های ضروری و غیرضروری
۶۸	۳-۳- هزینه‌های پیش‌بینی پذیر و پیش‌بینی ناپذیر
۶۹	۴-۳- هزینه‌های مصرفی (جاری) و سرمایه‌ای
۶۹	۵-۳- هزینه‌های مادی و غیرمادی
۷۰	۶-۳- هزینه‌های خرید و نگهداری
۷۰	۷-۳- هزینه‌های وابستگی‌زا و استقلال‌آور
۷۱	۸-۳- هزینه‌های اسمی و واقعی
۷۱	۹-۳- هزینه‌های دوسویه و یکسویه
۷۱	۱۰-۳- هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی
۷۲	۱۱-۳- نتیجه‌گیری دسته‌بندی هزینه‌ها

۷۴	فصل چهارم : مدیریت هزینه‌های خانواده
۷۵	۱-۴- امکان جایگزینی کالاها و خدمات
۷۶	۲-۴- آسانی رشد هزینه‌ها

۷۷	۴-۳- دشواری کاهش هزینه‌ها
۷۸	۴-۴- فزاینده‌گی هزینه‌ها
۷۹	۴-۵- ارتباط مصرف کالاها با هم
۷۹	۴-۶- ضرورت استقلال نسبی هزینه‌ها نسبت به درآمدها
۸۰	۴-۷- هزینه اندک برای پرهیز از هزینه زیاد
۸۰	۴-۸- پس‌انداز و کمک هزینه‌های ضروری
۸۱	۴-۹- یادداشت هزینه‌ها ابزار اصلی مدیریت هزینه‌ها
۸۲	۴-۱۰- هزینه‌های مسکن
۸۳	۴-۱۱- هزینه‌های ازدواج
۸۵	۴-۱۲- هزینه‌های سوگواری
۸۶	۴-۱۳- هزینه دید و بازدیدها
۸۷	۴-۱۴- مسؤول مدیریت هزینه‌های خانواده کیست؟
۹۰	۴-۱۵- مشارکت همه در مسؤولیت پذیری
۹۳	۴-۱۶- نتیجه‌گیری فصل چهارم

۹۶	فصل پنجم : مدیریت دیگر عوامل مؤثر بر هزینه‌ها
۹۷	۵-۱- مدیریت عوامل عینی مؤثر بر هزینه‌ها
۱۰۸	۵-۲- مدیریت عوامل ذهنی مؤثر بر هزینه‌های خانواده
۱۱۹	۵-۳- نتیجه‌گیری فصل پنجم
۱۲۰	نتیجه‌گیری بخش دوم

سخنی با همکاران

کتابی که در دست دارید با این هدف که متنی تنها برای آموختن است، نوشته نشده بلکه هدف آن آموختن، برای بهتر کردن زندگی فردی و اجتماعی است.

این کتاب با معرفی مدیریت و اصول آن به عنوان دانش و مهارتی ضروری، کاربرد آن را در هر بعدی مفید می‌داند. از بهینه کردن نگهداری و بهره‌برداری از ذهن و تن آدمی تا بهینه کردن اداره خانواده و هزینه‌های آن، بکارگیری اصول مدیریت می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی ما داشته باشد.

پیشنهاد می‌شود، پیش از تدریس هر بخش، درستی آن را در زندگی فردی و خانوادگی خود تجربه کنیم و سپس بر پایه تجربه خویش متن درس را با احساس خود بیشتر جان بخشیم. از دانش‌آموزان نیز می‌توان مشارکت در تجربه کردن متن درسها را درخواست کرد، بویژه اگر جلسه‌هایی را برای بازگو کردن تجربه خود و دانش‌آموزان و جمعی کردن آموخته‌های نظری و عملی اختصاص دهیم، به هدف آموختن برای زندگی بهتر فردی و اجتماعی، نزدیک‌تر می‌شویم. بهتر است درس را با پرسشهای متناسب با تجربه و فهم دانش‌آموزان در راستای ارتباط برقرار کردن بین اصول مطلب و ذهن آنان، تدریس کرد، تا از همان آغاز فاصله بین ذهن دانش‌آموزان و درس را که معمولاً در کلاسها وجود دارد و یکی از موانع آموختن می‌باشد با این شیوه می‌توان از میان برداشت. استفاده از مثالهای گوناگون برای عینیت بخشیدن به مطالب درس نیز می‌تواند مفید باشد. برای یادگیری بهتر دانش‌آموزان و درک بهتر آنها در هر فصل فعالیت‌هایی به منظور تعمیق یادگیری آورده شده است.

مؤلف

پیشگفتار

مدیریت، به معنای اداره کردن و مدیر بودن است و مدیر، به معنای اداره کننده و گرداننده^۱. مدیریت یا گرداندگی، دانش و هنری است که پیشینه تاریخی طولانی دارد. با گذشت زمان، ذهن انسان، جامعه انسانی و وسایل رویاروی فرد و اجتماع پیچیده تر و به همان نسبت، مدیریت درست و بهینه نیز مشکل تر شده است. قبل از انقلاب صنعتی، آموزش مدیریت بیشتر جنبه تجربی داشته است در حالی که امروز اداره یا گرداندن بهینه امور در همه سطوح از اداره ذهن و اندیشه انسانی گرفته تا اداره خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی، خرد و کلان، نیازمند آموزشهای نظری و عملی است. امروزه، فرصت آن نیست که همه امور نخست تجربه شوند، بلکه باید ابتدا آموخته و سپس این «آموختن برای زیستن بهتر» به کمک تجربه، در درون ذهن مدیر نهادینه شود.

از آنجا که منابع موجود که در دسترس انسان، خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی قرار دارد محدود و انتظارات انسان تقریباً نامحدود است، تعیین اولویتها در چگونگی گرداندن امور، از اهمیت بالایی برخوردار خواهد بود. مشاهده تفاوت در زندگی مادی و معنوی فرد و خانواده در یک کشور معین و وجود تفاوت بین کشورهای مختلف جهان، به طور عمده به چگونگی مدیریت و گرداندگی امور مربوط است. در سطوح مختلف یاد شده، هر قدر مدیریت به دانشها، مهارتها و هنرهای بیشتری مجهز باشد، نتیجه ارزشمندتری به بار خواهد آورد. مدیریت، دانشی فراگیر و کاربردی است که در دنیای امروز به یکی از مهمترین عوامل بهبود زندگی فردی و اجتماعی تبدیل شده است.

با توجه به اینکه کشور ما جزو کشورهای توسعه یافته است و بدون توسعه متناسب، نابسامانیهای اقتصادی، از جمله وابستگی اقتصاد کشور به صدور نفت خام ادامه خواهد یافت از این رو، با گسترش دانش جدید مدیریت، باید به توسعه دست یافت. کشورهای توسعه یافته با استفاده از مدیریت برتر در تمامی زمینه ها، بازدهی بیشتری از جمله در تولید و توزیع بدست آورده اند. آنها، با اعمال نظر از دو سو، اقتصاد ایران را مانند اقتصاد دیگر کشورهای در حال توسعه نابسامان می کنند. از یک سو با خرید ارزان قیمت نفت صادراتی ایران و از سوی دیگر با صدور کالاهای ساخته شده خود به ایران، ضمن افزایش رفاه و توسعه کشور خود، توسعه ایران را مانند دیگر کشورهای توسعه یافته مختل می کنند. اگر توسعه را به معنای به روز درآوردن جامعه در همه زمینه ها، بر پایه هویت فرهنگی ملی و شرایط داخلی بدانیم^۲ بی شک از جنبه های مختلف، نیازمند مدیریت بهینه می باشد. نخست، مدیریت بهینه علمی نظری در زمینه شناخت علت های درونی و بیرونی توسعه نیافتگی مورد نیاز است و در گام بعد، مدیریت اجرایی در همه زمینه ها. با توجه به اینکه برای به روز درآوردن جامعه، استفاده از آخرین دست آوردهای علمی، فنی، صنعتی و مدیریتی جهان ضرورت دارد، شناسایی هویت فرهنگی ملی نیز مورد نیاز است. تنها با

۱- لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ذیل واژه «مدیریت»

۲- جزوه درس «توسعه اقتصادی» ابراهیم رزاقی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران.

عنایت به همین هویت فرهنگی ملی که رنگ اسلامی نیز دارد خطر از هم گسیختگی فرهنگی که در اثر واردات آنچه برای توسعه و روزآمد کردن جامعه لازم است از میان خواهد رفت. بدین ترتیب، بهبود مدیریت علمی و عملی کشور سنگ بنای توسعه مستقل به شمار می آید.

استفاده از دانش و مهارت‌های مدیریت، نه تنها برای رهایی کشور از وابستگی، بیکاری، نداری و بی عدالتی و در یک جمله، برای توسعه ضروری است، بلکه استفاده از آن برای زندگی فردی و خانوادگی بهتر نیز ضرورت دارد. گرچه توسعه کشور بدون بهبود امکانات فردی و خانوادگی نیز ممکن نیست. از آنجا که خانواده، هسته نخستین و پایه آموزش انسان می باشد، فراگیری آموزش مدیریت و عمل مدیران خانواده به آنها می تواند، فرزندان را از همان آغاز کودکی با مدیریت بهینه آشنا سازد و کاربرد اصول مدیریت را در آنان نهادینه کند. آموزش مدیریت و به کارگیری خلاقانه و هنرمندانه آن در زمینه های گوناگون، فرد را قادر می سازد تا در راستای رفاه و آرامش روانی خویش با رنج کمتر و شادی بیشتر، گام بردارد. در همین جهت با تأثیر فرد در خانواده، چه در خانواده پدری و چه در خانواده مستقل خود، مدیریت خانواده بهبود یافته، هدفهای توسعه مستقل کشور، با هزینه های انسانی و مادی کمتری به دست می آید.

استفاده از دانش و مهارت‌های مدیریت، به هر فردی امکان می دهد که از منبع بیکران ذهن خداداد خویش بهتر استفاده کند و از عمر خود در راستای دستیابی به هدفهای مادی و معنوی اش بیشتر بهره گیرد. در چنین شرایطی و با تأثیر متقابل بهبود زندگی مادی و معنوی فرد، خانواده و کشور، بتدریج همه سطوح جامعه، از مدیریت بهتر و مدیران کارآمدتر بهره مند خواهد شد.

هدف کلی

آشنایی با اصول مدیریت و بهره‌مندی از آن در اداره کردن مطلوب خود و خانواده.

بخش اوّل

مدیریت خانواده





معنا و وظایف مدیریت

آیا فعالیتی را می‌شناسید که به مدیریت نیاز نداشته باشد؟

هدفهای رفتاری: از فراگیر انتظار می‌رود در پایان فصل بتواند :

- ۱- معنای مدیریت را توضیح دهد.
- ۲- وظایف مدیریت را شرح دهد.
- ۳- ویژگیهای وظایف مدیریت خانواده را بیان کند.

۱-۱-۱- معنای مدیریت

مدیریت را از زاویه‌های گوناگون تعریف کرده‌اند. از جمله گفته‌اند که مدیریت «علم و هنر هماهنگی کوششها و مساعی اعضای سازمان و استفاده از منابع برای نیل به اهداف»^۱ است. به دیگر سخن، مدیریت، دانش و هنر استفاده‌ی بهینه از منابع انسانی و غیر انسانی، برای رسیدن به هدفها می‌باشد.

۱-۱-۱-۱ انجام هرکاری مدیریت می‌خواهد: برای انجام هرکاری، گرداندن یا مدیریت لازم است در غیر این صورت هیچ کاری انجام نخواهد شد و نتیجه و پایانی نخواهد داشت. مثلاً مطالعه‌ی یک کتاب با هدف شناخت و فهم مطالب آن، برای بهبودی زندگی خود و جامعه مدیریت می‌خواهد، وگرنه در حد هدفی دست‌نیافتنی باقی خواهد ماند.

۱-۱-۱-۲ رسیدن به هدف با کمترین هزینه: هرکاری را با شیوه‌های مختلف مدیریت می‌توان انجام داد، ولی مدیریتی ارزشمندتر است که با کمترین هزینه‌ی مادی و معنوی، بیشترین نتایج را به‌بار آورد. مثلاً ممکن است خواندن یک کتاب چند ماه به درازا بکشد یا کتاب در شرایطی خوانده شود، که تمرکز لازم برای فراگیری و فهم نقادانه‌ی آن وجود نداشته باشد و یا خواندن کتاب بدون یادداشت‌برداری انجام گیرد. بهترین شیوه مطالعه کتاب، صرف زمان کمتر برای خواندن، فراگیری گسترده‌تر و عمیق‌تر و نقادانه‌ی کتاب، همراه با یادداشت‌برداری و آمادگی گفتگو درباره‌ی آن است.

۱-۱-۱-۳ هماهنگی هدفها با امکانات و منابع: هرکاری برای رسیدن به هدف یا هدفهایی از پیش تعیین شده انجام می‌گیرد. تعیین هدف، خود نیز نیازمند رعایت اصول مدیریت است. هر هدفی با توجه به امکانات و شرایط عینی و ذهنی باید تعیین شود؛ هدف باید دست‌یافتنی باشد و رسیدن به آن، نیازمند سختی، تلاش و بهبود اداره یا مدیریت باشد. هدف پیش‌پا افتاده، نه تنها نیروهای مدیر را رشد نمی‌دهد برخی اوقات، نیروی او را دچار فرسایش می‌کند. مثلاً کسی که هنوز نمی‌تواند خود را روی آب استخر نهد، اگر یکباره در قسمت عمیق استخر وارد شود، خطر غرق شدن و دست‌کم دل‌زدگی از شنا در وی پدیدار خواهد شد. درحالی‌که اگر شنا کردن را بتدریج بیاموزد، بتدریج مهارت بیشتری کسب کرده، در بخش عمیق استخر شنا خواهد کرد. انتخاب هدف دست‌نیافتنی نیز شکست به‌بار می‌آورد و جسارت را از انسان می‌گیرد، در حالی که انتخاب هدف متناسب و دستیابی به آن، مهارت و اعتماد به نفس بیشتر و آمادگی برای دستیابی به هدفهای مشکل‌تر را در انسان بوجود می‌آورد.

۱- مدیریت عمومی، سید مهدی الوانی، انتشارات نی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، صفحه‌ی ۹.

انتخاب هدف متناسب، رمز اصلی مدیریت بهینه است و بازبینی هدف یا هدفها و متناسب کردن آنها، چه از نظر گسترده و عمیق تر کردن آن و چه از حیث محدود و آسانتر کردن آن که نرمش پذیری هدفها نامیده می شود، بخش مهم انتخاب هدف متناسب است.

۴-۱-۱- هماهنگی هدفها با منافع ملی: در انتخاب هدفها، علاوه بر توجه به امکانات ذهنی و جسمی خویش و منابع موجود، می باید منافع ملی نیز در نظر گرفته شود. مدیریت سنتی بر دو هدف اصلی استوار است: یکی رسیدن به هدف و دیگر، تمرین کردن کار برای کارگر؛ ولی هدف سوم یعنی تعهد به مسئولیت اجتماعی، بینش جدیدتری است^۱. مثلاً خرید کالایی که امکان خرید آن در داخل کشور فراهم است، بدون توجه به اینکه در کجا تولید شده، ممکن است در برابر منافع تولیدکننده داخلی قرار گیرد و برای تأمین نیازمندیها، درآمد نفت کشور نیز، صرف واردات شود. در چنین صورتی ممکن است وابستگی اقتصادی کشور افزایش یافته و به دلیل ورشکستگی صنایع، بیکاری و تورم* گسترده شده و شیرازه اقتصاد کشور را از هم بگسلد، در بلند مدت، بویژه پس از اتمام منابع نفتی، کشوری فقیر و پر از تنشهای اجتماعی و سیاسی داشته باشیم. منافع فردی و خانوادگی را برای امکان پذیر کردن تداوم آن، می باید با منافع ملی هماهنگ کنیم. در این راستا تعیین هدفهای فردی و خانوادگی متناسب با هدفهای ملی نقشی سرنوشت ساز، دارند. اگر کالای خارجی را بر تولیدات داخلی ترجیح دهیم به هر دلیل، دنبال منافع فردی رفته ایم و منافع ملی را زیر پا گذاشته ایم، نمونه دیگر نابودی محیط زیست در اثر بی توجهی و یا سودجویی است. ماندگاری هر جامعه ای هنگامی است که منافع ملی را همگان پاس دارند.

۵-۱-۱- مدیریت و استفاده از منابع: در مدیریت، بنا بر تعریف یاد شده استفاده ی بهینه از منابع، شرط اصلی رسیدن به هدفهاست. منابع را می توان به دو دسته تقسیم کرد: منابع انسانی و منابع غیر انسانی (شامل منابع طبیعی و منابع ساخته شده به دست انسان). از آنجا که هر فردی دو منبع ذهنی و بدنی در اختیار دارد، می توان این دو منبع را با تقسیم بندی بالا یکسان دانست. منبع روانی، ذهنی و اندیشه ی انسان در مقایسه با منبع بدنی بیکران است. چگونگی استفاده از منابع موجود برای رسیدن به هدفها، بویژه چگونگی استفاده از منابع انسانی و ذهنی، نقشی سرنوشت ساز در دستیابی به هدف دارد. هر فردی تا نیروی ذهنی و اندیشه خود را رشد ندهد و توانا نسازد، انجام هیچ امری

۱- مبانی و مکاتب مدیریت، سید محمد عباس زادگان، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۶، صفحه ی ۱۶۴ و نظریه ی استاگدیل (Stagdiil)
* تورم، افزایش بی رویه و مداوم سطح قیمت هاست.

برایش ممکن نیست و تربیت فکر و ذهن و مدیریت بهینه‌ی آن که هم جنبه‌ی نظری و هم جنبه‌ی عملی و تجربی دارد، استفاده بیشتر از ظرفیت ذهنی را ممکن می‌سازد. در مدیریت خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی نیز عامل انسانی (اگر ویژگی مهم انسان بودن را نیروی اندیشه‌ی وی بدانیم) و چگونگی رفتار و واکنشهای آن که به چگونگی اندیشیدن وی ارتباط دارد، سرنوشت‌ساز است. تا اعضای خانواده برای دستیابی به هدفی معین مثلاً تهیه خوراک، هماهنگی و همدلی نداشته باشند، رسیدن به هدف ناممکن است. کارکردن و کسب درآمد، خریدن مواد اولیه برای تهیه خوراک، آماده کردن مواد مزبور و سرانجام پخت و پز آن، گامهایی هستند که باید برداشته شوند و هرکدام مهارتهای متناسبی را می‌خواهد. با این همه، پس از پختن و خوردن خوراک، جمع کردن سفره، شستن، خشک کردن و مرتب کردن ظرفها هم بخش پایانی تهیه خوراک به‌شمار می‌آید. نبود هماهنگی، همدلی، تقسیم کار و مشارکت نداشتن همه اعضای خانواده، در هرگامی، رسیدن به هدف یا دسترسی به آن را ناممکن می‌سازد و یا فشار توان‌فرسایی را بر فرد معینی از اعضای خانواده وارد می‌سازد. در چنین وضعی، یا غذایی آماده نخواهد شد و یا خوراکی با کیفیت ناپسند به‌دست می‌آید. چون هدف، تهیه خوراک با کمترین قیمت، و با بهترین کیفیت و در کمترین زمان می‌باشد، تا مدیریت بهینه اعمال نشود و انگیزه‌ی لازم در اعضای خانواده برای انجام درست وظایف بوجود نیاید، رسیدن به هدف به‌طور پسنندیده ممکن نخواهد بود.

۶-۱-۱ هم راستایی در هدفها: از آنجا که واکنش اعضای سازمان و یا اعضای خانواده نقش سرنوشت‌سازی در دستیابی به هدف و یا هدفها دارد، مدیر می‌باید به گونه‌ای هدفها را انتخاب کند و به اندازه‌ای همدلی و مشارکت اعضا را برانگیزد که هدف سازمان، با هدف مدیر و اعضای سازمان و یا اعضای خانواده در یک راستا قرار گیرد. شایان ذکر است ضرورت هم‌راستایی هدفها درباره یک فرد نیز صادق است.

۷-۱-۱ بهره‌وری: برای انجام هرکاری و رسیدن به هر هدفی، ناچار از هزینه کردن پول و صرف وقت هستیم. با مقایسه‌ی ستاندها (آنچه که در پایان کار به‌دست می‌آید) با داده‌ها و مشاهدی بیشتری بودن ستاندها نسبت به داده‌ها، بی‌می‌بریم که مدیریت کارآمد اعمال شده است.^۱

۸-۱-۱ فراگیر بودن مدیریت: اگر مدیریت را استفاده بهینه از امکانات و منابع، برای دستیابی به هدفها بدانیم و نتیجه جریان داده‌ها و ستاندها را چه از نظر کمی و چه کیفی با هم مقایسه

۱- نتیجه‌ی بده و بستانها، بهره‌وری نیز نامیده می‌شود و آن «نسبت بازده به منابع مصرف شده» است. آشنایی با ارزیابی کار و زمان، دفتر بین‌المللی کار، ترجمه‌ی عباس کمال‌زاده، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ یکم ۱۳۷۲، صفحه‌ی ۸.

کنیم و ستانده‌ها را بیشتر، ثمربخش‌تر و مفیدتر از داده‌ها بیاییم، می‌توانیم مدیریت را کارآمد بدانیم. در این صورت و با چنین برداشتی از مدیریت، هیچ زمینه‌ای از زندگی آدمی نیست که نیازی به مدیریت بهینه نداشته باشد. از سوی دیگر می‌توان پیروزی به‌دست آمده از مدیریت در هر کدام از عرصه‌های زندگی را، از مدیریت بهینه ذهن و خانواده گرفته تا دیگر نهادهای کوچک و بزرگ اجتماعی، در زمینه‌های دیگر به کار گرفت و به موفقیت‌های تازه‌ای دست یافت. کسی که خانواده خود را از نظر درآمد و هزینه، بهتر مدیریت می‌کند به احتمال زیاد یک کارخانه و یا اداره را نیز بهتر از فرد دیگری که مدیریت وی در خانواده ضعیف است، اداره می‌کند. مدیریت خواسته‌ها که می‌توانند پایان‌ناپذیر باشند، گام نخست در مدیریت فردی و خانوادگی است.

فعالیت ۱-۱

مراحل مدیریت را در یکی از فعالیت‌های خود شرح دهید.

با توجه به اینکه با اهمیت‌ترین نیروی خداداد، مغز و اندیشه انسان می‌باشد و بشر در استفاده‌ی درست از این نیرو با موانع بی‌شمار خانوادگی، اجتماعی، عادات‌های فردی و پیش‌داوری‌های نادرست روبروست، موفقیت در مدیریت ذهن برای هر انسانی، امری کلیدی است. مهار نیروهای بازدارنده‌ی ذهنی و دستیابی به آن توان ذهنی که انسان بتواند سرنوشت خویش را به‌دست گیرد، نیازمند اعمال بهترین شیوه‌های مدیریت است، گرچه این مهارت‌های مدیریتی نیز گام به گام به‌دست می‌آید.

مدیریت ذهن که تا پایان زندگی هر آدمی از سوی وی اعمال می‌شود، بر مبارزه‌ی همیشگی بین نیروهای سازنده و بازدارنده‌ی ذهن آدمی تأثیر می‌گذارد. به نسبت اعمال مدیریت بهتر، نیروهای بازدارنده‌ی ذهن ناتوان‌تر شده، مهار آنها ممکن‌تر می‌شود و برعکس، قدرت و توان نیروهای سازنده‌ی ذهنی افزون‌تر می‌گردد. مثلاً آزمندی، تکبر و خودپرستی آدمی در اثر مدیریت بهینه بیشتر مهار می‌شوند و دانش‌اندوزی، مهربانی و مردم دوستی توان بیشتری پیدا می‌کند.

۹-۱-۱- نتیجه و جمع‌بندی: در بررسی معنای مدیریت، به فراگیر بودن مدیریت و ضرورت توجه به اصول این دانش برای انجام بهینه‌ی هرکاری از خرد و کلان، فردی و اجتماعی، اشاره شد. گرچه برای انجام هرکاری شیوه‌های گوناگونی وجود دارد، ولی شیوه‌ای که کمترین هزینه، کمترین وقت، کمترین اتلاف منابع، کمترین آلودگی در هوا، خاک و آب را به همراه داشته باشد با بیشترین

مقدار تولید و با بالاترین کیفیت، موردنظر است. در مدیریت، هماهنگی هدفها با امکانات و توجه به عنصر واقع‌گرایی مثبت ضرورت دارد. بدین معنی که هدفها متناسب با امکانات و منابع و توان مدیریت تعیین می‌شوند، ولی با رشد و ظرفیت سازی هدفها متناسب با آنها ارتقا می‌یابند. ضرورت توجه به منافع ملی در تعیین هدف و همراستایی هدفهای مدیریت و کارکنان، در مدیریت نیز مطرح می‌باشد. و سرانجام اینکه مدیریت بهینه ذهن که پایه‌ی هرگونه مدیریت بهینه دیگری است، با تمرکز اندیشه و نه با پراکندگی به دست می‌آید.

فعالیت ۱-۲

آیا می‌توانید فعالیت ۱-۱ را به گونه‌ای دیگر برنامه‌ریزی کنید؟

۱-۲ وظایف مدیریت

مدیر برای ایجاد هماهنگی در کوششهای اعضای سازمان برای دستیابی به هدفها، وظایفی دارد، که بدون توجه به آنها، مدیریت ناکارآ خواهد بود. این وظایف عبارت‌اند از:

۱-۲-۱ برنامه‌ریزی: مدیر با پیش‌بینی و ارزیابی آینده، توان و امکانات لازم را برای واکنشهای مناسب در برابر رویدادها، در راستای دستیابی به هدف آماده می‌سازد. وی، در این راستا نخست باید طرحی از اقدامها و فعالیتهایی را که باید انجام گیرند، تهیه کند. این طرح، هم باید نتایج را پیش‌بینی کند و هم مسیر فعالیتهایی را که باید دنبال شوند؛ مراحل که باید پشت سر گذاشته شوند و سرانجام روشها و راههای انجام کاری را که باید صورت گیرد، روشن سازد.^۱ وحدت و هماهنگی اجزای طرح، انعطاف‌پذیری آن، استمرار و دقت، از اجزای یک برنامه‌ریزی خوب از سوی مدیر می‌باشد.

۱-۲-۲ سازماندهی: سازمان دادن به یک فعالیت یا یک امر، فراهم آوردن همه چیزهایی است که بتوانند در راه انجام آن کار و یا فعالیت مفید واقع شوند. به علاوه، مدیر باید سلسله روابط انسانی و ارتباطات مادی متناسب با هدفها و منابع رهبری خود را برقرار سازد و بین آنها هماهنگی ایجاد کند.^۲ به عبارت دیگر، سازماندهی یعنی «ترکیب و تخصیص افراد و منابع دیگر برای انجام دادن کار».^۳

۱- مبانی و مکاتب مدیریت، نظریه‌های فایول (Henri Fayol ۱۸۴۱-۱۹۲۵)، سیدمهدی عباس‌زادگان، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۶، صفحه ۷۹.

۲- همان، صفحه‌ی ۷۰ و ۸۰

۳- مدیریت عمومی، علی علاقه‌مند، نشر روان، سال ۱۳۷۵، ص ۱۴

۳-۲-۱- رهبری: رهبری یا فرماندهی یعنی هدایت و جهت‌دهی افراد در انجام دادن کار. لازمه‌ی اعمال درست رهبری، وجود ویژگی‌ها و توانایی‌های لازم - با توجه به نوع کاری که باید انجام شود - در شخص رهبر است. گرچه رهبری و فرماندهی از دیدگاه‌های گوناگون مطرح می‌شود، ولی برخی رهبری را در معنای هدایت و راهنمایی اعضای سازمان می‌دانند^۱. در این معنا نقش رهبر یا مدیر به نقش آموزگار و یا معلم نزدیک می‌شود، که با توجه به بحث «مدیریت خانواده»، مناسب‌ترین تعریف علمی از مدیر است. اگر هدف منظور است و نه خودخواهی و خودکامگی، راهنمایی اعضای سازمان، موجب افزایش مهارت‌های آنان می‌شود و کار با کیفیت و کمیت بهتر انجام می‌گیرد.

مثلاً پرورش فرزند که هدف اصلی خانواده است، بدون راهنمایی پدر و مادر ممکن نیست ولی این راهنمایی باید بر پایه‌ی آمادگی قبلی پدر و مادر باشد و آنان علاوه بر ارائه‌ی نمونه خوب با رفتار خود، برحسب رشد فکری و جسمی فرزند، با خودآموزی پیگیر، باید توانایی‌های فکری خویش را برای امکان‌پذیری راهنمایی مزبور افزایش دهند. ولی همبستگی خانواده تا زمانی ادامه می‌یابد که فرزندان رهبری و مدیریت پدر و مادر را پذیرا باشند و بین پدر و مادر نیز یگانگی نسبی در ارایه‌ی راهکارها و راهنمایی‌ها وجود داشته باشد.

۴-۲-۱- هماهنگی: هماهنگی، در حقیقت در هرکدام از وظایف مدیر مانند برنامه‌ریزی، سازماندهی، رهبری، ارزشیابی، نظارت و... وجود دارد. مدیر موظف به هماهنگ کردن فعالیتهای اعضای سازمان، در شبکه‌ی همکاری میان اعضا به‌طور هدفمند می‌باشد^۲. هماهنگی برای انجام هرکاری ضرورت دارد. اگر میان ذهن و اندیشه‌ی انسان با تن او هماهنگی وجود نداشته باشد، هیچ کاری از انسان ساخته نیست. هرچه اندیشه و پندار آدمی با کردار و رفتار او هماهنگی بیشتری داشته باشد، نتیجه بهتری به‌دست خواهد آمد. هرچند، ایجاد هماهنگی بین ذهن و کردار انسان و رفتار او در جهت رسیدن به هدف سرنوشت‌ساز است، ولی دستیابی به آن آسان نیست زیرا هر فردی در درون خود اندیشه‌های متضادی دارد. همانگونه که گفته شد، نیروهای ویرانگر و سازنده در اندیشه‌ی آدمی در برابر هم قرار می‌گیرند، و نیروهای سازنده را ناتوان ساخته، از جنبش باز می‌دارند. حتی بین نیروهای مثبت در ذهن آدمی اختلاف وجود دارد. در چنین شرایطی، برپایی هماهنگی بین اندیشه و تن انسان برای رسیدن به هدف از پیش تعیین شده ضروری است. ایجاد هماهنگی بین اعضای

۱- همان، صفحه ۸۰

۲- مدیریت عمومی، علی علاقه‌مند، نشر روان، سال ۱۳۷۵، ص ۸۱

خانواده، بویژه پس از دوران شیرخوارگی فرزندان از سوی مدیریت خانواده، کاری دشوار به شمار می‌آید. با توجه به اینکه آدمی با آموختن و تجربه کردن، مهارت به دست می‌آورد، برای موفقیت در مدیریت باید هرچه بیشتر بیاموزیم و تجربه کنیم. در چنین شرایطی است که نیروهای ذهنی خدادادی بیشتری در اختیارمان قرار می‌گیرد. در نتیجه توان ما، در ایجاد هماهنگی بین ذهن و تن خود برای رسیدن به هدفها و ایجاد هماهنگی بین افرادی که مدیریت آنان را برعهده داریم، بیشتر می‌شود.

۵-۲-۱- نظارت: نظارت، به معنای روش و یا وسیله‌ای است که درستی انجام امور را در مقایسه با طرح و برنامه و یا تصمیم گرفته شده بررسی می‌کند. برای نظارت مؤثر، چهار شرط زیر لازم است: نخست اینکه نظارت با سرعت توأم باشد؛ دیگر اینکه پیگیری شود؛ سوم اینکه ضمانت اجرایی داشته باشد و سرانجام اینکه نظارت با تدابیری همراه باشد که از تکرار نارسایی جلوگیری کند.^۱ نظارت می‌تواند با جذب مشارکت اعضا به گونه‌ای انجام گیرد که ضمن عدم ایجاد احساس منفی در دیگران، جنبه قدرانی از انجام درست کار را داشته باشد. به عنوان نمونه نظارت بر درس خواندن کودک و یا انجام کاری که به وی سپرده شده است، همراه با گزارش‌گیری از کودک و انتقال تجربه پدر و مادر به وی برای بهبود انجام کار است.

فعالیت ۳-۱

رعایت وظایف مدیریت را در فعالیت ۱-۱ مشخص کنید.

۶-۲-۱- اهمیت باز خورد^۲ در مدیریت: مدیر برای نظارت خویش نیازمند دریافت اطلاعات و آگاهی از چگونگی انجام کار در هر گام است. وی با دریافت نشانه‌ها، علایم و اطلاعات و تحلیل و مقایسه‌ی آنها با هدف، درستی انجام کار را در آن مرحله بررسی می‌کند. اگر کار انجام شده در راستای هدف باشد، این خود دلیلی بر لزوم ادامه‌ی به کارگیری همان راهکارها و شیوه‌ها و ابزارها و وسایل قبلی و با همان اعضای سازمان می‌باشد. اگر چنین نبود مدیر با تشخیص علت ناهمخوانی نتیجه‌ی کار با هدف، تصمیم لازم در راهنمایی افراد سازمان و بازآموزی آنان و یا تکمیل وسایل و اصلاح شیوه‌ی کار اتخاذ می‌کند. به این ترتیب، در هر گام با دریافت اطلاعات و آگاهی از نتیجه‌ی

۱- همان، صفحه‌ی ۸۱

۲- منظور از بازخورد، استفاده از نتایج به دست آمده در هر مرحله از انجام امور، برای مقایسه با هدف و در نتیجه، در صورت لزوم بازبینی در مدیریت است. بازخورد به معنی نشان دادنِ اثرپذیری است.

کار، مدیر، مدیریت بهتری را همراه با همکاری و انگیزه‌ی بیشتر اعضای سازمان ارائه می‌دهد. در واقع این تجربه‌آموزی و آموختن از آنچه که واقع شده، و یا بازخورد هر مدیری، نقشی اساسی در موفقیت وی دارد. تقریباً هیچ‌کس نمی‌تواند هیچ‌کاری را از آغاز بدون اشتباه و خطا انجام دهد. و هر مدیری، هرچند با تجربه، هیچ‌گاه بی‌نیاز از تجربه‌اندوزی جدید نیست، به‌همین دلیل نظارت بر جریان انجام کار و درس‌گیری مثبت یا منفی از آن و واکنش متناسب در برابر آن، برای کسب توفیق در مدیریت و تداوم آن، امری کاملاً ضروری است.

به‌عنوان مثال، پدر و مادری که برای اولین بار پرورش فرزند را بر عهده می‌گیرند هرچند قبلاً آموزش دیده باشند، کارشان نخست با خطای زیاد روبروست. خوراک دهی کودک، مقدار و زمان آن، شرایط خواب کودک و زمان آن، گریه‌ها، فریادها و سر و صداهایی که کودک به کمک آنها از وضع خود خبر می‌دهد، همه برای پدر و مادر با ابهام همراه است. نظارت پیگیر در وضع و حرکات کودک، همراه با کسب اطلاعات دایمی و تحلیل و واکنش سریع در برابر آن و اصلاح روشها و استفاده از وسایل متناسب با وضع کودک از سوی پدر و مادر کاملاً ضروری است. از این راه پدر و مادر مهارت بیشتر پیدا می‌کنند و خطای کمتری در پرورش کودک از خود بروز می‌دهند.

البته در پرورش نوزاد دوم مسلماً چنین دستپاچگی‌هایی وجود ندارد و خطاها نیز به‌حدّ اقل می‌رسد، مشروط بر اینکه پدر و مادر از آنچه واقع شده، آموخته و روشهای خود را اصلاح کرده باشند، و‌گرنه همان رفتارهای ناشیانه‌ی پیشین در پرورش فرزند دوم نیز از سوی آنان تکرار می‌شود.

۷-۲-۱- تغییر هدف سازمان: چنانچه با تمام تلاشها به هدف نرسیدیم، باید هدف را تغییر داده و آن را با امکانات، شرایط و توان اعضای سازمان متناسب سازیم. اعمال این تغییر نیز به‌عهده‌ی مدیر است. در تغییر هدف، هم دورنمای ارتقای توانها و افزودن بر هدفهای آینده‌ی سازمان می‌تواند وجود داشته باشد و هم کاهش کمی و کیفی اهداف و اکتفاکردن به هدفهای ساده. اگر اولی نشانگر مدیریتی توانمند است دومی از مدیریتی ناتوان و ناکارا خبر می‌دهد. درواقع عقب‌نشینی در اولی، برای انطباق با شرایط، به‌منظور افزودن بر توان مجموعه‌ی سازمان از مدیر تا اعضا صورت می‌گیرد، درحالی‌که در دومی عقب‌نشینی دایمی و همیشگی است. مثلاً درمورد مدیریت نوع نخست، فرمانده نظامی رسیدن به هدف را که بیرون راندن دشمن از فلان منطقه‌ی کشور است، با توش و توان و نیروهای انسانی خود ناممکن می‌داند و ناگزیر، ابتدا به هدفهای کوچکتری مثلاً دورکردن دشمن از بخشهای کوچکی از منطقه، اکتفا می‌کند. ولی پس از سازماندهی مناسب‌تر، دریافت تجهیزات بیشتر، افزودن بر انگیزه‌ی بیشتر اعضای گروه خود و آموزش بیشتر نظری و عملی، افراد خود را برای بیرون

راندن دشمن از منطقه‌ی موردنظر آماده می‌کند. در حالی که در مدیریت نوع دوم، فرمانده عقب می‌نشیند و به هدفهای کوچک تن در می‌دهد، ولی هرگز نمی‌تواند آمادگی رسیدن به هدف نهایی را فراهم سازد. در چنین وضعیتی، تنها راه حل ممکن برای رسیدن به هدف، برکنار کردن فرمانده ناتوان می‌باشد. چون در مدیریت خانواده و فرد، چنین راه حلی وجود ندارد، بناچار اعضای خانواده باید مدیر خانواده را در انجام وظایف خود بیشتر یاری دهند. در مورد فرد نیز، بازآموزی، آموزشهای نظری و عملی بیشتر و استفاده‌ی درست از ناکامیها و شکست‌ها پس از شناخت علت‌های آن برای افزودن بر توانایی‌های فردی، تنها راه حل چیرگی بر ناکارآمدی مدیریتهای فردی است. در چنین شرایطی مدیریت نوع دوم به مدیریت نوع اول تبدیل می‌شود.

۸-۲-۱- انگیزش: برخی از صاحب نظران مدیریت، مدیریت را رشته‌ای علمی انسانی و این رشته‌ی علمی را نیازمند منطق کیفی می‌دانند.^۱ با چنین دیدی از مدیریت است، که آن را اساساً با انگیزش انسانها، بینش و ارزشها و با تضاد و برخورد و همکاری آنها مربوط می‌دانند.^۲ انگیزه را که بروز هرگونه رفتاری از انسان تجلی آن است، مجموعه‌ی نیازها، تمایلات و محرکهای درونی انسان می‌توان تعریف کرد.^۳

وظیفه‌ی اصلی مدیر برای رسیدن به هدفها، ایجاد انگیزه است. نخست ایجاد انگیزه در شخص مدیر و سپس ایجاد انگیزه در اعضای سازمان. مدیر تا خود انگیزه نداشته باشد، توانایی ایجاد انگیزه در دیگران را ندارد. اما چگونه می‌توان در خود و دیگران ایجاد انگیزه کرد؟ انگیزش انسانها با برطرف کردن نیازهای آنان (نیازهای زیستی و انسانی)، ممکن می‌شود. نیازهای زیستی در انسان و حیوان یکسان هستند و آنها عبارت‌اند از: نیاز به غذا، سرپناه، امنیت و ... که از راه افزایش درآمدها و پاداشهای مادی می‌توان این نیازها را برطرف کرد.^۴ چگونگی برطرف کردن این نیازها و الگوی مصرف آنها با توجه به وجود تفاوت بسیار از نظر هزینه‌های آن، بسته به دید مصرف کننده، نقش سرنوشت‌سازی در خرسندی انسانها دارد. به سخن دیگر، هرچند نیازهای زیستی بتواند ارزان برآورده شود، ممکن است فرد با توجه به وجود کالا و خدمات از همان نوع ولی گرانتر و احساس نیاز به آنها، از رفع نیاز با کالاها و خدمات ارزان‌تر، خرسند نباشد. به همین دلیل، ایجاد انگیزه در انسانها

۱- اندیشه‌های بزرگ در مدیریت، نورث کوت بارکینون، رستم جی و سایر، ترجمه‌ی مهدی ایران‌زاد باریزی، مرکز آموزش بانکداری بانک مرکزی ایران، چاپ یکم، ۱۳۶۹ پیتراکرا، صفحه ۱۸۰-۱۷۲

۲- همان، صفحه ۱۸۰

۳- مبانی و مکاتب مدیریت، صفحه ۹۹

۴- مبانی و مکاتب مدیریت ص ۱۹۴-۱۸۸ (اندیشه فردریک هرزبرگ (Frederic Herzberg)

صرفاً از راه رفع نیازهای زیستی آنان میسر نمی‌شود؛ بویژه اگر نقش تبلیغات برای فروش کالا و خدمات جدید را به آن اضافه کنیم، ناخرسندی انسانها را با وجود رفع نیازهای زیستی‌شان، باز هم می‌توان شاهد بود. البته این به معنی بی‌توجهی به رفع این نیازها نیست.

دومین گروه نیازمندی که ویژه‌ی انسان است عبارت‌اند از: دانش، کار جالب، قدردانی و فرصت ابراز خلاقیت و کار^۱. رفع این نیازها که ویژه‌ی انسان است، نه‌تنها انگیزشی عمیق برای کار انسان به شمار می‌رود بلکه می‌تواند، در کاهش انتظار و توقع انسان برای رفع نیازهای زیستی‌اش نیز مؤثر باشد. وارونه‌ی آن نیز مصداق دارد: انسانی که تنها در رفع نیازهای زیستی پرهزینه، تجملی و متنوع خود اقدام می‌کند، ممکن است رشد روانی‌اش متوقف شده، سپس به سطح زیستی آن تنزل کند.^۲

عواملی مانند، حقوق، خط‌مشی سازمان و نحوه‌ی اداره، سرپرستی و روابط بین افراد و شرایط کار را «عوامل بهداشتی» (خوب نگه‌داشتن) و عواملی نظیر، کامیابی، قدردانی، خود‌کار، مسئولیت و پیشرفت یا رشد را «عوامل انگیزشی» می‌توان نامید.^۳ برای انگیزش اعضای سازمان، رشد روانی که دارای جنبه‌هایی از جمله آگاهی، فهم، شکوفایی و بلوغ می‌باشد، ضروری است. نخستین عامل رشد روانی انسان، به‌عنوان نیازی که انگیزش انسان را برای انجام کار در پی دارد، «آگاهی» است که با آموختن افزایش می‌یابد. دومین عامل رشد روانی، فهمیدن یا شناخت پیدا کردن است. سومین عامل رشد روانی انسان، خلاقیت یا شکوفا شدن استعدادها و شایستگی‌های انسان است. انسان هنگامی بسیار خرسند است که یک فرآورده یا یک فرآیند جدید به‌وجود آورد یا به مفهوم تازه‌ای دست‌یابد. چهارمین عامل، بلوغ یا فهمیدن اهمیت نسبی چیزهای مختلف است و یا پی‌بردن به ارزشها و تسلط بر نفس است. بلوغ، دانایی است.^۴

بدین ترتیب، اگرچه، پاسخ به نیازمندی‌های زیستی انسان ضرورت دارد، ولی نمی‌تواند در انسان ایجاد انگیزه‌ی واقعی کند در حالی که بر طرف نکردن این نیازها ناخرسندی انسان را در انجام کار سبب می‌شود. حال آنکه رفع نیازهای مربوط به رشد روانی، انسان را با تمام وجودش برای انجام کار برمی‌انگیزاند. مثلاً برای صعود به قله‌ی مرتفع با توجه به سختی‌های آن، چگونه می‌توان بر رفع نیازهای زیستی انسان تکیه کرد؟ در حالی که با تکیه به رفع نیازمندی‌های انسان در رشد روانی، انگیزش صعود به قله مرتفع بوجود می‌آید. و یا چگونه می‌توان صرفاً با رفع نیازهای مادی، انسان را به پیکار و جانبازی دعوت کرد؟

۲- همان، صفحه‌ی ۱۹۳
۴- همان، صفحه‌ی ۱۹۱ و ۱۹۲

۱- همان، صفحه‌ی ۱۸۹
۳- همان، صفحه‌ی ۱۹۰

انجام کارهای با کیفیت، اعم از مادی و معنوی، بدون چشمداشت مادی و یا با کمترین حد آن و با انگیزشهای رشد روانی ممکن می‌شود. بزرگ کردن فرزندان به وسیله پدر و مادر، تدریس با کیفیت و کمیت دبیر و درس خواندن دانش‌آموزان از جمله مثالهای بی‌شمار از تأثیر این‌گونه انگیزشهاست. به دیگر سخن، هیچ فرد عاقلی برای رفع نیازهای زیستی خود حاضر نیست جان بیازد، ولی در راه رفع نیازهای رشد روانی‌اش این امکان وجود دارد.

۹-۲-۱- نتیجه و جمع‌بندی: در بررسی وظایف مدیریت به عناصری اشاره شد که مهمترین آن برنامه‌ریزی است. درواقع مدیریت علمی بدون برنامه ممکن نیست. ولی وجود برنامه که با داشتن طرحی از آنچه که باید انجام شود و شیوه‌ها و منابع لازم برای آن روبروست، مانع از انعطاف‌پذیری در عمل و اجرا نمی‌باشد. به‌همین دلیل مدیریت، نظارت و ارزشیابی مداوم را می‌طلبد. آموختن از هر تجربه‌ای در عمل مدیریت و استفاده از نشانها و نتایج به‌دست آمده برای بهبود انجام کار و در صورت لزوم اصلاح شیوه‌های انجام کار و سرانجام، تغییر در هدف نیز، امری ضروری برای مدیریت بهینه است. مدیریت، سازماندهی و رهبری سازمان مربوط را می‌طلبد و با توجه به‌وجود ارتباط دو طرفه بین مدیر شایسته‌تر و سازماندهی و رهبری مناسب‌تر، ضرورت افزایش همیشگی شایستگی مدیر در راستای مدیریت بهتر مطرح می‌شود و هنر مهم مدیریت، ایجاد انگیزه در اعضای سازمان از راه رشد روانی و بلوغ انسانی آنان می‌باشد.

۳-۱- ویژگیهای وظایف مدیریت خانواده

خانواده که نخستین یاخته‌ی اجتماعی هر جامعه است، معمولاً از پدر، مادر و فرزندان تشکیل می‌شود. برخی خانواده‌ها علاوه بر این، پدربزرگ، مادربزرگ و یا هر دوی آنان را، چه پدری و چه مادری، و برخی دیگر از اقوام نزدیک را دربر می‌گیرد. در گذشته، خانواده‌های ایرانی عموماً به معنای خانواده گسترده، با توجه به این تعریف، بوده‌اند. ولی با تأثیرپذیری از فرهنگ غربی، اکنون خانواده‌های ایرانی عموماً به معنای محدود آن و شامل پدر، مادر و فرزندان هستند. در سرشماری سال ۱۳۸۵ کشور، در ایران ۱۷/۵ میلیون خانوار وجود داشته است، که ۷۰/۵ میلیون نفر جمعیت کل کشور را دربر می‌گرفته‌اند.^۱ با توجه به اهمیت مدیریت خانواده در سرنوشت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشور، بررسی برخی ویژگیهای آن با وجود همانندیهای بسیار مدیریت آن، با مدیریت دیگر نهادها، ضرورت دارد.

۱- سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۵، مرکز آمار ایران، سال ۱۳۷۶، صفحه ۴۰

۱-۳-۱- تفاوت در هدفها: هدفهای خانواده بسیار گوناگون است. از جمله‌ی این هدفها

می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: پرورش و آموزش (دینی و غیردینی) فرزندان، انتقال فرهنگ ملی از جمله اخلاق ملی به نسل بعد، تربیت اجتماعی فرزندان، دوستدار میهن خود، بار آوردن آنان، تأمین نیازهای مادی اعضای خانواده و تربیت مدیران آینده‌ی کشور (اعم از مدیریت فردی، خانوادگی و مدیریت دیگر نهادهای اجتماعی).

این هدفهای گوناگون، کاملاً با هدفهای مدیران مؤسسات خصوصی که به دنبال حداکثر سود شخصی هستند و مدیران مؤسسات دولتی و عمومی که در پی نفع اجتماعی ناشی از تولید کالاها و خدمات خود هستند، متفاوت است. فراوانی هدفها و پیچیدگی ناشی از ترکیب آنها، بویژه نقش مهم رشد روانی اعضای خانواده به عنوان هدف اصلی و تأثیر آن بر دیگر هدفها، ویژگیهایی را برای مدیریت خانواده بوجود می‌آورد، که بی‌همتاست. مدیریت خانواده، توان و تخصصهای بسیاری را می‌خواهد. بجز اطلاعات دینی، اخلاقی، تاریخی، اقلیمی و آداب و رسوم، داشتن اطلاعاتی درباره‌ی رفتار مطلوب زن و مرد، دوران بارداری، تولد و رشد بدنی و روانی فرزند و فرزندان؛ شناختن نیازهای زیستی و رشد روانی فرزندان و تأمین آنها؛ داشتن شغل و پیشه‌ی شرافتمندانه برای تأمین زندگی متناسب خانواده؛ داشتن اطلاعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای برخوردار کردن فرزندان از دانش جدید و آمادگی بیشتر آنان جهت بعهدہ گرفتن مسؤلیت مدیریت خانواده به نوبه‌ی خود در آینده، از مهمترین دانشها و مهارتهایی است، که مدیریت خانواده باید به آنها مجهز شود.

مدیریت خانواده پیش از برعهده گرفتن مدیریت که امری خود خواسته می‌باشد، باید دانش و تجربه‌ی بسیاری بیندوزد، تا بتواند نخست به تشکیل خانواده و سپس به اداره‌ی موفقیت آمیز آن پردازد. ضمن اینکه پس از تشکیل خانواده و آغاز مدیریت آن نیز، این آموزش نظری و عملی یک دم نمی‌تواند قطع شود. ولی هرچه مدیریت خانواده پیش از تشکیل آن، مهارتهای بیشتری را مورد بررسی و آموزش قرار دهد، هم در تشکیل خانواده و هم در اداره‌ی بعدی آن کامیابتر خواهد بود. به دیگر سخن، برنامه‌ریزی مدیریت خانواده، به سالهای پیش از تشکیل آن نیز مربوط می‌شود. تربیت فرزندان شریف، پاکدامن، درستکار، پرتکاپو، قانع (از نظر رفع نیازهای زیستی)، میهن دوست و کنجکاو از نظر علمی و خداجوی، که عموماً جنبه‌ی رشد روانی قوی دارند؛ خود، پشتوانه‌ای برای تربیت مدیران شایسته‌تر خانواده‌های نسل بعدی است. به دیگر سخن، سرمایه‌های مادی و معنوی صرف شده در تربیت فرزندان، در آینده مدیران شایسته‌تری برای خانواده و کل کشور پدید می‌آورد و با توجه به چند بعدی بودن هدفهای مدیریت خانواده، در صورت بهینه شدن مدیریت آن، کل کشور با

دستیابی به مدیریت بهینه می‌تواند در تمام زمینه‌های توسعه، به معنای عام آن (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدیریتی)، گامهای بهتری بردارد.

۲-۳-۱ تفاوت در تعدد مدیریت: برخلاف مدیریت در دیگر نهادهای اجتماعی (اجتماعی به معنای عام آن شامل هرگونه روابط انسانی نهادینه شده در زمینه‌های، سیاسی، فرهنگی، نظامی، اداری و غیره)، مدیریت خانواده از تعدد مدیریت برخوردار است. در آغاز تشکیل خانواده و تا چندی پس از آن، زن و مرد با هم باید مدیریت خانواده را عهده‌دار شوند. چه از نظر تقسیم کار بین زن و شوهر و چه از نظر ضرورت جلب موافقت طرف دیگر برای انجام امور خانواده، از سوی پدر و مادر مدیریت مشارکتی انجام می‌شود. این نکته، ضرورت آمادگی قبلی مدیران از نظر ایجاد توان به عهده گرفتن مسئولیتها را مطرح می‌سازد. اگر مرد و زن پیش از ازدواج و تشکیل خانواده از نظر دانش و مهارتهای گوناگون مربوط به زندگی و شغل، خود را آماده نساخته باشند چگونه می‌توانند در برابر شرایط زندگی پس از ازدواج، تصمیمات مناسب بگیرند و به‌طور آگاهانه یار هم باشند؟

به نظر می‌رسد یکی دیگر از مشکلات مدیریت خانواده بجز عدم آمادگی قبلی، وجود نگرشهای سلطه‌گرانه باشد. اگر مرد یا زن در فکر این باشند که پس از ازدواج، با استفاده از شیوه‌های گوناگون برطرف مقابل خود غلبه کنند و با سلطه‌گری و خودکامگی عمل نمایند، علاوه بر ایجاد تنش همیشگی در خانواده، اداره‌ی خانواده بدرستی انجام نخواهد شد. در گذشته عموماً این مردان بودند که به هر ترتیب می‌خواستند همسر خود را مثل «موم» در دست خود داشته باشند، ولی اکنون برخی از زنان نیز می‌خواهند همسر خود را مطابق میل خود «تریت» کنند. وجود این روحیه‌ی سلطه‌گری در مدیریت خانواده، فضای خانواده را به فضایی مبارزه‌جویانه تبدیل می‌کند و بسا اوقات، پیروزمند کنونی، شکست خورده بعدی می‌شود. مدیریت این چنینی خانواده، اگر هم دوام بیاورد، به دلیل اینکه با تحقیر، زور، تهدید و گاه پاداش زیستی همراه است، نمی‌تواند زندگی شیرین، آرام و توأم با خردمندی و مهربانی را برای اعضای خانواده به بار آورد. این نوع مدیریت، به فرزندان زورگویی، فریبکاری و دورویی برای چیره شدن را می‌آموزد. در سطح جامعه بازتاب این شیوه‌ی مدیریت، رواج خودکامگی و ایجاد فضای سیاسی - اجتماعی پرتنش و در نتیجه وجود بی‌ثباتیهای مدیریتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خواهد بود.

ولی وجود بیش از یک مدیر در خانواده آیا به معنی خودسری مدیران است؟ مدیریت در هر حال انسجام، هماهنگی و یگانگی رهبری می‌خواهد و مدیریت خانواده با خودسری مدیران آن امکان‌پذیر نیست. پس چگونه باید، با وجود تنوع مدیریت، وحدت تصمیم‌گیری در خانواده را حفظ کرد. به نظر

می‌رسد، زن و مرد برای ایجاد و ادامه‌ی زندگی توأم با آرامش، آسایش، شادی، مهربانی و ارتقا و رشد روانی و تربیت فرزندان‌ی شایسته، ناگزیرند از آنچه که در بحث انگیزش گفته شد، استفاده کنند. نخست، انگیزش خود برای رشد روانی بیشتر، چه پیش از ازدواج و چه پس از آن و سپس انگیزش همسر برای رشد روانی وی. در چنین شرایطی نقاط مشترک مدیریت خانواده، برخلاف روش سلطه‌گری، افزایش می‌یابد و یگانگی در تصمیم‌گیری با وجود تنوع مدیریت پیش می‌آید و حرکت از نظرات مشترک و رسیدن به هدفهای مشترک، بیشتر وحدت‌آفرین می‌شود.

بر اساس آنچه گفته شد علاوه بر آمادگی روانی پیش از ازدواج زن و مرد، دقت در گزینش همسرانی متناسب را ضروری می‌سازد. اگر به فکر تغییر رفتار همسر آینده، مطابق میل خود نیستیم، از همان آغاز، باید همسری برگزینیم که نیازی به «تربیت» دوباره‌ی وی نباشد. البته این گفته بدان معنا نیست که زن و مرد از همان آغاز در همه‌ی رفتارهای کوچک و بزرگ باید با هم یکسان باشند. زن و مرد پیش از ازدواج در دو دنیای جداگانه‌اند، که پس از آن سرنوشت مشترکی می‌یابند. اینان برای اعمال مدیریتی یک‌دست در خانواده، باید با گفتگو، مشورت و تغییر رفتارهای خود به‌طور داوطلبانه به نفع یکدیگر و برای خوشبختی خود و خانواده، زمینه لازم را فراهم سازند. دیگر آنکه وحدت مدیریت خانواده به معنای حذف هویت مدیران نیست، بلکه این امر باید با احترام به شخصیت و هویت همسر و شناختن دایره‌هایی که برای هر کدام خصوصی به‌شمار می‌روند تأمین شود. باید، کل مدیریت خانواده را در تمامی زمینه‌ها از تربیت بدنی و روانی فرزندان گرفته تا اداره‌ی اقتصاد خانواده با همبستگی و یگانگی انجام داد. با رشد فرزندان رفته‌رفته بر تعداد اعضای هیأت مدیره‌ی خانواده افزوده می‌شود و ضرورت همبستگی با آنان بیشتر می‌گردد. با توجه به رواج شیوه‌های غربی در تربیت فرزندان در برخی خانواده‌ها، و آماده نشدن فرزندان برای قبول مسئولیت، دخالت در تصمیم‌گیری مدیریتی و اداره‌ی خانواده از سوی این‌گونه فرزندان، با توجه به انتظارات دست‌نیافتنی آنان و زیر بار مسئولیت نرفتشان، مشکلات بسیاری برای خانواده ممکن است، پیش‌آید. سلطه‌گری فرزندان و یا فرزندسالاری در مدیریت خانواده، در شرایطی که گاه فرزندان نه مسئولیت تأمین درآمد خانواده را بر عهده دارند، و نه مسئولیت انجام امورخانه را، بیدادگری نوینی است علیه پدر و مادر و همانند ظلمی است که برخی مردان در گذشته در حق همسر و فرزندان روا می‌داشتند، ولی بسیار ستمکارانه‌تر از آن. به نظر می‌رسد شیوه‌ی تربیتی که به‌طور سنتی فرزندان را برای زندگی و پذیرش مسئولیتهای خانواده از بچگی آماده می‌کند، پشوانه‌ی خوبی برای مشارکت اصولی فرزندان در مدیریت مشترک خانواده پس از رشد روانی آنان است. آنچه در مدیریت مشارکتی خانواده گفته شد، بدین معنی نیست که تقسیم کار

در درون خانواده میان زن و مرد و فرزندان از همان آغاز کودکی بسته به توان جسمی و فکریشان انجام نگیرد. ولی این تقسیم کار نیز به معنای خودسری مسؤول آن و یا بی‌اعتنایی و بی‌مبالاتی فردی که آن مسؤولیت را به عهده ندارد نیست. بلکه با توجه به اینکه این تقسیم کار و حدود وظایف آن در یگانگی اندیشیده و برنامه‌ریزی شده و توافق شده‌ی قبلی انجام می‌گیرد، همیشه هر طرف، آماده‌ی یاری رساندن به دیگری برای انجام وظایف مربوط به وی نیز می‌باشد.

۳-۳-۱- پویایی مدیریت خانواده: مدیریت خانواده پس از تولد فرزندان از همان آغاز دگرگون می‌شود، زیرا خانواده با مسایل و رویدادهای تازه‌ای که پیشتر وجود نداشته‌اند روبرو می‌گردد. اگر پیش از این مرحله، مرد و زن در مدیریت خانواده به‌طور عمده به مسایل و خواسته‌های خود، توجه می‌کردند، پس از تولد فرزند یا فرزندان، هماهنگ کردن تصمیم‌های مدیریت خانواده با مسایل فرزندان محدود می‌شود. با رشد فرزندان و افزایش خواسته‌ها و میزان دخالت آنان در اداره خانواده، باز هم بر پیچیدگی مدیریت خانواده افزوده می‌شود. مدیریت خانواده ناگزیر از تصمیم‌گیری در شرایط جدید است و برای تصمیم‌گیری درست در هر مرحله باید آمادگی، پیش‌بینی و برنامه‌ریزی قبلی وجود داشته باشد. باید پدر و مادر هرچه زودتر به اندازه‌ای به بلوغ و رشد روانی خود دست یابند که بتوانند در برابر رویدادهای غیرقابل پیش‌بینی که از مهمترین وظایف مدیریت در همه زمینه‌ها است^۱، واکنش‌های مناسب نشان دهند و تصمیم درست بگیرند.

پویایی مدیریت خانواده تنها در زایش و پرورش فرزند یا فرزندان و تأمین نیازها و خواسته‌های آنان متناسب با رشدشان خلاصه نمی‌شود. به نسبت کمی رشد روانی زن و شوهر جوان، اطرافیان، بویژه آنان که پیش از ازدواج، فرزندان خود را خودکامانه اداره کرده‌اند، به دخالت خود در مدیریت خانواده‌ی نوپای آنان نیز ادامه می‌دهند. چنین دخالت‌هایی که گاه سبب از هم گسیختگی خانواده‌ی نوپا می‌شود، مهمترین مشکل مدیریت خانواده را تشکیل می‌دهد. درواقع، پدر و مادری که پیش از ازدواج به فرزندانشان اجازه و امکان رشد و بلوغ روانی را نمی‌دهند، پس از ازدواج آنان نیز با دخالت‌های خود، همین‌روند را پیش می‌گیرند. اگر دخالت دیگران (پدر و مادر، دوستان و غیره) در مدیریت خانواده‌ی نوپا، مانع و مشکل مدیریت آن به‌شمار آید، مشورت با افراد با تجربه و بخصوص پدر و مادر و برخورداری از راهنمایی‌های دلسوزانه و بی‌طرفانه و دوراندیشانه‌ی آنان می‌تواند یاور مدیریت خانواده نوپا باشد. با توجه به این نکته که رفته‌رفته سن پدر و مادر خانواده‌ی نوپا بالا می‌رود و گذر عمر، دگرگونی‌های ذهنی و رفتاری و در کهنسالی ناتوانایی‌های جسمی را نیز برای آنان به‌همراه دارد؛

هماهنگی این مجموعه‌های متغیر، وجود مدیریتی پویا را برای خانواده ضروری می‌سازد. چنین مدیریتی باید توان رویارویی با همه این دگرگونیها را داشته باشد و تصمیم‌گیریهایی شایسته‌ای در هر مرحله، با توجه به هر شکل و مسأله‌ای اتخاذ کند.

۴-۳-۱- غیر قابل پذیرفتن برکناری مدیر و انحلال خانواده: مدیریت خانواده نمی‌تواند به گونه‌ای عمل کند که مانند مدیریت مؤسسات خصوصی، دولتی و تعاونی، سبب ورشکستگی و انحلال سازمان خانواده گردد و یا موجب برکناری مدیران خانواده شود. در مؤسسات خصوصی، دولتی و تعاونی، برکناری مدیر و منحل کردن سازمان با شرایط پیش‌بینی شده در اساسنامه‌ی آن امکان‌پذیر است. درحالی‌که این گسیختگی در خانواده، برغم آنکه در مواردی استثنایی، از طرف شرع اسلام و قانون پیش‌بینی شده است، به دلیل اثرات بسیار زیان‌بار آن برای اعضای خانواده و جامعه، جز در موارد بسیار استثنایی نباید صورت پذیرد. اگر مدیران خانواده‌ای از همان ابتدا، به جای اصلاح خویش و مدیریت خانواده و افزایش روابط مهرآمیز توأم با گذشت متقابل و تکیه بر نقاط مشترک و نه بر اختلافها و افزایش تحمل یکدیگر، در اندیشه‌ی جدایی باشند، بدترین نوع مدیریت خانواده را در پیش گرفته‌اند. در کشورهای غربی که آمار طلاق و جدایی در خانواده‌ها بالاست، نهاد خانواده به سطح دیگر نهادهای اجتماعی تنزل می‌یابد و آثار بسیار دردناک آن، نه تنها همه‌ی اعضای خانواده بلکه اطرافیان و کل کشور را به مشکلات حل‌ناشدنی، دچار می‌سازد. مدیران خانواده اگر از ابتدا اندیشه‌ی استحکام ازدواج را پذیرفته باشند، هم در هنگام انتخاب همسر خود بیشتر دقت می‌کنند و هم مانع اوج‌گیری روابط پرتنش بین خود می‌شوند، آن‌ها نباید همه‌ی پلهای بین خود را با توهین و بی‌احترامی به هم و تحقیر یکدیگر ویران سازند. مدیران معتقد به انحلال‌ناپذیری خانواده با تکیه بر وجوه مشترک دینی، اخلاقی، رفتاری و پرهیز از انگشت‌گذاشتن بر مسایل مورد اختلاف و عدم طرح نقاط ضعف یکدیگر، امکان رشد و بلوغ روانی بیشتر یکدیگر را فراهم می‌سازند. در هر حال مدیران خانواده به گونه‌ای باید مدیریت کنند که خانواده از هم نگسلد*.

۵-۳-۱- مدیریت خانواده و نگرش به زندگی: مدیران در هر عرصه می‌توانند دیدگاههای گوناگونی داشته و با وجود این، کم و بیش موفق نیز باشند. اگر هم توفیق نیابند، سازمان زیر مدیریت

* چنین نگرشی نباید محدود به حفظ کانون خانواده، تنها تا زمان حضور فرزندان باشد، بلکه پس از استقلال فرزندان، پدر و مادر باید بتوانند با آرامش به زندگی مشترک ادامه دهند، در غیر این صورت افزون بر تحمل سختی فراوان پیش از استقلال فرزندان، پس از آن نیز قادر به ادامه زندگی مشترک نخواهند بود. باید بتوان دوران میانسالی و کهنسالی را با تجربه‌های اندوخته دلنشین کرد و این جز با پذیرش عیب‌های خود و عیب‌های همسر بدست نخواهد آمد.

آنان، زیان می‌بیند و در نتیجه یا خودشان کنار می‌روند و یا برکنارشان می‌سازند و حتی ممکن است سازمان زیر مدیریت آنان منحل شود. ولی چون انحلال خانواده هرگز نباید پیش آید، مدیران خانواده نخواهند توانست با هر نوع دید و نگرشی به زندگی، خانواده را در راستای منافع همه‌ی اعضای آن و منافع ملی هدایت کنند. سخن از نگرش به زندگی می‌تواند بسیار گوناگون باشد. در این بحث، ضمن پرهیز از تکرار آنچه که در درس خانواده در اسلام خوانده‌اید، به چند نکته اشاره می‌شود:

الف - خوشبینی: هرکسی می‌تواند دنیا را از زاویه‌ای منفی یا مثبت ببیند، ولی پذیرش مدیریت خانواده به دلیل نوع پذیرش که کاملاً خودخواسته است و زندگی مشترک با همسر و سپس پرورش فرزندان و ماهیت این روابط، نمی‌تواند، با نگرش منفی نسبت به زندگی همراه باشد. خانواده با مهر تشکیل می‌شود و پاک‌ترین احساسات و بزرگترین فداکاریها در آن، نخست از سوی مدیران و سپس از سوی فرزندان نیز انجام می‌گیرد. مدیریت خانواده نمی‌تواند، به زندگی نگرش منفی داشته باشد و گرنه زندگی خانواده اگر هم ادامه یابد، بسیار پررنج خواهد بود. از سویی، برای انگیزش اعضای خانواده که شرط لازم مدیریت بهینه خانواده است، مدیران بدون نگرش خوش بینانه، نمی‌توانند موفق شوند. مدیریت خانواده اگر رشد روانی خود را با بدبینی متوقف کند چگونه می‌تواند موجب رشد روانی فرزندان شود و از این راه برای آنان، انگیزه‌ی انجام درست همه‌ی امور زندگی، از آموزش تا کار را ایجاد کند.

ب - فداکاری: ماهیت خانواده و مدیریت آن، در تمام مراحل، فداکاری و از خودگذشتگی اعضا را نسبت به هم می‌طلبد. تشکیل خانواده و مدیریت درست آن، با خودبینی و خودخواهی در تضاد است زیرا هدفهای مادی و معنوی آن از این راه تأمین نخواهد شد. در واقع در خانواده، مدیریت ایثار لازم است و هرچه مدیریت آن با چنین نگرش و رفتاری خانواده را اداره کند، موفق‌تر خواهد بود.

ج - عدالت خواهی: مدیران خانواده باید عدالت خواه باشند و دادگرانه در امور خانواده داوری و تصمیم‌گیری کنند و گرنه خانواده جای آرامش و آسایش و پناهگاه امن نخواهد بود. دادگری مدیریت خانواده، دادگری در جامعه را نیز تأمین خواهد کرد. از آنجا که در طول تاریخ کشور ما، عدالت خواهی از صفات بارز مردمان این سرزمین می‌باشد، لازم است در خانواده نهادینه شود.

د - دیگر نگرشها: مدیریت خانواده باید به سهم خود به منافع ملی و تأمین آن باور داشته باشد و گرنه جامعه امکان توسعه و تداوم نخواهد داشت و بی‌ثباتیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی امنیت جامعه را زیر تأثیر قرار می‌دهد و از این رهگذر، خانواده گاه دچار آسیبهای جبران ناپذیر می‌شود. مدیریت خانواده باید نسبت به سرنوشت جامعه احساس مسؤولیت کرده، اجرای قوانین را

وظیفه‌ی خود بداند. مدیریت خانواده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را باید سند مقدسی بداند که بر پایه‌ی آن اختیارات و مسؤولیتهای مسؤولان و حقوق و مسؤولیتهای افراد ملت تعریف شده است و تنها با رعایت آن به عنوان پیمان ملی، همبستگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور می‌تواند تأمین شود.

مدیریت خانواده باید تأمین نیازهای زیستی خانواده را تا آن حد مورد توجه قرار دهد، که به تأمین رشد روانی اعضای خانواده آسیب نرساند. در وضعیت اقتصادی و اجتماعی کنونی که هزینه‌ها بالا و درآمدها کم است و هر روز نیز کالایی با فریبندگی بیشتر و با تبلیغات بسیار عرضه می‌شود این خطر وجود دارد، که خانواده همه‌ی نیرو و توان خود را برای تأمین نیازهای زیستی خانواده به کار اندازد. مدیر خانواده در این شرایط، مدیریت اقتصادی و مدیریت هزینه‌های خانواده را باید به گونه‌ای انجام دهد، که تأمین نیازمندیهای انسانی و معنوی افراد خانواده نیز ممکن گردد. در واقع تأمین نیازهای زیستی خانواده باید وسیله‌ای برای رشد روانی افراد آن قرار گیرد و نه هدف خانواده.

۶-۳-۱- نتیجه و جمع‌بندی: در این بخش، در بررسی تفاوت‌های موجود بین هدفها در مدیریت خانواده و مدیریت در دیگر عرصه‌ها، به وجود عنصر از خودگذشتگی و رفع نیازهای انسانی اعضای خانواده از سوی مدیران در مدیریت خانواده اشاره شد که در دیگر عرصه‌های اجتماعی مدیریت، این عامل تا این درجه اهمیت ندارد. هم‌چنین به تعدد مدیریت در مدیریت خانواده، همراه با وحدت در تصمیم‌گیریها از راه گفتگو، آموزش و راهنمایی یکدیگر و تقسیم کار اشاره شد. به پویایی بیشتر مدیریت خانواده به دلیل دگرگون‌شدن شرایط با تولد فرزندان و بزرگ شدن آنان، در مقایسه با پویایی در دیگر زمینه‌های اجتماعی اشاره شد و گفته شد که مدیریت خانواده باید به گونه‌ای اعمال شود، که مانند مدیریت در دیگر زمینه‌های اجتماعی، به انحلال خانواده و یا برکناری مدیریت آن منجر نگردد. از ضرورت داشتن نگرشهای مثبت نسبت به زندگی از سوی مدیریت خانواده، به دلیل تأثیر این نوع نگرشها در مدیریت بهینه خانواده و در تأمین منافع ملی سخن رفت. مدیریت خانواده با توجه به آنچه گفته شد، مدیریتی ویژه، چندگانه، پویا و دادگرانه است. مدیران خانواده در صورت کسب دانش و مهارت‌های نخستین و آماده کردن ذهن خود برای آموختن از تجربه‌ها، نه تنها توانایی پرورش فرزندان را پیدا می‌کنند، بلکه خود نیز در روند مدیریت بسیار آموخته می‌شوند.

۴-۱- نتیجه و جمع‌بندی فصل اوّل

مدیریت را دانشی دانستیم که برای انجام هرکاری رعایت اصول آن، مفید و ضروری است. بحث اصلی این است که هرکاری را چگونه انجام دهیم تا با کمترین هزینه‌ی مادی و معنوی، بیشترین نتیجه‌ی کمی و کیفی را به‌دست آوریم. با چنین نگرشی به مدیریت، هر فردی برای اداره کردن و یا گرداندن امور شخصی، خانوادگی و ... ناگزیر است اصول مدیریت را بداند و از آنها برای دستیابی به نتیجه‌ی بهتر، استفاده کند.

تفاوت زندگی فردی، خانوادگی و ملی به‌طور عمده به این مربوط می‌شود که چگونه مدیریت از امکانات، منابع و ابزارها استفاده کرده است. جستجوی بهترین شیوه‌ی مدیریت درباره‌ی هرکاری از خرد تا کلان، از فردی تا اجتماعی، وظیفه‌ی همه افراد جامعه است. در این جستجو، انسان در درجه‌ی نخست، خود را آموزش می‌دهد و با ارتقای معنوی خویش، مهارت‌های جدیدی به‌دست می‌آورد و مهارت‌های پیشین را تکمیل می‌کند. در صورت پدیدار شدن همگانی این کنجکاوی که چگونه اداره‌ی هر امری را تکمیل و بهتر کنیم و شیوه‌های جدید ابداع نماییم به نظر می‌رسد، گامی اساسی برای بهبود زندگی فردی و خانوادگی و توسعه‌ی کشور برداشته شده است.

داشتن هدف، واقع‌بینی در تعیین هدفها و هماهنگی آن با امکانات موجود و آینده، ایجاد همدلی در رسیدن به هدفها در خانواده گرچه در معنای مدیریت گنجانیده شده است، ولی اینها پایه‌ی زیستن و وسیله‌ی تسلط انسان بر سرنوشت خویش است.

در بررسی وظایف مدیر، از برنامه‌ریزی، سازماندهی، رهبری، هماهنگی، ارزشیابی و نظارت، آموزش از تجربه‌ی کار انجام شده و بالاخره ایجاد انگیزه در خود و دیگران گفتگو شد. در حقیقت، رعایت موارد برشمرده شده، وظیفه هر انسان برای بهبود سرنوشت خود، خانواده و میهنش می‌باشد.

گرچه اصول برشمرده را جزیی از دانش مدیریت به شمار آوردیم، ولی همه‌ی ما در زندگی روزمره دانسته یا ندانسته، کم و بیش این اصول را بکار می‌بریم، منتها نه در تمام موارد زندگی و نه کاملاً اندیشیده شده. مهمترین زمینه‌ای که رعایت اصول مدیریت، تأثیر سرنوشت‌سازی بر فرد و اعضای آن دارد خانواده است. خانواده، در صورت اعمال مدیریت درست، ضمن استفاده از همه نیروهایش برای بهبود مادی و معنوی خویش، این نیروها را در عمل پرتوان‌تر می‌سازد. در چنین شرایطی، فرزندی که مدیریت بهتری را آموخته‌اند پرورش می‌یابند و از وجود آنان خانواده‌های جدید، مدیران آینده‌ی کشور در تمام سطوح، بهتر عمل خواهند کرد.

به این ترتیب، مسؤولیت ما در فراگیری اصول مدیریت و عمل به آن و پرورش ذهن خویش بر

آن پایه، مسئولیتی فردی و یا صرفاً خانوادگی نیست، بلکه مسئولیتی ملی و جهانی است. پیاده کردن اصول مدیریت می‌تواند از هم اکنون در زندگی روزانه، از درس خواندن گرفته تا انجام کارهای خانه و آموختن هنر و مهارت‌های دیگر، یاورمان باشد. برای انجام هرکاری باید انگیزه داشت و برای رسیدن به آن برنامه‌ریزی کرد و بتدریج، با ایجاد ظرفیت برای نیروهای خود، رسیدن به هدف را آسان‌تر سازیم. موفقیت در فراگیری حتی یک درس می‌تواند، علاوه بر دلالت بر توانایی‌های ما، موجب سرایت دادن همان توانایی‌ها به دیگر درس‌ها و کارها شود. آمادگی برای تصحیح هدف و هماهنگ کردن آن با امکانات کنونی، همان اندازه دارای اهمیت است، که آماده کردن شرایط برای پیگیری موفقیت‌آمیز هدف کنار گذاشته‌شده، در مرحله‌ی بعد. حتی موفقیت‌های کوچک می‌تواند و باید موفقیت‌های بزرگ‌تر و مهم‌تری برایمان به ارمغان آورد. در موفقیت‌ها، برخلاف شکست‌ها که ناامیدی به بار می‌آورد، غرور و خودبزرگ‌بینی ممکن است پدیدار شود، که به اندازه‌ی خود کوچک‌بینی و ناامیدی، زیان‌آور است.

تشکیل خانواده و مدیریت آن که امری بسیار حیاتی است، تدارک و آمادگی قبلی می‌طلبد و آموختن و بکارگیری مدیریت بهینه پیش از ازدواج، می‌تواند تضمینی برای مدیریت بهتر خانواده باشد. یادگیری استفاده‌ی بهینه از امکانات هرچند اندک برای رسیدن به نتایج پذیرفتنی، تمرینی است که بر مهارت‌های مدیریتی ما می‌افزاید و در آینده، مدیران خانواده‌ی شایسته‌تری را تحویل جامعه می‌نماید. افزون بر اینکه این نتیجه مدیران کارآمدتر و فرزانه‌ای را برای اداره‌ی کشور فراهم می‌کند. ارتباط میان مدیریت فرد، خانواده، نهادها و سازمان‌های اجتماعی سبب می‌شود تا بهبودی در هر زمینه بر دیگر زمینه‌ها تأثیر گذارد.

پرسش‌های فصل اول

- ۱- مدیریت را تعریف و محور تعریف را مشخص کنید.
- ۲- فراگیر بودن مدیریت را شرح دهید.
- ۳- مهم‌ترین وظیفه مدیر را شرح دهید.
- ۴- در مدیریت موفق، ایجاد انگیزه در کارکنان را تا چه حد ضروری می‌دانید؟
- ۵- چه تفاوت‌هایی در هدف‌های مدیریت خانواده با دیگر ابعاد مدیریت وجود دارد؟
- ۶- پویایی مدیریت خانواده را شرح دهید.
- ۷- رابطه نگرش به زندگی و مدیریت خانواده را شرح دهید.



گسترده‌گی مدیریت

آیا می‌دانید مدیریت چه مراحلی را طی نموده و چه گستره‌ای را پوشش می‌دهد؟

- هدفهای رفتاری: از فراگیر انتظار می‌رود در پایان فصل بتواند :
- ۱- گسترده‌گی مدیریت را توضیح دهد.
 - ۲- مدیریت خویش (تن و ذهن) را شرح دهد.
 - ۳- مدیریت خانواده را توضیح دهد.
 - ۴- دستاورد سازمانهای غیرانتفاعی و مدیریت خانواده را بیان کند.
 - ۵- مهارتهای مدیریت را توضیح دهد.
 - ۶- تحول در شیوه‌های مدیریت را بیان کند.
 - ۷- روش‌های مدیریت را توضیح دهد.

مدیریت برحسب مالکیت، نوع فعالیت و گستردگی آن، به گروه‌هایی دسته‌بندی می‌شود. از نظر مالکیت می‌توان مؤسسات را به عمومی (شامل دولتی و دیگر مؤسسات عمومی)، خصوصی و تعاونی تقسیم کرد. از نظر نوع فعالیت نیز می‌توان مؤسسات و سازمان‌ها را به اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی تقسیم کرد که با وجود اصول مشترک مدیریت در همه آنها، به دلیل نوع فعالیت مدیریت هر گروه از دیگری متفاوت است. از نظر گستردگی دامنه نیز مدیریت را می‌توان به مدیریت فردی، خانوادگی، کلان (ملی، منطقه‌ای و جهانی) تقسیم کرد. به این ترتیب می‌توان اصول اساسی مدیریت را برای اصلاح حرکت و اعمال مدیریت کارا تر برای رسیدن به هدف و یا گزینش هدف مناسب‌تر، در هر عمل انسانی دارای کاربرد دانست. با چنین دیدی، مدیریت و اصول آن نیروی فوق امکانات فراهم می‌سازد و شرایطی را به وجود می‌آورد که با منابعی معین، نتایجی کاملاً متفاوت برحسب چگونگی مدیریت انجام شده، به دست می‌آید. با توجه به هدف این درس، مدیریت از نظر گستردگی (شامل فردی، خانوادگی و کلان) بررسی می‌شود.

۲-۱- مدیریت خویش

گرچه هر نوع مدیریتی و با هر گستردگی‌ای، به وسیله‌ی انسان و فرد انجام می‌گیرد، ولی با توجه به اینکه هر فرد پیش از اعمال مدیریت در هر زمینه، ناگزیر باید نیروهای دسترس خود را پرورش دهد، تا بحثی، با عنوان «مدیریت خویش» مطرح شود.

منابع در دسترس هر فرد را می‌توان به دو منبع جسمی و ذهنی تقسیم کرد. گرچه این دو منبع و چگونگی استفاده از این منابع و یا نوع مدیریت آنها ارتباطی جدایی‌ناپذیر با هم دارند؛ ولی به دلیل ویژگی هر یک از این دو منبع، توجه مستقل در بررسی هر کدام ضرورت دارد.

۲-۱-۱- مدیریت تن: گرچه ارتباطی تنگاتنگ، بین تن انسان و اندیشه و احساس وی وجود دارد و با این که گفته‌اند «عقل سالم در بدن سالم» است، ولی در وضعیت کنونی دانش بشر، باید گفت «بدن سالم بدون عقل سالم وجود ندارد». پیوستگی تن و اندیشه^۱ و اولویت نقش دومی در سرنوشت اولی، توجه ویژه به پرورش ذهن و اندیشه را ضروری می‌سازد. ولی از آنجا که بدون تن، اندیشه‌ای وجود ندارد و بدون اندیشه نیز انسان وجود ندارد، بنابراین توجه به نیروی بدنی و بهداشت آن گام نخست در بهره‌وری اندیشه و احساس آدمی است.

۱- ذهن بی‌انها، جسم پردوام، وی پاک چوپرا، برگردان مهدی قراچه داغی، نشر البرز، چاپ دوم ۱۳۷۵، صفحه‌ی ۲۲

۱- دوام تن آدمی: اگرچه هدف زندگی، افزودن بر طول عمر نیست، بلکه زندگی وسیله‌ای است برای استفاده‌ی بهتر از اندیشه به‌منظور دستیابی به هدفهای والای انسانی؛ ولی ذهن ما به گونه‌ای طرّاحی شده است که زنده ماندن و تندرست زیستن را بر مردن و بیماری ترجیح می‌دهد. نخستین گام، به‌دست آوردن دانش لازم درباره‌ی این سرمایه‌ی گرانبهاست و نقطه‌ی آغاز آن، پذیرش این باور است که باید و می‌توان سالهای طولانی تندرست و فعال زیست.

آیا می‌دانید طول عمر آدمی چقدر است؟ عده‌ای می‌گویند، پیری از ۳۰ سالگی آغاز می‌شود و در افراد بالای ۶۵ سال، انواع بیماریهای مرگ‌زا بروز می‌کند^۱ همین تجربه و اطلاع، موجب شرطی شدن ما شده است. در کنار چنین باورهایی بر پایه‌ی مشاهده انسانهای تندرست فعال بالای صد سال که در برخی از مناطق مانند کلاردشت در استان مازندران تعدادشان بسیار زیاد است^۲، و پژوهش درباره‌ی چگونگی پیر شدن در انسان که صرفاً موجودی فیزیکی نیست و در بررسی تشدید پیری در بازنشسته‌ها، این نکته به اثبات رسیده است که اندامهای انسان می‌توانند به سادگی ۱۱۵ تا ۱۳۰ سال به‌طور سالم به فعالیت خود ادامه دهند.^۳ حال این پرسش مطرح است که ما سرمایه خدادادی تن خود را ۷۰ سال و یا دو برابر آن مستهلک می‌کنیم؟ بگذریم از این نکته که برخی در سالهای بسیار پایین حتی پیش از رسیدن به سن بازنشستگی، یا عمر خود را به پایان می‌رسانند و یا خود را به انواع بیماریها دچار می‌سازند. هرکدام از نتایج فوق بسته به نوع مدیریت ما حاصل می‌شود. برای عمر دراز نزدیک به امکانات زیستی تن انسان؛ برنامه‌ریزی، سازمандهی، نظارت و ارزشیابی و استفاده درست از بازخورد و از همه مهم‌تر مهارت تمرکز اندیشه لازم است.

۲- خوراک مناسب: تن انسان هم از نظر فعالیت روزمره و هم از نظر بازسازی یاخته‌های فرسوده‌ی بدن که در مدت چند ماه ۹۸ درصد اتمهای آن جای خود را به اتمهای جدید می‌دهند،^۴ نیاز به مواد خوراکی دارد. بدیهی است نوع مواد غذایی، چگونگی و مقدار آن و این که چگونه و چه مقدار مصرف شود در تندرستی و طول عمر فرد تأثیر قاطع دارد. گرچه عوامل گوناگونی از جمله درآمد فرد و خانواده، عادت غذایی، الگوی مصرف و سن فرد

۱- همان، صفحه‌ی ۱۳ و ۲۲

۲- در دهکده «نهی‌دره» کلاردشت کهنسال‌ترین زن مازندرانی دیروز در سن ۱۲۰ سالگی درگذشت، در این دهکده، ۵۰ مرد و زن بالای ۷۵ تا ۱۰۰ سال به سلامت زندگی می‌کنند. (روزنامه اطلاعات ۱۳۷۵/۱/۳۱)

۳- ذهن بی‌انتها، جسم پردوام صفحه‌ی ۷۹

۴- همان، صفحه‌ی ۱۳

در تغذیه مؤثرند، ولی مهمترین عامل را می‌توان فعالیتهای عصبی و یا روانی دانست.^۱ گرچه نیازهای زیستی تن برای ایجاد انرژی لازم در فعالیتهای روزمره و برای بازسازی یاخته‌های بدن مجموعه‌ای از مواد غذایی شامل مواد قندی، چربیها، پروتئینها، ویتامینها و ... را در بر می‌گیرد، ولی چگونگی جذب، گوارش، نوع، شدت و تأثیر آن بر پیکر انسان را ذهن انسان سمت و سو می‌دهد. اهمیت عامل ذهنی در تغذیه تا آنجاست که حتی می‌تواند گرسنگی را تحت تأثیر قرار دهد و احساسی مخالف آن را به وجود آورد. این پدیده در روزهای ماه رمضان برای روزه گیران بارها به اثبات رسیده است. وارونه‌ی آن، عامل ذهنی می‌تواند، سبب گرسنگی دروغین و نیاز بیش از حد به مصرف خوراکیها شود. از آنجا که درباره‌ی مدیریت ذهن نیز جداگانه سخن خواهیم گفت در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

اگر تنوع غذایی و وجود انواع سبزیها، میوه‌ها، غلات، لبنیات و مواد قندی، چربیها و گوشت در خوراک روزانه ضروری است، اندازه‌ی آنها نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. زیاده‌روی در خوردن که به چاقی منجر می‌شود، خود از عوامل اصلی انواع بیماریها و کاهش عمر انسان است. کم خوردن، پایین‌تر از اندازه نیز موجب ناتوانی جسمانی و کاهش فعالیت انسانی و آسیب‌پذیری در برابر بیماریها می‌شود. به گفته سعدی شیرازی :

نه چندان بخور کز دهانت برآید نه چندان که از ضعف جانت برآید

پیچیدگی نوع و مقدار مناسب غذای مصرفی برای هر فرد در اینجاست که برحسب سن، نوع فعالیت شغلی و بدنی، نیازهای انسان تفاوت می‌کند. بسا جیره‌ی غذایی بسیار مناسب در یک دوره‌ی زندگی، که به صورت عادت نیز درآمده است، در دوره‌ی دیگر زندگی به عاملی مرگ‌زا برای فرد تبدیل شود. مدیریت مناسب تغذیه‌ی فرد، نه تنها آشنایی با خواص مواد خوراکی، نیاز بدن در هر دوره‌ی سنی و در شرایط گوناگون فعالیت فرد را ضروری می‌سازد، بلکه مهارت در خودداری از خوردن برحسب اراده‌ی شخص را نیز لازم دارد. روزه گرفتن، چه در ماه رمضان و چه در غیر آن، و حتی نخوردن غذا به‌طور ارادی، برای یک روز و یا یک وعده‌ی غذا، خود تمرینهایی برای به‌دست آوردن چنین مهارتی است که خود، در تمامی بخشهای زندگی مؤثر خواهد افتاد.

۳- خواب خوب: پیکر آدمی همان‌گونه که به غذا نیازمند است و بدون آن ادامه‌ی زندگی برایش ناممکن، محتاج خواب نیز هست. بدون خفتن، امکان بازسازی پیکر انسان و جبران خستگیهای

۱- دانش زیست‌شناسی، پل وایس، ریچارد کوف، ترجمه‌ی: حمیده علمی غروی و حسین دانشفر، انتشارات مدرسه،

ناشی از کار و فعالیتهای بدنی و فکری ناممکن است. مقدار خواب شبانه روزی انسان، به طور میانگین ۸ ساعت است که برخی کم تر و برخی بیش تر از آن می خوابند، ولی بررسی انجام شده در مورد انسان هایی که بالاتر از صد سال عمر کرده اند، نشان می دهد که آنها به طور میانگین به ۶ تا ۷ ساعت در شب، به اضافه ی خوابهای کوتاه در روز نیاز دارند.^۱ ولی نکته مهم کیفیت خواب است. بسا خوابهای دراز شبانه ای که با کابوس همراه است و نه تنها شادابی، تمرکز ذهنی، احساس آرامش و احساس مهربانی را در انسان پدید نمی آورد، بلکه موجب سردرد، خشم و تشویش و افسردگی نیز می شود.

براساس پژوهشهای انجام شده، در طول خواب، اطلاعات جمع آوری شده در زمان بیداری از بخش حافظه ی کوتاه مدت به حافظه ی بلند مدت انتقال می یابد و ضمن انتقال، گزینش و پردازش نیز می شود. بسیاری از کمبودهای ما نیز در خواب و رویاهای شبانه که به وسیله ی ذهن ترتیب داده می شود جبران می گردد. ولی افزون بر اینها ساعت هایی که صرف خفتن می شود، می تواند برای آموختن مهارت و دانش جدید^۲ (از راه تکرار آن در هنگام خفتن) و برای استفاده ی بهتر از ذخایر ذهنی مورد استفاده قرار گیرد. از سویی، زمان صرف شده برای خفتن همانگونه که اشاره شد، می تواند افسردگی، تنش، خشم و ناامیدی را در ما تقویت کند. این امر به مدیریت جسم و ذهن ما بستگی دارد. خواب خوب با رعایت دو گروه از عوامل عینی و ذهنی ممکن می شود. دسته ی اول از عوامل عینی، چند ساعت پیش از خفتن غذا نخوردن، زیاد نخوردن، سنگین (از نظر گوارش) نخوردن، سر ساعت خفتن و بامدادان در پگاه بیدار شدن است. دسته ی دوم از عوامل ذهنی، در طول روز خودداری از انجام کارهایی که ناراحتی وجدان را سبب می شود (مانند دروغ گفتن، تجاوز به حقوق دیگران و ...)؛ نگاه را از دیدن آنچه که موجب آزرده گی شخص می شود باز داشتن؛ پرهیز از شنیدن صداهای آزاردهنده؛ پرهیز از روابط انسانی تنش آور، غم افزا و هیجان آمیز؛ ... و سرانجام، برنامه ویژه داشتن برای خواب، از نظر جا و مکان آسوده، نه گرم و نه سرد بودن محیط خواب، با لباس راحت خفتن و دست کم نیم ساعتی به مسایل زیبا، دل انگیز، پرنشاط و آموزنده اندیشیدن و برای ساعتهای خفتن خوراک ذهنی فراهم کردن از جمله: خواندن روزنامه ها (منهای بخش حوادث آن)، کتابهای امیدوارکننده، پرتکاپو، شاد و وادار کننده ی انسان به اندیشیدن، می تواند در کیفیت خواب تأثیر به سزایی داشته باشد.

۱- ذهن بی انتها، جسم پر دوام، صفحه ی ۲۶۴-۲۶۰

۲- روزنامه اطلاعات، ضمیمه ۱۳۷۶/۶/۱۲

۴- کار کردن: حتماً این ضرب‌المثل فارسی را شنیده‌اید که «بیگاری بهتر از بیکاری است». این چند واژه‌ی فشرده، تجربه‌ی تاریخی بشری سترگی است که پژوهشهای انجام شده‌ی کنونی در مورد بیکاران، بازنشستگان و از کارافتاده‌ها نیز آن را تأیید می‌کند. تن و اندیشه‌ی آدمی به گونه‌ای است که با به‌کار افتادن، توانایی خود را حفظ می‌کند و بر آن می‌افزاید.

برای کار تعاریف گوناگونی ارائه کرده‌اند که کاملترین آن «انجام فعالیتی سودمند برای خود و دیگران» است. از نظر اقتصادی، کار را هر فعالیت فکری و بدنی که برای شخص کسب درآمد کند و از نظر قانونی نیز مجاز و هدف آن تولید کالا یا ارائه‌ی خدمت باشد، تعریف کرده‌اند.^۱ با این تعریف، بیگاری که هیچ نوع درآمدی برای شخص ایجاد نمی‌کند کار به‌شمار نمی‌آید. ولی از آن‌جا که بیگاری فرآیندی ویرانگر را در تواناییهای بدنی و فکری شخص پدید می‌آورد و دارای آثار بسیار منفی برای فرد و خانواده و در نتیجه کل جامعه می‌باشد، فرزنانگان ما، بیگاری را بر بیکاری ترجیح داده‌اند.

در اصل چهل و سوم قانون اساسی که ضابطه‌های نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را شرح می‌دهد، در مورد کار نگرشی بسیار غنی وجود دارد که برحسب آن «شکل و محتوا و ساعات کار [باید] چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد».

با چنین نگرشی، کار برای فرد که فعالیتی کاملاً ضروری است، خود وسیله‌ای است که امرار معاش را ممکن می‌سازد، ولی انجام آن نباید موجب بازداشتن فرد از خودسازی معنوی، افزایش مهارت‌ها و ابتکار وی شود. گرچه شرایط اجتماعی در تعیین میزان مزد و حقوق فرد تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد و درآمد کم خودبه‌خود فرد را به‌سوی کار کردن بیش‌تر می‌کشاند، ولی الگوی مصرف فرد و خانواده می‌تواند، در این روند دگرگونی‌هایی را به‌وجود آورد.

مدیریت کار کردن علاوه بر ضرورت رعایت نکات کلان و عمده‌ی یاد شده، تعیین هدف، برنامه‌ریزی، سازماندهی، ارزشیابی و بازخوردی را می‌طلبد، که بدون آنها پیدا کردن کار مطلوب ناممکن خواهد بود. نخست با بررسی خلق و خوی خود، آرزوها و رؤیاهای خود، امکانات و انگیزه‌های خود، باید به این پرسش پاسخ دهیم که می‌خواهیم چه کاره شویم. سپس به این پرسش پاسخ دهیم، که چه اقدامات و تدارکاتی برای رسیدن به شغل مطلوب باید انجام دهیم. گاه هدف شغل مورد نظر، خود به چند مرحله تقسیم می‌شود و متناسب با هدف و یا شغل نهایی، هدفهای اولیه و میانی مورد توجه قرار می‌گیرد. ولی همیشه هدف باید دست یافتنی باشد. آماده کردن خود برای کسب دانش و

مهارت‌های لازم برنامه‌ریزی می‌خواهد. سازمان دادن اوقات شبانه‌روز و چگونگی استفاده از زمان و ارزشیابی نتیجه‌ی اقدامات انجام شده و مقایسه‌ی آن با هدفها و سرانجام استفاده از نتیجه‌ی ارزشیابی در اصلاح برنامه‌ی سازماندهی و چگونگی اقداماتی که پس از آن باید انجام گیرد، اصلاح مدیریت و نرمش‌پذیری آن برای تحقق آماج (هدف) نهایی، ضروری می‌باشد. مثلاً چنانچه می‌خواهید آموزگار شوید، باید از خود بپرسید چه آگاهی‌هایی از این شغل دارید؟ آیا دانش‌آموزان را دوست دارید؟ برای چه می‌خواهید آموزگار شوید؟ برای اعمال قدرت و ارضای خودخواهی خود، یا بیکاری تابستان آن برایتان جذاب است و یا کار آموزگاری را پرورش نسل آینده و مجهز کردن آنان به دانش، بینش و مهارت‌های بیشتر می‌دانید و به همین دلیل آن را بهترین شغل دنیا می‌شناسید؟ پرسش بعدی از خود، مربوط به رشته‌ی مورد علاقه شما، ضرورت پذیرش در دانشگاه، ضرورت پذیرش در آزمون ورودی این شغل می‌باشد. پس از آن امکان موفقیت شما با توجه به حضور رقیبان و سرانجام این که چه مطالبی را باید بدانید و کدامین دانشها را باید کسب کنید و برای داشتن شخصیت آموزگاری (یعنی مهربانی، شکیبایی، افتادگی، نرمخویی، خوشرویی، ساده زیستی، معلومات داشتن و ...) چه اقدامات و تمرین‌هایی را باید انجام دهید.

۵- نرمش و ورزش: در گذشته که این همه وسایل جدید ترابری و رسانه‌ای و وسایل خانگی برقی، موجود نبود، و وسایل کار نیز دستی بود، شاید نرمش و ورزش برای تندرستی انسان تا این حد اهمیت نداشت. ولی دنیای امروز، بویژه با الگوهای مصرفی وارداتی، شرایطی را پدید آورده است که تن انسان حداقل حرکات لازم برای حفظ خود را نیز انجام نمی‌دهد. در حالی که انسان با نرمش و ورزش کردن، احساس سبکی می‌کند؛ میل به کار در او افزایش می‌یابد؛ راسخ‌تر و بردبارتر می‌شود؛ فضولات بدن بهتر خارج می‌شود و سوخت و ساز بدن بهتر صورت می‌گیرد و دستگاه گوارش بدن تقویت می‌شود.^۱ شگفت‌آورتر از تأثیر ورزش در تندرستی تن آدمی، تأثیر آن بر تقویت مغز انسان است.^۲ برای زندگی نیرو لازم است و نرمش و ورزش ایجادکننده‌ی آن هستند، ولی اعتدال آن دارای اهمیتی اساسی است و ورزشهای شدید مقاومت بدن را کاهش می‌دهد.

۶- سرگرمی و بازیها: گرچه سرگرمی و بازیها جدای از کار، نرمش و ورزش جدای از مدیریت ذهن و اندیشه طرح می‌شود ولی از دیدگاه دیگر، اینها هم پیوندی ژرف با هم دارند. البته اگر سرگرمی و بازی را به معنای وسیله‌ای برای تلف کردن عمر و از دست دادن زمان به‌شمار آوریم، در

۱- «نیروی بی‌کران و خواب آرام»، دکتر دی‌پاک چوپرا، برگردان مهدی قراچه داغی، نشر بیکان، چاپ دوم ۱۳۷۶، صفحه ۹۸

۲- روزنامه اطلاعات، ضمیمه ۱۳۷۷/۱۲/۹

این صورت جداسازی آن کاملاً درست است. اگر سرگرمیها و بازیها را وسایل تکمیل کننده آموزشی و پرورشی بدانیم، همانگونه که در گذشته چنین بوده است، در این صورت، این عناصر یا به طور مستقیم بر گنجایش نیروهای جسمی و فکری ما می افزایند و یا به شیوه ای غیر مستقیم با رفع خستگیها و ایجاد شادابی، شرایط لازم را برای چنین افزایشی فراهم می آورند.

مدیریت درست سرگرمیها و بازیها از نظر زمان، هزینه نوع و کیفیت آنها می تواند کمک بزرگی برای مدیریت بهتر کل زندگی فرد به شمار آید. مثلاً انجام کوهنوردی به مدت یک نیم روز در هفته می تواند خستگی فکری هفتگی را برطرف سازد و با ایجاد بردباری در فرد و تقویت نیروی اراده، پایداری در برابر مشکلات را افزایش دهد. ضمن اینکه با کمک به سوخت و ساز بهتر تن آدمی، به تندرستی وی یاری می رساند. البته در صورت برنامه ریزی نکردن و هدفمند نبودن، آثار مثبت مزبور خود به خود نمی تواند بروز کنند.

۷- زمان، سرمایه اصلی: با توجه به اینکه هر فردی مانند هر موجود زنده دیگری به پایان زندگی دنیوی خود می رسد، مدت زمان زنده بودن وی، سرمایه ی نقدی او به شمار می آید. از این رو ضرورت دارد برنامه ریزی برای استفاده ی بهینه از زمان و عمر در دو سطح راهبردی (در بلندمدت و افقهای دور) و کاربردی (کوتاه مدت و جزیی) انجام شود.^۱

از آنجا که زمان را نمی توان ذخیره کرد باید با آموزش نظری و عملی و افزایش مهارتهای ناشی از آن، مدیریت بهتری را برای استفاده از آن فراهم کرد و به نوعی زمان را ذخیره کرد.

مدیریت بهینه زمان هنگامی به دست می آید، که بتوان کارهای مهم را از غیرمهم و کم اهمیت را از پراهمیت از هم بازشناخت. هر چه بیشتر بتوانیم کارهای مهم مثلاً برای آموزش دانش و یا مهارتها را شناخته و از انجام کارهای نامربوط به آنها خودداری کنیم و یا دست کم کمتر نیرو و وقت برای آنها بگذاریم به مدیریت بهینه زمان نزدیکتر شده ایم. پس از شناسایی کارهای مهم، آنها را باید از نظر فوری بودن دسته بندی کرد و انجام کارهای مهم تر و فوری را زودتر آغاز کرد. سرانجام، کارهایی را که نه اهمیتی دارند و نه فوری، به دلیل وقت گیر بودن و زمان کشی شان به کناری نهاد. برخی از این وقت کشی های تحصیلی عبارتند از: صحبت های کم اهمیت، میهمانان ناخوانده، خواندن مطالب کم اهمیت و غیر ضروری، ... و عاداتها.

۲-۱-۲ نتیجه و جمع بندی مدیریت تن: گفته شد، تن آدمی برخلاف آنچه که در اندیشه ها رواج دارد، دارای دوام بسیاری است. ما به گونه ای آفریده شده ایم که همیشه در حال بازسازی و

۱- مدیریت عمومی، سیدمهدی الوانی، نشر نی، چاپ چهارم ۱۳۷۰، صفحه ۲۵-۱۳

نوسازی یاخته‌ای است. ولی دستیابی به عمر متناسب با ظرفیت تن، بر خورداری از خوراک مناسب و متنوع، خواب خوب و متناسب، به اندازه کار کردن و لذت بردن از کار را ضروری می‌سازد. همانگونه که انسان از خوردن و نوشیدن خیلی کم، زیان می‌بیند، از خوردن زیاد نیز دچار آسیب جدی می‌شود و چاقی، علاوه بر کم کردن عمر، بسیاری از سالهای زندگی را با درد و رنج توأم می‌سازد. اگر خوابیدن کم و با کیفیت بد، همه‌ی زندگی ما را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌دهد، خوابیدن زیاد نیز، سستی، چاقی و بیماریهای گوناگون را به بار می‌آورد. کار کردن نیز چنین است. ما دارای توان کار کردن هستیم و استفاده نکردن از آن، از دست دادن این توان و انواع نارسایی‌های جسمی و ذهنی را در پی دارد. ولی کار زیاد نیز، افزون بر اینکه از انجام آن خرسند نخواهیم شد، فرسایش شدید توان و نیروی جسمی و فکری ما را سبب خواهد شد. در شرایط کنونی که حرکت بدنی ما در رفت و آمدها و انجام کار و امور خانه به دلیل وجود ماشینها بسیار کاهش یافته، بدن و ذهن ما نیازمند نرمش و ورزش می‌باشد، که می‌باید روزانه انجام شود، تا توان جسمی و ذهنی ما محفوظ بماند، و سموم تولید شده در بدن، دفع شود. با توجه به شرایط زیستی کنونی، بسیاری از ما دارای اوقات فراغت زیادی هستیم، که حتماً برای آنها باید برنامه‌ای ثمربخش تدارک ببینیم به گونه‌ای که هم خستگیها برطرف شود و هم بر دانش و مهارتهای ما افزوده گردد. با توجه به مطالب گفته شده، چگونگی مدیریت جسم دارای اهمیتی سرنوشت‌ساز از نظر کارآیی انسان و بویژه اندیشه‌ورزی وی می‌باشد. بنابراین استفاده از اصول اساسی مدیریت شامل تعیین هدف، برنامه‌ریزی، سازماندهی، ارزشیابی و بازخورد در هر یک از عوامل مدیریت تن مشهود است.

۳-۱-۲- مدیریت ذهن

۱- گنجایش ذهن آدمی: مغز آدمی این ویژگی را دارد که به اندازه‌ای که از آن استفاده می‌شود رشد می‌کند و هوش هر انسان، بستگی به استفاده‌ی او از مغزش دارد. هر بخشی از امکانات مغز را مورد استفاده قرار ندهیم، از دست می‌رود و چگونگی به کارگیری مغز انسان ساختار آن را تعیین می‌کند.^۱

۱- مغز انسان بیش از یک هزار میلیارد یاخته دارد و ده میلیون پایه عصبی، مغز انسان دو برابر بیشتر از آنچه که در بایگانی ملی امریکا نگهداری می‌شود، گنجایش دارد. گنجایش ذخیره اطلاعات مغز آدمی $10^{12} \times 125$ یا ۱۲۵ هزار میلیارد است. عمر ما اگر ۱۰۰ سال باشد و تمام لحظه‌های شبانه‌روز آن صرف یادگیری شود تنها می‌تواند ۸۷۶ میلیون واحد اطلاعاتی ذخیره کند، که این مقدار نزدیک به ظرفیت مغز نیز می‌باشد. به همین دلیل عمر ما برای استفاده عملی از چنین گنجایشی کافی نیست و ما حتی از یک هزارم این توانایی نیز نمی‌توانیم بهره‌گیری کنیم. «ناگفته‌هایی از مغز و نبوغ»، گلن دومان، برگردان، فاطمه سرحدی‌زاده، روزنامه سلام ۱۳۷۷/۱۱/۲۹

پس می‌توان گفت که هر انسانی اگر اندکی بیش‌تر از حد معمول، از مغزش استفاده کند، نه تنها در زندگی فردی و خانوادگی وی بلکه در توسعه‌ی کشور نیز انقلابی بزرگ رخ خواهد داد. هم‌چنین می‌توان این نکته را مطرح کرد، که حل همه‌ی مسایل و مشکلات انسانی در هر سطحی به چگونگی و میزان استفاده از مغز آدمی بستگی دارد. ولی دانستن این نکته به تنهایی برای تحقق آن کافی نیست و یا خواستن به خودی خود توانستن نیست، بلکه مدیریت ذهن لازمه‌ی آن است.

۲- تصویر ذهنی: برای اعمال مدیریت بهینه، مهمترین نیرویی که هر انسانی در اختیار دارد، توجه به نقش تصویر ذهنی است. مغز انسان که در واقع فرماندهی پیکر اوست، خود نیز از دو بخش تعیین‌کننده‌ی هدفها (قسمت آگاه ذهن) و تحقق بخش هدفها (قسمت ناخودآگاه ذهن) تشکیل شده است. بخش آگاه که توانایی تصور کردن را با استفاده از قوه‌ی تخیل دارد، برای بخش ناخودآگاه هدف و آماج پدید می‌آورد.^۱ بخش ناخودآگاه، به‌طور خودبه‌خود و بدون دخالت آگاهانه‌ی فرد، اهداف تعیین شده به‌وسیله‌ی خودآگاه را تحقق می‌بخشد.

۳- حدود اهداف: در فصل نخست، از ضرورت متناسب بودن اهداف با توان و استعداد فرد سخن به میان آمد و گفته شد که با افزایش توانمندیها، می‌توان هدفهای بالاتر، عمیق‌تر و پیچیده‌تری را برای رسیدن به آنها تعیین کرد. در بحث تصاویر ذهنی که کلید در اختیار گرفتن نیروی عظیم مغز انسانی است، نیز می‌باید تناسب اهداف را با توان و استعداد فرد در نظر گرفت. گرچه اندیشیدن و تصور کردن «مایه‌ی اصلی شخصیت و رفتار انسان است و با تغییر تصویر ذهنی، می‌توان شخصیت و رفتار را»^۲ تغییر داد ولی تصویر ذهنی‌ای به واقعیت خواهد پیوست که واقع‌بینانه و مناسب باشد. «تصویر ذهنی سرحدات فضایل انسان را مشخص می‌کند و نشان می‌دهد چه کاری از او ساخته است و چه کاری از او ساخته نیست. با توسعه‌ی تصویر ذهنی، دامنه‌ی عمل توسعه می‌یابد. پرورش تصویر ذهنی واقع‌بینانه و مناسب، با ایجاد تواناییها و استعدادهای جدید در انسان، عملاً شکست را به موفقیت تبدیل می‌کند»^۳.

مثلاً اگر هدف، هشت ساعت درس خواندن در شبانه‌روز است، در حالی که در حال حاضر روزی یکی دو ساعت بیشتر نیست، به سادگی نمی‌توان به این هدف دست یافت. نخست باید به‌طور کاملاً قانع‌کننده‌ای ضرورت رسیدن به هشت ساعت مطالعه در شبانه‌روز را برای کسب موفقیت در

۱- روانشناسی تصویر ذهنی، ماکسول مالتز، برگردان مهدی قراچه‌داغی، انتشارات شباهنگ، چاپ هشتم، ۱۳۷۲

تحصیل برای خود مطرح سازیم. دوم باید دید چرا زمان مطالعه ما کم است؟ بیشتر وقت خود را صرف چه می‌کنیم؟ کدام عاداتی ما بیشتر از همه زمان‌بر است و کمتر از همه بازدهی دارد و سرانجام با بررسی میزان اراده و توان خویش در تغییر عاداتها در شرایط کنونی، شاید به این نتیجه برسیم، که تا یکی دو ماه آینده امکان دستیابی به هدف هشت ساعت مطالعه در شبانه‌روز میسر نیست. ولی مثلاً رسیدن به چهار ساعت مطالعه در شبانه‌روز امکان‌پذیر است. بنابراین هدف، در گام نخست رسیدن به چهار ساعت مطالعه در شبانه‌روز تعیین می‌شود. در گام بعدی با استفاده از تواناییهای به‌دست آمده در دستیابی به چهار ساعت مطالعه و برخورداری از اراده‌ای که تقویت شده، رسیدن به هشت ساعت مطالعه، اکنون با تواناییها و شایستگیها و استعدادهای تقویت شده ما تناسب دارد.

۴- تأثیر دیگران بر ما: انسان، موجودی است اجتماعی. از این رو، سخنان، رفتار و نگاههای دیگران در رد یا تأیید، بر اراده و توان ما تأثیر می‌گذارند. در گام نخست که در حال دگرگون کردن عادت منفی و ناخوشایند خویش برای بهبود شخصیت خود هستیم چون برخی از افراد که ما را با عاداتها و شخصیت قبلی می‌شناسند و آنها را صحیح می‌پندارند، پذیرش بروز دگرگونی در ما برایشان دشوار و تأثیر آنان بر روی ما منفی است باید از برقراری ارتباط با آنان پرهیز کرد. ولی افرادی که با بهبود عاداتها و شخصیت ما نظر موافق دارند، بر ما تأثیر مثبت می‌گذارند. برعکس با اینان باید ارتباط بیشتری برقرار کرد. در چنین شرایطی هر قدر فاصله گرفتن از گروه نخست مثبت است، نزدیکتر شدن به گروه دوم نیز مثبت است. البته اگر در مورد شخصیت دیگران نادرست داوری کنیم به نتیجه‌ای معکوس خواهیم رسید. به گفته مولانا:

یار را اغیار پنداری همی شادمانی را نام بنهادی غمی

علاوه بر این نکته، با توجه به اینکه مغز افراد نیک‌خواه، شاد و خوش قلب، امواج آلفا دارد که مانند امواج موج کوتاه رادیو تا آن سوی کروی زمین نیز پخش می‌شود و در افراد دیگر احساس شادابی، شادی و شکوفایی به وجود می‌آورند، می‌باید با اینگونه افراد در تماس بیشتر قرار گیریم.^۱ برعکس از تماس با افرادی که دروغگو، حسود، انتقام‌جو، کینه‌ورز، لجباز، حيله‌گر و بدخواه هستند و مغزشان موج بتا تولید می‌کند و در انسان افسردگی، ناامیدی و یأس به بار می‌آورد، باید خودداری کرد، هر چند خوشبختانه برد امواج بتا، هفت متر بیشتر نیست.^۲ گفتنی است که با تغییر شخصیت فرد، طول موج مغزی وی نیز تغییر می‌کند. البته عبادت کردن، مراقبه، کوهنوردی، شنا و برخی دیگر از

ورزشها و کارهایی مانند نویسندگی، انواع هنر، اگر در شرایط مناسب انجام گیرد، نیز موجب آرامش دل و تولید و پخش امواج آلفا از مغز می‌شود. با ایجاد شرایط مناسب برای تولید و پخش امواج آلفا از مغز خویش، هم شور و شادی زندگی، مهربانی و دوستی خود را افزایش می‌دهیم و هم خود به خود در دیگران تأثیر مثبت می‌گذاریم.

۵- بزرگترین دشمن یا دوست: با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان بخش ناخودآگاه ذهن را بزرگترین دشمن و یا دوست و یار انسان در نظر گرفت و این بسته به نوع تصویر ذهنی‌ای است که بخش آگاه ذهن، از خود، مردم و دنیا دارد. آدمی در طول زندگی خود تمامی صحنه‌ها، سخنان و رفتارهای زشت و زیبایی را که می‌بیند، می‌شنود، احساس می‌کند، می‌بوید و لمس می‌کند به‌طور خودبه‌خود در ناخودآگاه ذهن خویش ضبط، جمع‌آوری و طبقه‌بندی می‌کند، تا در موقعیتهای عملیاتی در قالب رفتار و گفتار بروز دهد،^۱ ولی تصویر ذهنی که خودآگاه می‌سازد، حرکت عملی ناخودآگاه را جهت می‌دهد. البته هرچه ما چشمها و گوشهای خود را از دیدن و شنیدن آن چه که موجب ناتوانی ما و کاهش نیروی اراده ما می‌شود، بازداریم، هم در ناخودآگاه و هم در خودآگاه تأثیر مثبت می‌گذاریم. ولی اگر خود را آدمی شکست خورده، بیچاره، درمانده بدانیم که همیشه و از هر سو زیر تأثیر عوامل منفی است وضع ما بدتر می‌شود. اگر در ابتدا منشأ آن تنها اندیشه‌ی ماست، بعداً در واقعیت نیز حتماً چنین خواهد شد. اگر فکر کنید بیمار هستید، حتماً بیمار می‌شوید. اگر فکر کنید که درس می‌خوانید ولی نمی‌فهمید حتماً چنین می‌شود. انتخاب با شماست که ذهن شما بهترین دوست و یا بدترین دشمن شما باشد. ولی اگر دشمن شما شد گناه شماست که از این نعمت بزرگ خدادادی برخلاف ماهیت آن استفاده کرده‌اید. انتخاب با شماست که :

۱- قدرت تشخیص قوی با معیارهای ثابت و استوار داشته باشید تا بازیچه‌ی محیط اطراف خود قرار نگیرید.

۲- شجاعت و جرأت انجام کارهای جسورانه را داشته باشید.

۳- اطمینان و اعتماد (خوش‌بینی) داشته باشید.

۴- استقامت و پشتکار داشته باشید و یا الف - به دلسوزی و همدردی دیگران با خود اصرار بورزید. ب - نازبرورده و بد عادت باشید.^۲

۱- نیروی جادویی اندیشه، ماریانه استرویو، برگردان مهندس علی اصغر شجاعی، انتشارات تهران، چاپ یکم ۱۳۷۴،

در همین راستاست که حافظ با آگاهی از اینکه عاقبت ما مرگ است، تصویر ذهنی شاد بودن را در طی زندگی نتیجه می‌گیرد و نه ناامیدی، افسردگی و در واقع احساس سردی مرگ را پیش از مرگ داشتن :

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

۶- عاداتها و خاطره‌ها: خودآگاه بر پایه‌ی باورهای ارزشی، انگیزشی و نگرشی قبلی می‌اندیشد؛ او تصمیم می‌گیرد و تصمیم و اندیشه‌ی وی به وسیله‌ی ناخودآگاه پیاده می‌شود و به مرحله اجرا درمی‌آید. ولی پس از آن بدون نیاز به «تفکر» و اندیشیدن یا «تصمیم‌گیری»^۱ جدید، ناخودآگاه ما، خود به خود با توجه به موقعیتهای مشابه، آنها را تکرار می‌کند. این تکرار که بر پایه‌ی شرطی شدن است به وسیله‌ی خودآگاه به صورت عادت درمی‌آید، که خود یکی از مهم‌ترین منابع آزاد گذاشتن خودآگاه ما برای اندیشیدن و به کارگیری نیروی اندیشه است. «حدود نود و پنج درصد از رفتارها، احساسها و واکنشهای ما عادت‌های هستند و به همین گونه، طرز تلقی، احساسات و باورهای ما نیز چنین است»^۲. اکنون این پرسش مطرح است که آیا عاداتهای ما که در شرایط خاص و با توجه به باورهای خاص و در شرایط زمانی و مکانی خاص به وسیله تصویر ذهنی خودآگاه و عمل خود به خود ناخودآگاه به وجود آمده‌اند، می‌توانند همیشه مثبت و ارزشمند باشند؟ نخست به این دلیل که برخی عادت‌های ناپسند اصولاً از همان ابتدا نباید به وجود می‌آمدند، زیرا به زیان ما هستند: مثلاً گفته‌های نزدیکان در این مورد که ما دروغگو و لجباز هستیم. دوم اینکه در اثر تغییر شرایط سنی، شخصیتی، دانش و دانایی و افزایش تواناییهایمان بسیاری از عادت‌های مان ممکن است کهنه، بازدارنده، نیروزدا و بی‌بهره شده باشند. در چنین شرایطی می‌باید با وارسی، عاداتها را بازبینی کرد و عادت‌های ناخوشایند را تغییر داد و عادت‌های ضروری جدیدی را به وجود آورد، که کارایی ما را بیشتر کنند. مثلاً اگر به همان شعر حافظ بازگردیم اگر به ما تلقین کرده‌اند و ما هم باور کرده‌ایم، که چون عاقبت همه‌ی ما مرگ است، پس هرگونه شادی، تلاش، مهربانی، موفقیت و ... بیهوده است و باید تن به مرگ سپرد و ما چنین باور کرده و عادت به آن را با زندگی پویا، شکوفا، شاد و پیروز در تضاد می‌دانیم، باید در تغییر این باور و عادت آن اقدام کنیم. یا به عنوان مثال دیگر، اگر به ما تلقین شده است و ما هم باور کرده‌ایم و به این باور نیز عادت کرده‌ایم که توانایی فراگیری مطالب و به خاطر سپردن درس را نداریم، ولی با درک و فهم تازه این عادت را ناشایسته می‌بینیم، باید آن را تغییر دهیم. همین استدلال را در مورد عادت به خاطره‌های بد، دردناک، افسرده‌کننده، زشت و ... می‌توان به کار گرفت. باید خاطره‌های بد را

هرچه زودتر فراموش کرد و زهرآگینی آنها را از میان برداشت و عادت به آنها را نیز دگرگون کرد. برعکس، باید یاد و خاطره‌های زیبا، دل‌انگیز، شادی‌آور، نیروزا و عادت به آنها را همیشه نگه‌داشت و با یادآوری آنها، رنگ، بو و آهنگ آنها را به دلیل تأثیر مثبت‌شان بر اندیشه‌ها، رفتارها و گفتارهای ما، تازه و شاداب نگه‌داشت. اگر فراموش کردن توهینها و تحقیرهای اعمال شده نسبت به ما و عادت به آنها را باید فراموش کرد و تغییر داد، مهربانیها، گذشتها و یاریهای دیگران نسبت به خود را باید همیشه تر و تازه نگه‌داشت.

۷- باورها و تصویر ذهنی: از دگرگون کردن تصویر ذهنی که ناشی از توانایی اندیشه‌ورزی ذهن آدمی است، سخن گفته شد و این نیز گفته شد که خودآگاه انسان بر پایه‌ی باورها و عقاید قبلی می‌اندیشد و تصویر ذهنی می‌سازد. پیش از این نیز باورها را به سه گروه ارزشی، انگیزشی و نگرشی تقسیم کردیم. اکنون با توجه به اینکه برای تغییر تصویر ذهنی صرفاً از اراده نمی‌توان استفاده کرد و تغییر باورها نیازمند باورهای جدیدی هستند،^۱ باورها و تغییر آنها را برای امکان‌پذیر کردن تغییر تصویر ذهنی بررسی می‌کنیم.

به کمک باورهای ارزشی، ما درباره‌ی همه چیز به داوری می‌نشینیم و خوب و بد همه چیز را بر آن پایه تعیین می‌کنیم. مثلاً وقتی بر این باور هستیم که ستمکاری عملی نادرست است، خودبه‌خود هرگونه ستمی را از سوی هرکس محکوم می‌کنیم.

باورهای انگیزشی، سبب واکنش و برانگیختگی ژرف ما می‌شوند. مثلاً اگر بر این باور باشیم که هر آنچه که برای ما بدون توجه به آثار زیان‌آور آن برای دیگران، برای کشور، برای بشریت و برای محیط‌زیست، سودآور است پس خوب است برای به‌دست آوردن پول و درآمد بیش‌تر هر کاری را انجام می‌دهیم و بیش‌ترین انگیزه را برای انجام کارها و فعالیتها برحسب پاداش مادی آن از خود بروز می‌دهیم. باورهای نگرشی، دیدگاههای ما را نسبت به خود، دیگران و دنیا پدید می‌آورند. مثلاً اینکه این دنیا محل رنج و درد است، یا همه آدمها فکر سود خودشان هستند یا همه مردم دروغگو، فریبکار، زورگو هستند و غیره.

طبیعی است تا وقتی که بر این باور هستیم که مثلاً همه دروغگو هستند، چگونه می‌توانیم با دیگران مهربان باشیم و یا آنها را دوست بداریم؟ برای مهربان بودن با دیگران، نخست نیازمند تغییر این باور هستیم. واقعیت این است که همه‌ی مردم دروغگو نیستند، بلکه برخی از آنها دروغگویند و شناسایی و پرهیز از آنان ضرورت دارد و نه پرهیز از همه. اگر توانستیم این باور را با استدلال منطقی

و بدون فشار در ذهن به جای باور قبلی بنشانیم در این صورت تغییر تصویر ذهنی خود از دیگران و ایجاد این عادت که با دیگران مهربان باشیم، ممکن می‌گردد. یا اگر در باور خود دارای این نگرش هستیم که هر چه تولید خارجی است، اعم از کالاها، خدمات و باورها خوب است، نمی‌توانیم از خریدن جنس خارجی، یا پذیرش باورهای وارداتی (باورهای ارزشی، انگیزشی و نگرشی) خودداری کنیم. نخست باید به این واقعیت برسیم که برای توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داخلی، ما باید از تولیدات خودمان اعم از کالاها، خدمات و باورها استفاده کنیم، وگرنه سرنوشت ما را خارجیها تعیین می‌کنند. بویژه در مورد رواج باورهای خارجی باید گفت، با پذیرش باورهای وارداتی، در واقع ما خود را از هویت خویش محروم ساخته و به صورت وابسته‌های فکری آنان درآورده‌ایم. با باور جدید است که تصویر ذهنی خودآگاه مبنی بر امتناع از خریدن کالاهای خارجی و پذیرش بی‌چون و چرای باورهای خارجی، به عنوان یک آماج، به وسیله‌ی ناخودآگاه می‌تواند جامه عمل بپوشد و عادت قبلی جای خود را به عادت جدید بدهد. در اینجا بیان دو نکته ضرورت دارد: نخست آنکه هرچه از خارج می‌آید منفی نیست بویژه آنکه برای توسعه‌ی اقتصادی، علمی و فنی نیاز به بسیاری از تولیدات مادی و غیرمادی خارجی داریم، ولی این نیازها با نیازمندیهای مصرفی که از خارج تأمین می‌شوند و مشابه آن در داخل تولید می‌گردد، از نظر تأثیر بر توسعه متفاوت است. دوم آنکه برای تغییر باورها علاوه بر واریسی همیشگی و کشف باورهایی که باید تغییر داده شوند، نیازی بزرگ و همیشگی به کسب اطلاعات و دانش داریم، تا به وسیله‌ی آنها بتوانیم با دلیلهای قانع‌کننده به نارسایی باورهای قدیمی پی ببریم و باورهای جدید را جایگزین آنها کنیم.

۸- چند نکته‌ی دیگر درباره‌ی مدیریت ذهن: گفته شد، که باورهای سه‌گانه‌ی ارزشی، انگیزشی و نگرشی خود را باید آگاهانه انتخاب کنیم و اگر ضرورت دارد، آنها را تغییر شایسته دهیم و در این راستا، استدلال منطقی ابزارکار سنجش باورهای درست از نادرست معرفی شد. در اینجا باید این نکته را بیفزاییم که همیشه ابزار استدلال کافی نیست چرا که این ابزار بسا اوقات ممکن است ما را به بیراهه بکشاند. از این نظر توجه به آثار مثبت یا منفی پذیرش یا رد یک باور برای ما و دیگران و محیط زیست می‌تواند راهگشا باشد. مثلاً به معنای این شعر از مولانا توجه کنید:

کوی نومیدی مرو امیدهاست سوی تاریکی مرو خورشیدهاست
به سختی می‌توان برای یک آدم نومید، از راه استدلال منطقی درستی این شعر را به اثبات رساند، ولی با استفاده از سودمند بودن پذیرش مفهوم این شعر و زیان‌آور بودن رد آن برای زندگی فردی و اجتماعی، پذیرش آن را می‌توان ممکن کرد.

گفته شد، ذهن ما برای تصمیم‌گیری نیاز به توانایی تشخیص ثابت و استوار دارد و گر نه دستخوش تغییرات بی‌حاصل و دچار بی‌ثباتی خواهد شد. با توجه به اینکه برای موفقیت در تغییر تصویر ذهنی، آرامش و پیگیری همراه با شور و شوق لازم است،^۱ بی‌ثباتی مزبور مانع به‌شمار می‌آید. ولی برای ایجاد توان تشخیص درست، ثابت و استوار، نیاز به باورهای داریم که در پرتو آنها بتوانیم چنین قدرت تشخیص را در خود پدید آوریم. از جمله این باورها: دین، اخلاق، فرهنگ و هویت ملی، تاریخ ملی و منافع ملی را می‌توان نام برد. همچنانکه ستم‌ستیزی، عدالت‌خواهی، راست‌گفتاری، انسان‌دوستی، مدارا با دشمنان و محبت به دوستان، صمیمی بودن با خود و دیگران، مهربانی، فروتنی، سخت‌کوشی، پشتکار، جسارت، شور و شوق، امیدواری، خوش‌بینی، سرفرازی و ... نیز به عنوان معیارهای ثابت می‌توانند مبنایی برای قدرت تشخیص ما باشند.

ضرورت وجود آرامش جسمی و فکری برای هرگونه پیروزی، در بهبود و تغییر تصویر ذهنی، مطرح شد. این آرامش را در درجه‌ی نخست به‌وسیله عبادت، بوژه نماز خواندن و سپس از طریق مراقبه، مطالعه و کارهای هنری – چنانکه گفته شد – می‌توان به‌دست آورد. برای آرامش‌بخشی به‌خود به عنوان فنی همانند مراقبه، چهار شرط را بر شمرده‌اند که باید در هر روز یکی دوبار به مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه آن را تکرار کرد: ۱- فراهم کردن محیطی آرام ۲- تدارک یک وسیله‌ی ذهنی (تکرار یک واژه، یا عبارت یا یک خط شعر) ۳- هماهنگ شدن با نگرش بی‌تفاوت (هرگونه تنش و ترس را فراموش کردن) ۴- فراهم ساختن وضعیت جسمی آسوده.^۲

با توجه به اینکه انجام چند کار در آن واحد، نگرانی، تشویش و عصبانیت می‌آورد و در عمل کارها نیز درست انجام نمی‌گیرد، باید این واقعیت را بپذیریم که در هر لحظه تنها می‌توانیم به یک کار برسیم. تمرکز آگاهی، حواس و حساسیت‌مان بر انجام یک کار و وظیفه (مثلاً تغییر یک عادت، تغییر یک تصویر ذهنی، تغییر نارسایی و کمبود فراگیری در یک درس) و کنار گذاشتن بقیه کارها و موکول کردن وظایف به مرحله بعدی، برای موفقیت ضروری است.^۳

برای پدید آوردن تصویر موفقیت، شناخت شخصیت موفق نیز ضروری است. اجزای شخصیت موفق را می‌توان بنا به پژوهشی^۴ چنین برشمرد:

۱- همان، صفحه‌ی ۷۸ و ۱۳۰

۲- آرامش بیکران، دکتر هرت بنسن، برگردان، سیدرضا جمالیان، نشر نسل نواندیش، چاپ یکم ۱۳۷۷، صفحه‌ی ۳۶

۳- روانشناسی تصویر ذهنی، صفحه‌ی ۱۲۵

۴- همان، صفحه‌ی ۱۶۷-۱۵۰

۱- موفقیت‌شناسی؛ برای خود هدف با ارزشی تعیین کنید و مهمتر از آن، طرحی برای دستیابی به آن بریزید.

۲- تفاهم؛ لازمه‌ی تفاهم ارتباط مناسب است. اغلب ناکامیهای ما در روابط انسانی، حاصل «سوء تفاهمات» است. انسان با توجه به تصاویر ذهنی خود نسبت به مسایل واکنش نشان می‌دهد. واکنش دیگران، اغلب برای آزار ما، از روی لجاجت و یا بدخواهی نیست. سعی کنید دلیل واکنشهای دیگران را بفهمید.

۳- شهامت؛ داشتن هدف و درک شرایط کافی نیست، شهامت عمل نیز لازم است. تنها با عمل کردن می‌توان اهداف، امیال و باورها را به حقیقت تبدیل کرد.

۴- خیرخواهی؛ شخصیتهای موفق به سایرین هم اهمیت می‌دهند و برای هموعانشان احترام قابل می‌شوند، مسایل و نیازهایشان را در نظر می‌گیرند و با دیگران همانطور که زینده‌ی انسانهاست رفتار می‌کنند.

۵- مناعت؛ قدر خود را دانستن و از مردم قدردانی بیشتری کردن لازم است ولی دست کم گرفتن خود فروتنی و شکست نفس نیست، بلکه عیب و گناه است.

۶- اعتماد به نفس لازم است؛ این امر، با تجربه کردن موفقیت ایجاد می‌شود. ایجاد عادت یادآوری موفقیتها و فراموش کردن ناکامیهای گذشته ضرورت دارد. موفقیت، تولید موفقیت می‌کند. برای پیروز شدن، از اشتباهات پند بگیرید و بعد اشتباه را از ذهن خود بزدایید.

۷- خودپذیری؛ تا انسان خود را شناسد به خوشبختی واقعی نمی‌رسد. تغییر تصویر ذهنی به معنی تغییر «خویش» یا اصلاح آن نیست. منظور از تغییر تصویر ذهنی، برآوردها، برداشتها و درکی است که از آن و خویش دارید. می‌توانیم شخصیت خود را تغییر دهیم، اما خویش ذاتی تغییر دانی نیست. خودپذیری یعنی آنکه خود را آن‌طور که هستیم، با تمام تقصیرها، ضعفها، نواقص، اشتباهات و نقاط مثبت و قوت قبول کنیم. اما اگر بپذیریم که این صفات منفی اگرچه متعلق به ما هستند، خود ما نیستند، خودپذیری ساده‌تر می‌شود. خود را آن‌طور که هستید قبول کنید. شروع حرکت شما باید از اینجا باشد. نواقص خویش را تحمل کنید. اطلاع از کمبودها لازم است و با این حال، خود را به‌خاطر این کمبودها تکفیر نکنید. میان «خویش» و رفتارتان فرق بگذارید. انسان در اثر اشتباه، ارزشش را از دست نمی‌دهد. چه غم که کامل نیستید، خود را ناراحت نکنید، خیلی چیزها دارید. همه مثل شما هستند، هر کس که جز این تظاهر می‌کند، خودش را گول می‌زند.

فعالیت ۲-۱

اجزای شخصیت موفق را در یکی از افراد موفق جامعه جستجو کنید.

۴-۱-۲- نتیجه و جمع‌بندی مدیریت ذهن: گنجایش و ظرفیت ذهن آدمی عملاً بی‌انتهاست. نیرویی بی‌کران در اختیار هریک از ما گذاشته شده، که چگونگی به‌کارگیری از آن و اداره و مدیریت آن، همه‌ی زندگی ما و دیگران را می‌تواند زیر تأثیر خود قرار دهد. اگر ذهن انسان فرمانده بدن است، خودآگاه انسان، رهبری ناخودآگاه را برعهده دارد. ولی این رهبری در تعیین هدفها و آماجهاست و نه در عمل که عمل، کار ناخودآگاه است. خودآگاه ما مستقیماً به‌وسیله‌ی تصاویر ذهنی، که خود زیر تأثیر باورهای ما پدید می‌آیند، آنچه را باید بشود برای ناخودآگاه تدارک می‌بیند. ولی دخالت آگاهانه در ایجاد تصویر ذهنی جدید و تغییر تصویرهای ذهنی کهنه شده، زیان‌آور، بی‌ثمر، نیاز به قانع کردن استدلالی برای تغییر و یا پذیرش باور جدید به دلیل مفید بودن آن دارد. بحث اصلی در این باره، تقابل اراده‌ی ما با باورهای ما نیست که در چنین وضعی حتماً باورهای ما پیروز می‌شوند. بلکه اندیشه و تفکر منطقی، موجب تغییر باورها و سپس امکان تغییر تصویر ذهنی و پس از آن انجام خود به خود کارها بر پایه‌ی تصویر ذهنی جدید از سوی ناخودآگاه می‌شود. رعایت اصول، در تعیین هدفها و آماجها همانگونه که در هر مدیریتی درست است، در اینجا نیز صادق است. ابتدا هدفهای کوچک و سپس بزرگتر. آن‌هم در هر زمان تنها یک هدف باید مورد توجه ذهن ما قرار گیرد و گر نه پیرشانی، تنش و نگرانی و در نتیجه ناکامی به بار خواهد آورد. به این ترتیب، مغز و ذهن ما می‌تواند بزرگترین یاور و دوست ما باشد و اصولاً برای همین اثر مثبت خلق شده است و می‌تواند بزرگترین دشمن ما به‌شمار آید و این گناه ماست. یاد ترسها، تحقیرها، ستمها، توهینها، شکستها، رنجها، زشتیها، دردها، تنهاییها و فراموش کردن زیباییها، موفقیتها، خوبیها، مهربانیها، سرافرازیها، جسارتها و ایستادگیها، می‌تواند ما را در کام اژدهای درون خود بیندازد. در حالی که این اژدها می‌توانست و می‌تواند فرشته‌ی نجات، غمخوار، یار نیرودهنده، راهنما و آرامش‌بخش ما باشد. هرکدام از ما بی‌همتاایم و این خواستِ آفرینش است. نیرو و توان ذهنی بزرگی در اختیار داریم، که تنها باید یاد بگیریم، چگونه از آن استفاده کنیم و آن را به عادت تبدیل کنیم.

نتیجه و جمع‌بندی مدیریت خویش

از مدیریت جسم و ذهن سخن به میان آمد و اصول مدیریت، برای نگهداشت تن و رشد و تعالی

ذهن، با توجه به ویژگیهای جسم و ذهن انسان به کار گرفته شد. گفته شد، خودآگاه انسان بر پایه‌ی باورها که خود نیز به صورت عادت درآمده‌اند، آماج و هدف را تعیین می‌کند و ناخودآگاه بدون توان اندیشیدن آن را اجرا می‌کند. حال اگر اندیشه‌ها هیچ پایه‌ی واقعی نیز نداشته باشد و خیالی هم باشد برای ناخودآگاه فرقی ندارد، وی شرایط تحقق آن را فراهم خواهد کرد. از همین نکته می‌توان به اختیار انسان در تعیین سرنوشت خویش پی برد و آن هم با یاری اندیشه مناسب.

گرچه مدیریت تن و ذهن به‌طور جداگانه بررسی شد، ولی این دو، ارتباطی جدانشدنی با هم دارند. ذهن آدمی بدون جسم، علت وجود مادی خود را از دست می‌دهد و یک جسم ناتوان مشکلات زیادی را برای ذهن پدید می‌آورد. رشد و تعالی ذهن و اندیشه‌ی ما نیازمند تندرستی ماست. و برای اندیشه‌ی سالم باید به نیازهای زیستی انسان از جمله خوراک مناسب، خواب، استراحت، آموزش، ورزش و نرمش و سرگرمی توجه کرد و برای آنها برنامه داشت.

ولی نکته اصلی در مورد انسان، امتیاز او نسبت به دیگر جانداران، توانایی اندیشیدن و آگاهی از وضع خود و امکان تعیین سرنوشت خویش می‌باشد. حال این پرسش می‌تواند مطرح شود که آیا هدف زندگی، تن آدمی و نیازهای آن و یا ذهن آدمی و خواسته‌های آن است. برخی به گفته‌ی مولانا اولی را انتخاب می‌کنند :

ای که جان را بهر تن می‌سوختی سوختی جان را و تن افروختی
برخی از افراد با وسیله قرار دادن ذهن آدمی و زیرپا گذاشتن نیازهای آن و کم توجهی به ارزشهای والای آن، برای برخورداری بیش‌تر از کالاها و خدمات مورد نیاز تن، اقدام می‌کنند که در عمل هم جان و هم تن خویش را از دست می‌دهند. ولی اگر جان و اندیشه اصل است همانگونه که سعدی می‌اندیشد :

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
آیا می‌توان بدون تأمین نیازهای ضروری تن، شرایط رشد و شکوفایی ذهن آدمی را فراهم کرد؟ به نظر می‌رسد اگر به بهانه‌ی رفع نیازهای زیستی، از اندیشه‌ورزی در معنای والای آن بازمانیم، مثل این است که گهری گرانبها را برای داشتن اسباب بازی از دست داده‌ایم یا به گفته حافظ :

نقد عمرت ببرد غصه‌ی دنیا به گزاف گر شب و روز در این قصه‌ی مشکل باشی
همانگونه که اگر به نیازهای زیستی خود، به بهانه‌ی رشد و تعالی ذهن خویش توجه کافی نکنیم تن بیمار ما توانایی پذیرایی ذهن متعالی را نخواهد داشت و سلامت فکری و اندیشه‌ورزی را از دست خواهیم داد. نیروی اصلی آدمی بویژه در دنیای کنونی که هر روز ابداعی، اختراعی، ابتکاری و فنی

جدید و نو برای حل مشکلات بشر پدیدار می‌شود، و اختراعاتی قبلی تکمیل می‌شوند ذهن و اندیشه آدمی است. همه دستاوردهای بشری در اثر بهره‌برداری درست از فکر و اندیشه انسانی است. به همین دلیل می‌باید با اراده و عزمی راسخ، برای بهره‌برداری هرچه بیش‌تر از نیروی بیکران اندیشه‌ی خود برای بهبود وضع خویش، خانواده، هم‌میهنان و بشریت تلاشی پیگیر داشته باشیم. ولی برای تحقق این هدف می‌باید به تندرستی تن خویش نیز توجه کنیم و در این زمینه هم از توان ذهنی خویش برای مدیریت بهینه استفاده نماییم.

فعالیت ۲-۲

اثر مدیریت ذهن را در یکی از فعالیت‌های خود شرح دهید.

۲-۲- مدیریت خانواده

گفته شد که مدیریت «دانش و هنر هماهنگی کوششهای اعضای سازمان و استفاده‌ی بهینه از منابع برای رسیدن به هدفها، در دوره‌ی زمانی معین» است. در همین زمینه گفته شد، که گرچه همه‌ی اعضای هر سازمانی در چگونگی رسیدن به هدفها ایفای نقش می‌کنند ولی مسئولیت و رهبری اصلی با مدیر و مدیران سازمان می‌باشد. کار و مسئولیت مدیر نه تنها تعیین هدفها، تدارک ابزار و وسایل و گزینش اعضای سازمان و ایجاد انگیزه در آنان می‌باشد، چگونگی سازماندهی و نوع سازمان و نظم و ترتیب سازمانی نیز از وظایف اوست. گرچه در بحث مدیریت تن و ذهن، بخش هشیار ذهن انسانی به عنوان رهبر و بخش غیرآگاه آن و تن آدمی را جداگانه بررسی کردیم، تا پیاده کردن بحثهای مدیریت بر آنها درست از کار درآید ولی آنچه معمول بحث مدیریت است، با وجود اهمیت «مدیریت خویش» در هر گونه مدیریتی، مدیریت سازمانهایی است که بیش از یک تن عضو دارند. در این راستا، مدیریت اجتماعی را می‌توان به دو بخش مدیریت خانواده — که تاکنون با بحثهایی از آن آشنا شده‌اید — و مدیریت دیگر سازمانهای اجتماعی تقسیم کرد. البته این نکته را نیز باید گفت که بحث مدیریت خانواده نیز به‌طور جدی در بحثهای مدیریت مطرح نیست، و علت آن نیز ریشه‌های دانش مدیریت جدید است که برای افزایش سود مؤسسات خصوصی و اداری بهتر با کارایی بیشتر مؤسسات بزرگ، به‌وجود آمده‌اند.

گرچه از ویژگیهای وظایف مدیریت خانواده و تفاوت آن با مدیریتهای دیگر اجتماعی پیش از این نکته‌هایی گفته شد و در مدیریت هزینه‌های خانواده نیز به‌طور دقیق‌تر این جنبه از مدیریت خانواده

بررسی می‌شود؛ ولی در اینجا با توجه به ضرورت آشنایی بیشتر با اصول وظایف مدیر در مدیریت خانواده، مطالب محوری ولی کوتاه در همین زمینه نیز ارائه می‌شود.

۱- برنامه‌ریزی در خانواده: گفته شد، برنامه‌ریزی فعالیتی است که مدیر با ارزیابی توان، امکانات و پیش‌بینی آینده، واکنشهای مناسبی را برای رسیدن به هدفها انجام می‌دهد و این نیز گفته شد که تعیین هدفها که از سوی خود مدیریت خانواده انجام می‌گیرد، نقش مهمی در چگونگی مدیریت بازی می‌کند. گرچه همانگونه که در مدیریت تن و اندیشه گفته شد، پیش از تشکیل خانواده، هر فردی بر پایه دانش، فهم و تجربه خویش برای آینده، هدفهایی را در نظر دارد، ولی پس از ازدواج، نزدیک کردن برنامه و هدفهای زن و شوهر به هم و ایجاد برنامه و هدفهای مشترک، از نخستین و سرنوشت‌سازترین اقدامهای آنان است. البته توافق بر برنامه‌های کلی، از راه گفتگو و سازش بر پایه‌ی امتیاز دادن متقابل، احترام به باورهای یکدیگر، پذیرفتن دلیل منطقی‌تر و سودمندتر ممکن می‌گردد. آنچه سرنوشت خانواده را تعیین می‌کند، هدفهایی از این‌گونه است: هزینه‌های ازدواج، محل سکونت، نوع خانه، وسایل خانه، وسیله رفت و آمد، نوع سرگرمیها، تعداد فرزندان، محل تحصیل و نوع مؤسسه‌ی آموزشی و غیره. این هدفها و چند و چون آنها از نظر هزینه‌ها و چگونگی کسب درآمد برای جبران آنها، بویژه اگر این هدفها به صورت باورهایی غیرقابل جایگزین درآمده باشند، همه‌ی رفتار و ذهنیت مدیریت خانواده را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد. از این نظر، دقت در تعیین این هدفها در گامهای نخستین تشکیل خانواده امری اساسی است. با این که هدفهای برشمرده شده عموماً کمی هستند ولی خطای محاسبه درمورد آنها، همه‌ی فرصت‌های کیفی خانواده را به خود اختصاص می‌دهد و جایی برای آنچه معنوی و کیفی است باقی نمی‌گذارد، هرچند هدفهای معنوی و ویژه‌ی انسان و علت وجودی وی می‌باشد. مثلاً برگزاری جشن ازدواج پرهزینه ممکن است همه‌ی پس‌انداز قبلی زن و شوهر را تلف کرده، آنان را زیر بار کمرشکن بدهی قرار دهد که پرداخت اقساط ماهانه‌ی آن برخی اوقات سهم زیادی از درآمد خانواده‌ی نوپا را از بین ببرد و یا خرید خانه‌ای گران (نسبت به امکانات مالی خانواده) در محله‌ای مرفه‌نشین و یا خرید خانه‌ای گران در محله‌های متوسط و یا فقیرنشین، و یا اجاره‌ی خانه‌ای با کرایه‌ای بالا نسبت به درآمد ماهانه‌ی خانواده از همان روزهای نخست زناشویی می‌تواند باعث بروز تنش، نگرانی و پشیمانی از ازدواج شود و شرایط کژروی را برای خانواده و روابط آن پدید آورد. تعیین هدفهای سنجیده، مشخص کردن سلسله مراتب آن از نظر اولویت و اهمیت شناسایی امکانات موجود و امکاناتی که با کار و تلاش می‌توان به آنها دست یافت، واکنشهای مناسب زن و شوهر برای رسیدن به هدفها با استفاده از تجربه زندگی مشترک با مسؤولیت مشترک، دستیابی به هدفها را

ممکن تر می‌سازد.

۲ — سازماندهی خانواده: اگر در برنامه‌ریزی، تعیین آگاهانه، منطقی و واقع‌گرایانه‌ی هدفها و انجام واکنشهای مناسب، برجستگی دارد، در سازماندهی، فراهم آوردن همه آن چیزهایی که برای رسیدن به هدفها ضروری است، دارای اهمیت است. اگر یکی از هدفهای نزدیک و دور خانواده را تأمین آسایش و آرامش اعضای آن و برپایی روابطی توأم با مهربانی، گذشت و فداکاری بدانیم، طبیعی است که رسیدن به چنین هدفی نیازمند فراهم کردن وسایل مادی و شرایط مناسب روانی آن است و برعکس، پرهیز از درگیری خانواده به مسایل مادی و روانی است که رسیدن به چنین هدفی را دچار آسیب می‌سازد. مثلاً بدهکار کردن خانواده، چند پیشه‌ای شدن زن و شوهر، وسواس در تمیزی و یا عکس آن، بی‌توجهی نسبت به پاکیزگی و ... می‌تواند آسیب‌رسان باشد. اگر در برنامه‌ریزی که برای هر اقدامی ضرورت دارد، هدفها و مرتبه‌بندی آنها از نظر اهمیت دسترسی به آنها نقش محوری دارد، در سازماندهی، امکانات و چگونگی استفاده و ترکیب آنها از نظر رسیدن به هدفها دارای برجستگی است. در مرحله‌ی سازماندهی گاهی به دست نیافتنی بودن هدفها با توجه به کمبود امکانات و استعدادها موجود، پی می‌بریم و ضرورت تغییر هدفها و یا تعیین هدفهایی میانی برای افزایش امکانات مادی و غیرمادی به وجود می‌آید. مثلاً کار کردن، همراه با ادامه تحصیل و خانه‌داری را خواهیم، ولی در عمل به این نتیجه می‌رسیم کارهای معینی را می‌توانیم در این شرایط انجام دهیم، که مهارت‌های لازم آنها را هنوز نداریم. در این راستا، به دست آوردن این مهارتها، به هدفی با درجه‌ی اهمیت بالا تبدیل می‌شود که برای تحقق آن باید شرایط و لوازم آن را فراهم کرد. یا شاید به این نتیجه برسیم که بهتر است تا پایان دوره‌ی تحصیل، ازدواج را عقب بیندازیم.

مثال دیگر را بازهم در مورد ازدواج و یا خرید خانه ارائه می‌دهیم. بدین ترتیب که در صورت نبود درآمد کافی، ازدواج می‌تواند با حداقل هزینه و به ساده‌ترین وجه انجام شود و پس‌انداز احتمالی موجود، صرف خرید خانه یا کاهش اقساط آن و یا رهن کردن خانه شود و یا زمان بچه‌دار شدن، در صورت امکان، می‌تواند چند سالی به تأخیر افتد تا بدهی خانه سبکتر شود و یا تعداد بچه‌ها کمتر و فاصله آنها بیشتر باشد که بتوان از عهده‌ی هزینه‌ها و تربیت عاطفی و روانی آن برآمد.

۳ — هدایت و راهبری خانواده: گفته شد رهبری، هدایت و راهنمایی اعضای سازمان برای رسیدن بهتر به هدفهاست. در واقع در خانواده همانگونه که در بخش ویژگیهای مدیریت خانواده گفته شد، رهبران و یا مدیران خانواده تا زایش و بزرگ شدن بچه‌ها و امکان پذیر شدن دخالت مفید آنان در تصمیم‌گیری خانواده، خود زن و شوهر می‌باشند که برنامه‌های تهیه شده دارای زمان‌بندی و سازماندهی

شده را با تصمیم‌گیری مناسب تحقق می‌بخشند. رهبری، در معنای ایجاد جاذبه برای بهترین شیوه انجام امور خانواده، ناگزیر از تصمیم‌گیری و گزینش راهها و شیوه‌ها و شکل‌های مختلف انجام کار است. با توجه به تنوع وسایل و امکانات و آثار کوتاه و بلندمدت هر کدام از شیوه‌ها و وسایل، مسئولیت‌پذیری رهبری مطرح می‌شود. گرچه از همان ابتدای تشکیل خانواده، همدلی، گفتگو، گذشت، توجه به جنبه‌های مثبت شخصیت و رفتار طرفین برای ایجاد وحدت در برنامه‌ریزی و سازماندهی هم به عنوان هدف و هم به عنوان ابزار مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی در تصمیم‌گیری و یا رهبری که زن و شوهر خود اجراکننده‌ی تصمیمات نیز هستند، این شیوه‌ی ایجاد همدلی ضرورت بیش‌تر می‌یابد. اگر خدای نخواست هر یک از اعضای خانواده تنها برای اثبات قدرت خویش تصمیم بگیرد و انجام آن را به دیگری تحمیل کند، به‌طور قطع نه تنها کارها بخوبی انجام نمی‌گیرد، بلکه طرف دیگر احساس حقارت کرده، برای جبران آن، اقدام به تلافی خواهد کرد. در چنین شرایطی روابط زن و شوهر خودبه‌خود به سوی کشاکش پیش خواهد رفت. مثلاً اگر شوهر فرزند زیاد بخواهد، ولی به هیچ‌وجه حاضر به یاری همسر خود نباشد، و یا در شرایطی که درآمد خانواده کم است و مرد مایل و یا قادر به کسب درآمد بیش‌تر نیست، پافشاری در راه چنین خواسته‌ای، خواه تحقق یابد یا نیابد آرامش و آسایش خانواده را سلب خواهد کرد. در این بیان، رهبری و تصمیم‌گیری، مسئولیت‌پذیری می‌خواهد، وگرنه رهبری به خودکامگی و یا هوسبازی می‌انجامد و خانواده را از رسیدن به آرمان‌هایش باز می‌دارد.

۴- ارزشیابی و نظارت: مدیریت خانواده همانگونه که پیش از این نیز بررسی شد، نیاز به نظارت و ارزشیابی کار انجام شده دارد وگرنه ممکن است زیانهای جبران‌ناپذیری به خانواده وارد آید. مثلاً اگر خانواده تربیت فرزندان را به شکل غربی آن، مبنی بر رفع نیازهای فرزند به‌طور یکجانبه هدف قرار داده است، می‌باید با ارزیابی این روش تربیتی در همان سالهای آغازین زندگی کودک به درستی و یا نادرستی آن پی ببرد. با مشاهده‌ی زیاده‌خواهی فرزند، بی‌علاقگی وی به انجام امور خانواده متناسب با سن خویش، خودخواهانه برخورد کردن با مسایل خود و دیگران، پدر و مادر، می‌باید رفتار خود را تغییر داده و این روش تربیتی را رها کنند، وگرنه در سن بالاتر با فرزند نوجوان و جوان خودخواه، زیاده‌خواه، بی‌مسئولیت و گاه بی‌عاطفه‌ای روبه‌رو خواهند شد، که از هیچ چیز خشنود نمی‌شود و در برابر مشکلات نیز یارای ایستادگی ندارد. در چنین وضعی، جوان رفتارهایی نابهنجار از خود بروز خواهد داد که برای خود، افراد خانواده و جامعه زیان‌آور است، و مسؤول آن نیز در درجه اول پدر و مادر هستند، که از همان کودکی مانع از تماس فرزند با مسایل و مشکلات زندگی و در نتیجه، مانع رشد تواناییهای وی شده‌اند. برخلاف این باور که هرچه بیش‌تر و زودتر نیاز کودکان

برآورده شود، کمال انسانی آنان بیش تر خواهد شد، اگر کودک از همان سالهای نخست زندگی برای رفع نیازهای عاطفی و مادی خود تلاش کند، کمال انسانی وی بیشتر رشد می یابد. تلاش و کوشش است که انسان را می سازد، و نه صرفاً رفع نیازهای وی.

۱-۲-۲- نتیجه گیری مدیریت خانواده: مدیریت خانواده، گرچه خود دارای ویژگیهایی متفاوت با دیگر زمینه های مدیریت است ولی استفاده از اصول مدیریت برای اداره ی بهتر، آگاهانه تر و با مشکلات کمتر ضرورت دارد. به دلیل پیچیدگی مدیریت خانواده و صرف مهمترین سرمایه زندگی که عمر بی بازگشت انسان است. توجه به اصول مدیریت و تمرین و تجربه آن، به گونه ای که رعایت این اصول به صورت امری ناخودآگاه درآید، خود به بهترین سرمایه زندگی انسان تبدیل می شود. برنامه ریزی، سازماندهی، رهبری، هماهنگی، ارزشیابی و استفاده از هر گام کار انجام شده برای انجام بهتر دنباله ی کار از راه شناخت علل ناکامیها و شکستها، زمینه ساز زندگی توأم با آموزش نظری و عملی می شود، که خود به دانایی بیش تر می انجامد. چنین تجربه هایی، خانواده را چنان توانی می بخشد که در برابر رویدادهای پیش بینی نشده و پیچیده و بویژه در هنگام وارد آمدن ضربه های دردناک روانی و مادی، بهترین مدیریت ممکن را اعمال کند و زیانها و ضربه ها را به حداقل رسانده، آرامش و کمال بیش تر اعضای خانواده را تأمین نماید.

۳-۲- دستاورد سازمانهای غیرانتفاعی^۱ و مدیریت خانواده

با توجه به وظایف عمده ی مدیریت خانواده نکاتی را به این شرح، از مدیریت سازمانهای غیرانتفاعی موفق می توان آموخت: ۱- وجود رسالتی روشن ۲- انتخاب به جای افراد ۳- آموزش دهی به فرد و آموزش خواهی از او ۴- برقراری روش مدیریت بر پایه ی هدف و کنترل شخصی ۵- انتظار بالا از فرد ۶- مسؤولیت خواهی و پذیرش نتایج کار و عملکرد.^۲

به نظر می رسد بجز مورد انتخاب افراد خانواده که آن هم تنها درباره ی انتخاب درست و مناسب همسر صحت دارد و نه همه اعضای خانواده، در دیگر موردها برای مدیریت بهینه ی خانواده،

۱- none profit = Not seeking profit

در اکثر کشورهای دنیا سازمانهایی وجود دارد که بدون توجه به سودآوری در شرایطی مانند زلزله، سیل و ... به یاری و کمک مردم می شتابند، امکانات و بودجه آنها از طریق انسانهای خیرخواه و بشردوست تأمین می شود و بابت خدمات خود حقوقی دریافت نمی کنند.

۲- مدیریت آینده، پیترا، فدراکر، برگردان عبدالرضاضایی نژاد، نشر رسا، چاپ یکم، ۱۳۷۳، صفحه ۲۸۵

می‌توان از تجربه سازمانهای غیرانتفاعی آموخت :

۱- اینکه خانواده دارای رسالتی روشن است، و بخشی از این رسالت، تربیت فرزندان دیندار، درستکار، مهربان، سخت‌کوش، قانع (از نظر مادی)، دوستدار مردم و میهن و ... می‌باشد، خود به تنهایی می‌تواند انگیزه‌ای نیرومند برای انجام وظایف پدر و مادر به‌شمار آید.

۲- درباره‌ی انتخاب اعضای خانواده، همانگونه که اشاره شد، تنها در هنگام انتخاب همسر امکان انتخاب عضو خانواده وجود دارد؛ اعضای دیگر که فرزندان باشند، پس از آن زاده می‌شوند و رشد و بالندگی‌شان به جز نقش محوری پدر و مادر به عوامل مختلفی از جمله: روابط اجتماعی در محل زندگی و در محیط آموزشی، محتوای رسانه‌های گروهی، خویشاوندان، آشنایان و نزدیکان بستگی دارد.

۳- شاید نقش آموزش دادن و آموزش خواستن در روابط خانوادگی بسیار مهم‌تر از روابط بین اعضای سازمانهای غیرانتفاعی باشد. آموزشهای خانوادگی، مجموعه‌ای بسیار گوناگون را دربرمی‌گیرد، که در گامهای نخستین رشد کودک به‌طور عمده از سوی پدر و مادر به فرزندان و در دوره‌ی سنی بالاتر، علاوه بر آن آموزشهای رسمی و غیررسمی بیرون از خانواده نیز به آن اضافه می‌شود. ولی فراگیری پدر و مادر از هم، چه در مورد تجربه‌ها و چه در مورد آموخته‌های نظری، برای غنی کردن تأثیر آموزشی پدر و مادر بر فرزندان، اهمیت فراوانی دارد. البته این آموزش تأثیر ریشه‌ای مهم‌تری دارد، و آن، نقش نزدیک شدن سطح آموخته‌های پدر و مادر به هم می‌باشد. این امر برای زن و شوهر دارای آثار مثبت زیادی است و از جمله شناخت بهتر آنها را در ایجاد تفاهم و همبستگی بیشتر و ژرف‌تر فراهم می‌سازد.

۴- پدر و مادر، بر پایه رسالت خانواده که تربیت فرزندان و ایجاد محیطی سرشار از مهر و دوستی است، مجموعه‌ای از هدفهای کوچک و بزرگ و اقدامهای عملی را که خود و فرزندان می‌باید انجام دهند به‌طور مشخص تعیین می‌کنند. از آنجا که بدون نظارت و ارزشیابی، نتیجه‌ی کارها معلوم نیست قابل قبول باشد، هم نظارت شخص بر کار خود، و هم نظارت پدر و مادر بر کار فرزندان، و هم نظارت زن و شوهر بر کار یکدیگر و سرانجام با بزرگ شدن فرزندان، نظارت آنان بر کار پدر و مادر ضرورت دارد. ولی این نظارتها تنها در چارچوب آنچه بیان شد معنی دار می‌شود، یعنی تحقق بهتر و شایسته‌تر رسالت خانواده در فضایی سرشار از غمخواری، مهربانی و احترام متقابل و نه وسیله‌ای برای تحقیر و سرزنش.

۵- در خانواده اگرچه انجام کارهایی بسیار خرد و کوچک ضرورت دارد، ولی سطح انتظارات افراد خانواده از هم باید بسیار بالا باشد و اهداف بزرگتری برای تعالی خانواده در نظر گرفته شود.

برای مثال، نمی‌توان از مادر انتظار داشت وقت و نیروی خود را صرف پختن، شستن و رفتن کند، بلکه می‌باید با یاری رساندن به وی، امکان آموزش بیش‌تر و شکوفایی ذهنی وسیع‌تر وی را نیز فراهم کرد. و یا نمی‌توان پدر را به عنوان ابزار کسب پول به‌شمار آورد، که همه عمر مفید خود را برای به‌دست آوردن درآمد هرچه بیش‌تر صرف کند؛ آن‌هم به این دلیل که الگوی مصرف خانواده بالاتر از درآمد معمولی وی می‌باشد. در مورد فرزندان نیز پدر و مادر نباید آنان را به صورت دستگاه‌های ضبط‌صوت درآورند، که همه‌ی کودکی، نوجوانی و جوانی خود را صرف آموختن نه برای بهتر زیستن بلکه آموختن برای به‌دست آوردن مدرک تحصیلی کنند. انسان شریف‌تر از آن است که تنها از حافظه‌اش بتواند بهره گیرد.

۶- مسؤولیت‌خواهی و مسؤولیت‌پذیری نیز دو عنصر پایه‌ای در روابط خانوادگی و تربیت فرزندان به‌شمار می‌روند. مدیران خانواده، بدون مسؤولیت خواستن از هم و از فرزندان و مقایسه‌ی کار انجام شده با هدف و کار پیش‌بینی شده نمی‌توانند از حرکت درست خانواده اطمینان داشته باشند، همچنانکه عدم مسؤولیت‌پذیری و ایستادگی در برابر مسؤولیت‌خواهی سبب کاهش بازدهی کار می‌شود. برای مثال، اگر فرزند در برابر اعمال خویش مسؤلاًنه برخورد نکند، نه تنها در برابر مسؤولیت‌خواهی پدر و مادر ایستادگی می‌کند، بلکه از شکست نیز تجربه نخواهد اندوخت. فرزندی که هزینه‌های خود را به مقدار پول توجیبی‌ای که پدر و مادر به وی داده‌اند، محدود نکند، نه تنها مسؤولیت‌خواهی پدر و مادر و انتظار آنان را در هزینه کردن به اندازه‌ی پول توجیبی، نادیده می‌گیرد، بلکه با تکرار آن و اعمال فشار به پدر و مادر برای دریافت پول بیش‌تر، هم خود از این نتیجه بد تجربه نمی‌آموزد و هم زمینه‌ی تنش‌زایی را در رابطه‌ی خود با پدر و مادر فراهم می‌سازد.

۷- همسویی هدفها در سطح مدیریت خانواده نیز ضرورت دارد. هدفهای خانواده، پدر و مادر و فرزندان نیز ممکن است با هم تفاوت‌های قابل توجهی داشته باشند، که همسو کردن آنها کاملاً ضروری است. البته تا هنگامی که فرزندان بزرگ نشده‌اند، هدفهای آنان را پدر و مادر تعیین می‌کنند، ولی به نسبت رشد آنان، این وضع دگرگون می‌شود و فرزندان خودشان هدفها را مشخص می‌کنند. برای مثال پدر و مادری مایل‌اند فرزندشان به ادبیات، هنر، تاریخ یا ریاضی علاقه داشته باشد، ولی وی به ورزش عشق می‌ورزد در عین حال که ممکن است بین پدر و مادر نیز در مورد این هدفها تفاوت نظر وجود داشته باشد. از آنجا که نهاد خانواده خود دارای هدفهایی است که بدون تأمین آن بقای خانواده ناممکن می‌شود، مانند وجود روابط مهرآمیز، همسو کردن همه‌ی این هدفهای متفاوت با هم ضرورت پیدا می‌کند. گرچه همسو کردن هدفها وظیفه‌ی اصلی مدیر است، ولی همه‌ی اعضای خانواده باید در راستای تحقق آن تلاش کنند.

هر چند، گفتگو و مذاکره وسیله‌ی اصلی همسویی هدفهاست^۱ ولی پیش از گفتگو، هر طرف گفتگو باید به این نتیجه برسد که نمی‌تواند و نباید هدفهای خود را با وجود اختلاف نظر با دیگران به آنان تحمیل کند. رسیدن به این باور، علاوه بر تساوی حقوق دیگران و احترام به شأن و منزلت انسانی از اینجا ناشی می‌شود که این باور بهترین شیوه مدیریت را با بالاترین بازدهی ممکن می‌گرداند. به ویژه آنکه در مدیریت خانواده گفتگوهای بین مرد و زن، بین پدر و مادر و فرزند و یا فرزندان در جهت همسویی هدفها علاوه بر تأمین هدفهای خانواده و اعضای آن با کمترین کشاکش و ایستادگی و با کمترین هزینه‌ی مادی و انسانی، خود سبب می‌شود تا فرزندان شیوه‌های توافق و سازش و امتیازدهی متقابل را بیاموزند. در این صورت، رفتارهای دشمنانه‌ی توأم با خسونت در جامعه نیز جای خود را به بردباری، مهربانی و استفاده از ابزار گفتگو با تأکید بر شایسته سالاری می‌دهد و قانون‌مداری نیز بدون برخورد جدی خود کامان، حاکم می‌شود.

فعالیت ۲-۳

یک الگو برای مدیریت خانواده با توجه به وظایف مدیریت و مدیریت ذهن طراحی

کنید.

۲-۴- مهارت‌های مدیریت

با توجه به نقش عمده‌ی مدیر یا مدیران در همسو کردن هدفهای متفاوت سازمان، مدیران و کارکنان، مهارتها و آموذگی مدیران، اثر تعیین‌کننده‌ای بر چگونگی انجام وظایفشان می‌گذارد. برخی از صاحب‌نظران، مهارت‌های ضروری برای مدیران را به سه دسته‌ی فنی، نظری و انسانی تقسیم کرده‌اند:

۱- مهارت فنی؛ توانایی به‌دست آمده از تجربه، آموزش و کارآموزی در به‌کارگیری دانشها، روشها، فنون و ابزارها و تجهیزات برای انجام کار در زمینه‌ای معین و خاص می‌باشد.^۲ گرچه آموختن نظری و عملی، عامل اصلی به‌دست آوردن مهارت‌های فنی است؛ ولی تجربه کردن و پیشینه

۱- روانشناسی توافق، مذاکره/صولی، راجر فیشر، ویلیام دوری، برگردان مهدی قراچه‌داغی، انتشارات شباهنگ، چاپ

دوم، زمستان ۱۳۶۹

۲- مدیریت در عصر حکمت، دکتر علی رضائیان، نشریه‌ی مطالعات مدیریت، دانشکده حسابداری و مدیریت دانشگاه علامه

طبباطبی ۱۳۷۰، صفحه‌ی ۳۸ و ۳۹، نقل از «نقدی بر خصوصی‌سازی ایران»، ابراهیم رزاقی، نشر رسا ۱۳۷۶، صفحه‌ی ۲۲۰

انجام کار نقش اساسی در چگونگی عمل انسان دارد. برای مثال، در مدیریت خانواده از مهارت فنی پرورش فرزندان نوزاد و یا مهارت خرید مواد غذایی و یا تولید خوراک می‌توان یاد کرد، که هر آنچه به‌طور نظری آموخته‌ایم، سرانجام باید در زمینه‌ی واقعی به‌کار گرفته و تجربه شود و گرنه آموخته‌های نظری بی‌کاربرد، فقط به درد دانستن می‌خورد و نه دانستن برای بهتر زندگی کردن.

۲- مهارت نظری (درک و شناخت)، «قدرت درک پیچیدگیهای تمام سازمان و جایگاه عملیات خود فرد می‌باشد. به عبارت دیگر، توان کل‌نگری، آینده‌نگری و همه جوانب را دیدن است. این مهارت به فرد امکان می‌دهد تا مطابق با اهداف کل سیستم عمل کند، به جای اینکه تنها براساس اهداف و نیازهای گروه تحت امر خود وارد عمل شود.»^۱

وجود این مهارت در مدیریت خانواده از این نظر پایه‌ای است، که بدون آن برخی اوقات هدف از تشکیل خانواده فراموش شود. مثلاً کار کردن بیش‌تر پدر و مادر برای رفاه افزون‌تر خانواده، ممکن است به اندازه‌ای بر روابط خانوادگی تأثیر ویرانگر داشته باشد، که مهربانی، آرامش و آسایش در خانواده و ارتقای آگاهی و مهارت‌های فردی اعضای خانواده و از جمله پدر و مادر فراموش شود و یا تا آن اندازه این هدفهای اصلی رنگ ببازند، که گویی وجود ندارند.

۳- مهارت انسانی، یعنی توانایی و باور به کار به وسیله‌ی مردم، شناخت انگیزش و کاربرد رهبری مدیریت.^۲ این مهارت گرچه در بحث مدیریت آورده می‌شود، ولی از مهارت‌های پایه‌ای برای هرگونه روابط اجتماعی در دنیای کنونی به‌شمار می‌آید. به‌ویژه در مدیریت خانواده، توانایی شناخت افراد خانواده و چگونگی ایجاد انگیزش در آنان برای تحقق هدفهای گوناگون خانواده، امری محوری است. به نظر می‌رسد از سه مهارت فنی، نظری و انسانی برای مدیریت خانواده، مهارت سوم از اهمیت بیشتری برخوردار است. ولی این به آن معنا نیست که مدیریت خانواده نیاز به کل‌بینی و دورنگری و یا مهارت‌های فنی اداره‌ی خانواده ندارد، بلکه تنها بیان درجه اهمیت آنهاست. پدر و مادر اگر علت رفتارهای یکدیگر و علت رفتار فرزندان را ندانند در تربیت فرزندان ممکن است یا اشتباهایی جبران‌ناپذیر مرتکب شوند، و یا نسبت به رفتار فرزندان، مدیریتی منفعلانه و خنثی را دنبال کنند، که گاه آثار منفی دومی کمتر از اولی نیست. ضرورت شناخت علل رفتار و پیش‌بینی رفتار اعضای خانواده برای مدیریت بهینه‌ی آن، این نکته را نیز بیان می‌کند که الگوبرداری تقلیدی از شیوه‌ی مدیریت خانواده‌ی دیگران و مقایسه فرزندان خود با فرزندان دیگر خانواده‌ها و یا مقایسه زن یا شوهر با دیگران، می‌تواند هم به ناکارآمدی مدیریت خانواده بینجامد و هم روابط پرتنشی را که به‌خلاف

هدفهای اصلی خانواده است، در خانواده پدید آورد.

همان گونه که اشاره شد تفاوت مدیریت خانواده و دیگر نهادها و سازمانهای اجتماعی از به کارگیری «مهارت انسانی» در این است که در خانواده این خود هدف است، در دیگر سازمانها وسیله می باشد. پدیدار شدن مهارتهای فنی و نظری در خانواده بستگی به روابط مهرآمیز و گذشت بیشتر اعضای خانواده به یکدیگر دارد.

۵-۲- تحوّل در شیوه های مدیریت

با این که مهارتهای فنی، نظری و انسانی و به ویژه مهارت انسانی مدیران، نقش مهمی در به کارگیری شیوه های مناسب مدیریتی بازی می کند، ولی بسته به شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در هر دوره ی تاریخی و در هر کشور، شیوه های معینی بیش تر مورد استفاده واقع می شود. این امر، به منزله ی ناهمگونی کشورهای جهان و حتی ناهمگونی شیوه های مؤثر در یک کشور در یک دوره ی تاریخی مشخص می باشد. گذشته از اینکه برخی شیوه های کارا در یک دوره و در یک کشور معین افزون بر از دست دادن کارایی خود، به دلیل تغییر شرایط، ممکن است به علت پس روی آگاهیها و مهارتهای مدیران تراز اول کشور نیز ناکارآمد شوند. در این مورد مثالهای زیادی از تاریخ ایران می توان بیان کرد. نمونه شیوه ی مدیریت توأم با عدالت و قانونمندی، دوره های نخست، حکومت هخامنشیان و مصداق ناکارایی همین شیوه ی مدیریتی در دوره های آخر این دودمان شاهی به دلیل پس رفت باورها و رفتارهای شاهان و دولت مردان خود برتر بین رده ی بالای آن است. برخی، با توجه به بیش ترین کاربرد شیوه های مدیریت در هر دوره، تاریخ تمدن بشری را به پنج دوره تقسیم کرده اند:^۱

۱- دوره ی شکار و شبنانی: دوره ی شکار و شبنانی به درازای هزاران سال، نخستین دوره از نظر شیوه ی مدیریت است. شیوه ی چماقی در این دوره با تمام خشونت و سختی آن مورد استفاده مدیران قرار می گرفته است. ترس از مرگ، عامل اصلی موفقیت در استفاده از این شیوه مدیریت بوده است. استفاده از چماق برای مجازات و تنبیه نافرمانیها، احتمالاً هم به دلیل ناپختگی انسان و هم به دلیل بی ارزش بودن جان انسان و اهمیت تعیین کننده نداشتن ابزارها و کیفیت کار بوده است. گرچه زمان زیادی از ترک این شیوه ی مدیریت می گذرد، ولی برخی هنوز با استفاده از همین شیوه ی چماقی و ترساندن از مرگ، مدیریت می کنند.

۲- دوره‌ی کشاورزی: در دوره‌ی کشاورزی که به درازای صدها سال بوده است، از شیوه‌ی شلاق در مدیریت بیش‌تر استفاده می‌شده است. پیش از این دوره، هزینه‌ی نگهداری برده، برزگر و یا دهقان، کم‌تر از بازده وی بوده است. ولی به دلیل نتایج انقلاب کشاورزی و استفاده از ابزار برای تولید محصول، به‌جای گردآوری آن در دوران شکار، هزینه‌ی نگهداری انسان از این دوره به بعد کم‌تر از محصول تولیدی وی بوده است. افزون بر این انسان فرهیخته‌تر شده و کشتن افراد و ترس از مرگ را برای وادار به کار کردن دیگران، هم غیراخلاقی و هم بی‌نتیجه دانسته است. با وجود کهنه شدن این شیوه‌ی مدیریت، در برخی سازمانها و خانواده‌ها، هنوز از شلاق و یا کتک، استفاده می‌شود. در شیوه‌ی شلاقی که برای رام کردن جانوران نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته و می‌گیرد، انگیزه‌ی اصلی، استفاده از ترس ناشی از درد و رنج و میل به گریز از آن می‌باشد. فرمانبری به‌دست آمده از این شیوه برای مدیر، گرچه در مورد جانوران عموماً کارآیی دارد، در مورد انسانها همیشه با ایستادگی آشکار، شورش و در صورت ناممکن بودن آن کم‌کاری، کاهش کیفیت کار، بی‌نظمی، آسیب‌رسانی به ابزار کار، تلف کردن مواد، سوخت و غیره توأم است. نتیجه استفاده از این شیوه در اقتصاد، هزینه‌ها را تا اندازه‌ای که ادامه‌ی چنین روابطی را ناممکن می‌سازد بالا می‌برد. استفاده از این شیوه‌ی مدیریت در سازمانهای کشوری و لشکری نیز بی‌ثباتی سیاسی را به دنبال دارد و به سرنگونی حکومت می‌انجامد.

البته ترساندن اعضای سازمان همیشه با استفاده از شیوه‌های چماقی و شلاقی همراه نیست، بلکه از وسایل دیگری نیز برای ترسانیدن، در مدیریت استفاده می‌شود. تهدید به اخراج، بیکاری و فقر، تحقیر کردن، توهین و بدرفتاری، از دیگر راههای ترساندن و ایجاد ناامنی روانی برای پیشبرد مدیریت است. در برخی از خانواده‌ها نیز اداره‌ی خانواده هنوز تکیه بر ترساندن اعضای خانواده با شیوه‌های گوناگون است.

۳- دوره‌ی صنعتی: در این دوره‌ی حدوداً یکصد و پنجاه ساله، شیوه‌ی عام مدیریت، فریبکاری برای ایجاد انگیزه در افراد به وسیله‌ی وعده‌های دست نیافتنی صورت می‌گرفت. موفقیت این شیوه نیز موقتی بود و کارکنان با مشاهده‌ی عدم پیشرفت و بهبود وضعشان، از همکاری خودداری می‌کردند. در این دوره افزون بر نیروی جسمانی، از نیروی فکر و اندیشه نیز در کارها بهره گرفته می‌شد. همچنین، افزون بر واکنشهای فردی در برابر شرایط نابهنجار کار و کمی دستمزد، کارکنان با ایجاد تشکلهای صنفی و حرفه‌ای، به‌طور دسته جمعی نیز در برابر مدیران و کارفرمایان واکنش نشان می‌دادند. این شیوه‌ی مدیریت نیز، در برخی از خانواده‌ها برای

تریت فرزندان مورد استفاده قرار می‌گیرد که افزون بر افزایش خواسته‌ها و انتظارات فرزندان، بی‌اعتمادی نسبت به سخنان پدر و مادر و قولهای آنان را در فرزندان پدید می‌آورد. ضمن اینکه هرچه سن فرزندان بالاتر می‌رود، استفاده از این شیوه مشکل‌تر می‌شود.

۴- دوره‌ی اطلاعات: در این دوره که درازای آن را پنجاه سال پیش‌بینی کرده‌اند، از شیوه تفاهمی در مدیریت استفاده می‌شود. از دهه‌ی ۱۳۵۰ با اکثریت پیدا کردن نیروی کار شاغل در بخش اطلاعات و یا «کارگران اطلاعاتی» در کشورهای صنعتی این دوره آغاز می‌شود. در این دوره از نیروی فکری کارکنان با استفاده از فن‌آوری اطلاعات، بیش‌تر استفاده می‌شود و رایانه‌ها ابزارهای اصلی کار در این دوره می‌شوند.^۱ به دلیل اهمیت یافتن کیفیت کار و نقش پایه‌ای داشتن انگیزش نیرومند در کارکنان برای انجام کار، شیوه مدیریت ناگزیر از دگرگون شدن است. در شیوه مدیریت تفاهمی، مدیریت با برقرار کردن ارتباط فردی با کارکنان و شناخت آنان و ایجاد شرایط برای شناخته شدن به وسیله‌ی آنان، فضایی از تفاهم در محیط کار به وجود می‌آورد. در این مدیریت که باور اصلی آن کمال‌خواهی انسان است، شناخت کارکنان، دادن اطلاعات بیش‌تر به آنان درباره‌ی کار و سایر امور، موجب تصمیم‌گیری بهتر آنان می‌شود. در این دوره که ابزارهای کار بسیار گرانبها و کیفیت و چگونگی کار به وجود انگیزشهای نیرومند و خودمسئولانه مربوط می‌شود، برخورد صادقانه و وجود روابطی توأم با تفاهم و درک متقابل بین کارکنان و مدیر ضرورت پیدا می‌کند.

۵- دوره‌ی فرزاندگی: در این دوره که هم‌اکنون در برخی از سازمانها، شیوه‌ی مدیریت آن را می‌توان مشاهده کرد، مدیریت منهای زور یا مدیریت وضعی، شیوه‌ی عام اداره کردن خواهد شد. در این شیوه، شناخت کارکنان، نیازهای آنان، تواناییهای آنان و تواناییهای خود مدیر، مورد شناسایی قرار می‌گیرد، و سازمان بر پایه‌ی آن اداره می‌شود. همچنین، در این شیوه، نخست هدف تعیین می‌شود، سپس اقداماتی که برای رسیدن به آن باید انجام شود مشخص می‌گردد و در گام سوم توان افراد در انجام اقدامات مزبور بررسی می‌شود و از میان کسانی که توان انجام کار را دارند، علاقه‌مندترین‌شان برگزیده می‌شود و سرانجام در گام چهارم، مدیر باید قدرت خود را در رابطه با افراد سازمان، برای انتخاب روش مناسب رهبری در نظر گیرد.^۲

۱- همان، صفحه‌ی ۴۰

۲- همان، صفحه‌ی ۴۱

۶-۲- روشهای مدیریت

روشهای چهارگانه گفتن (دستوری)، تشویقی (استدلالی)، حمایتی و تفویضی که برحسب وضع هریک از کارکنان در مورد آنان به کار گرفته می شود نیز از راه کارهایی است که مدیران توانا از نظر مهارتهای انسانی، مدیریت بهینه را اعمال می کنند و می تواند برای مدیریت بهینه ی خانواده سودمند باشد. در استفاده از این روش، کارکنان به چهار گروه: کم، زیرمیانگین، بالای میانگین و قوی از نظر توان (بلوغ کاری) و تمایل (بلوغ روانی) تقسیم می شوند، و چهار شیوه به ترتیب در مورد هریک از گروههای نامبرده به کار گرفته می شود.^۱

در روش گفتن، مدیر نوع کار و چگونگی انجام آن را برای عضو یا اعضای سازمان تعیین می کند. در روش دوم، دلیل انجام کار و مزایای آن را برمی شمرد و در روش سوم، با حمایتهای خود موانع را از سر راه کارکنان برمی دارد و در روش چهارم، اختیارات خود را به عضو واگذار می کند و خود نظارت کلی می کند.^۲ با توجه به سال های رشد فرزندان، به نظر می رسد به کارگیری این روشها در مدیریت خانواده نسبت به فرزندان، همراه با افزایش بلوغ کاری و روانی آنان، کارآیی مدیریت خانواده را بالا می برد. ولی شناخت فرزندان و تشخیص درجه های بلوغ آنان، عامل مهمی در به کارگیری این روشهاست. در صورت نداشتن شناخت کافی و به کارگیری نابه جای این روشها، نتیجه ممکن است کاملاً وارونه شود. مثلاً اختیار دادن پیش هنگام به کودک، به طور قطع افزون بر ناکارآمد کردن مدیریت خانواده از نظر رسیدن به هدفها، به دلیل نبود و یا کمبود توان و تمایل، ممکن است رشد متعادل شخصیت کودک را نابهنجار سازد و کودک را تا سالهای درازی از عمرخویش همچنان ناآموخته و خام باقی بگذارد. در این صورت شکنندگی شخصیتی توأم با زیاده خواهی، آسان خواهی و رفاه طلبی، زندگی فرزند را در آینده تهدید می کند.

۱-۶-۲ تفاوت آدمیان در وسیله ی دریافت: مدیریت در دوران فرزانگی که با برخورداری از مهارتهای انسانی بیش تر می تواند انجام گیرد، به تفاوت انسانها در دریافت مطالب نیز توجه کرده، متناسب با آن با هر گروه، ارتباطات مؤثر برقرار می نماید و واکنش نشان می دهد. انسانها را از نظر راهی که «نقشه ی دنیای روانی خود را ترسیم می کنند» می توان به چهار گروه: پدیداری (تصویری)؛ احساسی (همجواری)؛ شنیداری (صوتی) و نشانه ای (علامتی) تقسیم کرد. با توجه به اینکه دریافتهایی که از راه حواس پنجگانه به مغز آدمی می رسد بسیار زیاد است و به همه ی آنها نمی توان توجه کرد، هر فردی، تنها به بخشی از این دریافتها به طور گزینشی و آگاهانه توجه می کند و بر آن اساس طرحهای ذهنی خود را

شکل می‌دهد و مبانی رفتار خود را تنظیم می‌کند. به دیگر سخن ما از راه نظام حسی خود با واقعیتها سر و کار پیدا می‌کنیم و نه به‌طور مستقیم و بی‌واسطه. ولی هر کدام از ما در دریافته‌ها ما به یکی از حواس خود بیشتر متکی هستیم: آنان که پدیداری‌اند، با استفاده از دیدن تصاویر بهتر و آسوده‌تر نقشه‌ی دنیای روانی خود را تنظیم می‌کنند؛ و آنان که همجوار می‌اند با احساس کردن (درونی و بیرونی)؛ آنان که شنیداری‌اند با صداها و از راه شنیدن، و سرانجام گروه چهارم با استفاده از نشانه‌ها، اعداد، و علائم، بهتر می‌توانند مطالب را دریافت کنند و نقشه‌ی دنیای روانی خود را تنظیم نمایند.^۱

در مدیریت خانواده، چه در رابطه‌ی میان پدر و مادر و چه در رابطه با فرزندان، شناخت این نکته که هر کس با کدام یک از حواس خویش بهتر می‌تواند مطالب را درک کند دارای اهمیتی بسیار است. البته داشتن روابط مهرآمیز و نزدیک و دقت در چگونگی فراگیری اعضای خانواده در درک این که هر فرد بیش‌تر با استفاده از کدام یک از حواس خود بهتر مطالب را یاد می‌گیرد و درک می‌کند، ضرورت دارد. با شناخت ویژگیهای اعضای خانواده، روش مؤثر برای برقراری ارتباطات مؤثر بین افراد خانواده بهتر ممکن می‌گردد. با چنین شناختی، برای فردی که فراگیری خود را از راه دیدن بهتر انجام می‌دهد، بهتر است از گفتگو کردن زیاد استفاده نکنیم و یا برعکس آن، برای فردی که از راه شنیدن مطالب را بهتر می‌فهمد، بهتر است چندان بر دیدن تأکید نکنیم مثلاً این که در هنگام گفتگو حتماً به ما نگاه کند. خلاصه این که باید با اولی با نگاه و تصویر؛ با دومی با احساس و همجوار؛ با سومی با شنیدن و گفتن و با چهارمی با عدد و رقم و با همه با مهریانی ارتباط مؤثر برقرار کرد. ضمن این که هر فردی تنها بر پایه‌ی یکی از این حواس خود با دنیای واقعی ارتباط برقرار نمی‌کند، بلکه بهتر است گفته شود، با یکی از حواس خود مؤثرتر درک می‌کند.

فعالیت ۲-۴

با تعدادی از همکلاسی‌های خود، الگویی برای اعمال مدیریت بهینه‌ی خانواده طراحی کنید.

نتیجه‌گیری بخش اول - مدیریت خانواده

به‌کارگیری اصول، روشها و شیوه‌های مدیریت در خانواده اگر چه به‌طور مستقیم و بدون انطباق آن با شرایط خانواده، به دلیل تفاوت نهاد خانواده با سازمانهای دولتی، تعاونی و خصوصی از

نظر هدفها، وظایف و چگونگی روابط افراد، ممکن نیست؛ ولی می‌توانند کمک شایانی برای مدیریت خانواده به‌شمار آیند.

ناگسستگی بودن روابط افراد خانواده با هم، وجود هدفهای فراوان و در حال تغییر برای مدیریت آن، و... مدیریت خانواده را بسیار پیچیده‌تر از مدیریت سطوح دیگر می‌نماید. در عین حال که بسیاری، با ساده کردن این مدیریت و تصور این که مدیران خانواده کافی است همان روشهایی را که پدر و مادرشان در مورد آنان به‌کاربرده‌اند به‌کار گیرند، و این اعتقاد که به‌کارگیری روشهای وارداتی غربی برای مدیریت خانواده کافی است، آمادگی برای اداره‌ی خانواده را، به‌طور عمده، در آمادگی از نظر بلوغ جنسی خلاصه می‌کنند. در حالی که مشکلات برخاسته از شیوه‌های مدیریت سنتی خانواده، با وجود مزایای قابل توجه آن، نسبت به مدیریت خانواده به روش غربی، با تأکید بیش از حد بر اهمیت مرد تا حد پدرسالاری و استفاده از تنبیه بدنی، تحقیر، ناسزا گفتن، سرکوفت زدن، ترساندن و... به‌کارگیری این نوع مدیریت را بدون دگرگونی درون‌زای آن اجرا ناشدنی و ناخردمندانه کرده است. از این رو، مدیریت خانواده ناگزیر از ایجاد دگرگونی در مدیریت سنتی خانواده، بر پایه‌ی برابری حقوق، شایسته‌سالاری، مهربانی، مردم‌سالاری، حفظ منابع ملی برای تحقق بهتر منافع فردی و اجتماعی است.

به‌کارگیری شیوه‌ی غربی مدیریت خانواده که بر پایه‌ی زن‌سالاری و سپس فرزندسالاری، رفع نیازهای فرزندان تا سرحد امکان و زیر فشار شدید رقابت و هم‌چشمی بین خانواده‌های خویشاوند و یا هم‌محله‌ایها و یا هم‌کلاسیها استوار است، افزون بر ستمکاری بر نان‌آوران خانواده که باید هرچه بیش‌تر و از هر راهی درآمد به‌دست آورند، عموماً سبب بروز بی‌مسئولیتی در جوانان ابتدا نسبت به خانواده و سپس نسبت به جامعه می‌شود. در مدیریت سنتی خانواده، فرزند به‌گونه‌ای پرورش داده می‌شد که عصای روزگار پیری پدر و مادر باشد، بنابراین به شیوه‌های گوناگون در عمل و سخن این‌گونه به فرزندان تلقین می‌شد که آنان برای پدر و مادرند. در حالی که در مدیریت جدید خانواده که بسیاری از خانواده‌های شهری آن را به‌طور تقلیدی به‌کار می‌گیرند عملاً هدف از تشکیل خانواده ظاهراً فرزندان هستند، شاید بتوان گفت که پدر و مادر تا دم مرگ باید «عصای» فرزندان باشند. اگر مدیریت سنتی خانواده، دست کم فرزندان را مسؤول، متعهد و مقاوم بار می‌آورد و آنان، در زندگی فردای خود با تجربه‌ی اندوخته در خانواده می‌توانند سختی شرایط اجتماعی را بهتر تحمل کنند و اصولاً سختی را بخشی از زندگی خود بدانند و در نتیجه از زندگی شادمان باشند، در مدیریت جدید خانواده، عموماً فرزندان به دلیل آماده نشدن قبلی در خانواده، تحمل هیچ‌گونه سختی را ندارند؛

این گونه فرزندان آن چنان زیاد خواهند که تقریباً از هیچ چیز شادمان نمی شوند و این در شرایطی است که از یک سو، رشد روزافزون جمعیت و الگوهای توسعه‌ی اقتصادی وارداتی توانسته‌اند به اندازه بسنده شغل برای جمعیت جدید آماده کنند و از سوی دیگر، رواج الگوهای مصرف وارداتی و تورم، خواسته‌های مادی زندگی را به شدت افزایش داده و می‌دهد. در چنین شرایطی فرزند پرورش یافته با مدیریت جدید خانواده که مانند گل در گلخانه پرورش یافته است آمادگی تحمل این شرایط را ندارد. نتیجه‌ی آن شکست روانی و افسردگی جوانان است و دفع مسئولیت از خود و واگذاری آن به دیگران و به ویژه پدر و مادر. این جوانان که آرزوی وجود همان شرایط یکسو به نفع خود در خانواده را در جامعه نیز دارند، با مشاهده‌ی وضعی غیر از آن به شدت دچار سرخوردگی می‌شوند. به نظر می‌رسد که ما در زمانی بسیار حساس از نظر سرنوشت مردم خود قرار گرفته‌ایم و این امر مسئولیت ما را از نظر رهاندن جامعه از بیکاری، فقر، بی‌خانمانی، وابستگی اقتصادی و علمی به خارج و تشکیل خانواده‌ای بر مبنای اصول مدیریت جدید با حفظ ریشه‌های اصیل مدیریت سنتی خانواده، دوچندان می‌کند. هرچه بیش‌تر اصول مدیریت را بدانیم و آمادگی به کار بستن آنها را در روابط خانوادگی داشته باشیم به نظر می‌رسد، هم با هزینه‌ی مادی و روانی کمتر، خانواده‌ای پر از مهربانی و شادی خواهیم داشت و هم به تغییر توسعه‌ی درون‌زای کشور بیش‌تر یاری رسانده‌ایم.

اگر به این نکته توجه شود که دگرگونی‌های حال و آینده حتمی است و علم، دانش و فن را نمی‌توان متوقف کرد، به چگونگی مدیریت بهینه در چنین شرایط متغیری باید اندیشید و پیش از به عهده گرفتن مسئولیت مدیریت خانواده باید حداکثر آمادگی، به ویژه آمادگی روانی لازم را برای مدیریتی شایسته در خود فراهم آوریم. ضمن اینکه پس از تشکیل خانواده که امکان تجربه‌ی مدیریت خانواده فراهم می‌شود ناگزیر از بازنگری و ارزشیابی مدیریت اعمال شده و استفاده از این تجربه‌ها هستیم. به نظر می‌رسد که اصلاح مدیریت خانواده با توجه به نتیجه‌های به دست آمده، مهم‌ترین اقدام برای اعمال مدیریت بهینه‌ی خانواده است و این امر افزون بر ارزشیابی کارهای انجام شده و آماده کردن خویش برای آموختن با هدف، بهتر زیستن را به همراه دارد، که تا دم آخر می‌باید چنین آموخت. با توجه به این که در سال ۱۳۸۶، ۸۴۱ هزار ازدواج و حدود ۹۹/۹ هزار طلاق که حدود ۱۲ درصد ازدواج می‌باشد در کشور ثبت شده که بیشترین رقم طلاق مربوط به گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال برای زوجه و ۲۵ تا ۲۹ سال برای زوج است^۱، وضعی بسیار ناخوشایند، با توجه به تأثیر منفی آن بر شرایط اجتماعی کشور را نشان می‌دهد که برای هر خانواده ایرانی هشداردهنده است. و یکی از

مهمترین علت‌های آن کمبود و یا نبود مدیریت بهینه خانواده در خانواده‌ها، به‌ویژه در تربیت فرزندان از نظر مسئولیت‌پذیری و محدود کردن زیادخواهی‌ها و رقابت‌آزاردنده با دیگران است. پیش از این اشاره شد، علت نارسایی‌های موجود در مدیریت اقتصادی کشور و دیگر مدیریت‌ها را نیز باید در وجود نارسایی در مدیریت خانواده‌ها جست. در واقع بسیاری از خانواده‌ها تربیت فرزند و مدیریت بهینه خانواده را در تأمین هر چه بیشتر درآمد برای خانواده و موفقیت فرزندان در به‌دست آوردن مدرک تحصیلی هر چه بالاتر می‌دانند و این نگاه مدیریتی به خانواده که با آن‌چه درباره مدیریت بهینه خانواده گفته شد، تفاوت بسیار دارد، نارسایی‌های قابل توجهی در فرزندان پدید می‌آورد. چنین نگاهی به مدیریت خانواده، فرصت کافی برای روابط مهرآمیز در خانه را به شدت کاهش می‌دهد و در برابر تنها درس خواندن فرزندان، جنبه‌های دیگر آموزش فرزندان را نادیده می‌گیرد. به نظر می‌رسد پدر و مادر در شرایط کنونی راه انفعال پیموده و بیشتر به مدیریت کمی خانواده می‌پردازند تا کمی و کیفی. آموزش مدیریت بهینه خانواده که هم‌اکنون به‌طور بسیار محدودی انجام می‌گیرد، نمی‌تواند همه خانواده‌های کشور را زیر تأثیر قرار دهد. وانگهی خانواده‌ها دارای سازمان جمعی نیستند که در آنها مشکلات خود را طرح و عامل‌های بسیار منفی و زیانبار ناشی از تصمیمات اقتصادی مدیریت‌های کلان کشور را خنثی کنند، از این نظر افزون بر گسترش آموزش مدیریت بهینه خانواده در همه رده‌های آموزشی کشور، آموزش بهینه خانواده می‌باید به بحثی سرنوشت‌ساز در رسانه‌ها، مجلس، دانشگاه‌ها و دولت تبدیل شود و همه‌جا به بحث گذاشته شود.

پرسش‌های فصل دوم

- ۱- کارکردن حتی بیگاری چه نقشی در تندرستی انسان در مدیریت خویش دارد؟
- ۲- اهمیت تصویر ذهنی را در مدیریت بهینه ذهن آدمی شرح دهید.
- ۳- چرا بزرگترین دشمن و یا دوست، ناخودآگاه ذهن ماست؟
- ۴- رابطه باورها و تصویر ذهنی را در مدیریت خویش شرح دهید.
- ۵- اجزای شخصیت موفق را شرح دهید.
- ۶- برنامه‌ریزی در خانواده را از دید مدیریت خانواده شرح دهید.
- ۷- ارزشیابی و نظارت در مدیریت خانواده را شرح دهید.
- ۸- همسویی هدفها را در مدیریت خانواده شرح دهید.
- ۹- شیوه مدیریت دوره‌ی فرزاندگی دارای چه ویژگیهایی است؟
- ۱۰- تأثیر بکارگیری تفاوت آدمیان در وسیله دریافت را در مدیریت بهینه خانواده شرح دهید.

مدیریت هزینه‌های خانواده



پیشگفتار

اهمیت و ضرورت مدیریت هزینه‌ها

در بحث مدیریت و مدیریت خانواده، ضرورت به کارگیری اصول مدیریت در اداره‌ی خانواده مطرح شد. در مبحث گستردگی مدیریت به کارگیری این اصول، روشها و شیوه‌ها در زندگی فردی چه در اداره کردن جسم خود و چه در اداره کردن ذهن خود نیز مطالبی ارائه شد، که می‌توان فشرده‌ی همه آنها را چنین برشمرد: «تعیین هدفهای واقعی و دست یافتنی، رسیدن به این هدفها با کمترین هزینه‌های مادی و غیرمادی در کوتاهترین زمان ممکن و با بیشترین کمیت و کیفیت». به این نکته نیز به عنوان دست‌آورد پژوهشی رسیدیم که مدیریت تنها آموختن نیست بلکه تجربه کردن نیز هست.

در بحث مدیریت هزینه‌های خانواده می‌خواهیم از آنچه که در بخش یکم در مورد مدیریت آموختیم، استفاده کرده، آنها را درباره‌ی هزینه‌های خانواده به کار گیریم. در این بحث نیز بسیاری از دست‌آوردهای بخش یکم کاربرد دارد و از جمله و مهمترین آن به این معنا است: مدیریت، دانشی تقلیدی و یکبار برای همیشه، برای همه جا و برای همه کس نیست؛ بلکه به دلیل پیچیدگی شرایط و دگرگونی آن، استفاده‌ی مؤثر از اصول، روشها و شیوه‌های مدیریت در هر زمینه‌ای نیازمند شناخت شرایطی می‌باشد که با آن روبرو هستیم و عمل کردن با توجه به این واقعیتهاست. شناخت واقعیتها چه درباره توان کنونی خود، چه درباره عوامل و شرایط مثبت و منفی، ما را هم در گزینش اهداف و هم در استفاده از روشها و شیوه‌های مناسب برای رسیدن به آنها یاری می‌رساند. به‌ویژه آنکه در شرایط پرتحول و در برابر عوامل جدید پیش‌بینی ناپذیر، آموخته‌های نظری و تجربی پیشین به ما یاری می‌دهد که مدیریت بهینه را اعمال کنیم.

۱- هزینه‌ها و منافع فردی

برخلاف این تصور که اقتصاد خانواده را درآمدها تعیین می‌کند، در واقع این هزینه‌ها هستند که سرنوشت سازند. گذشته از این نکته که به حداقلی از درآمد برای گذران زندگی نیازمندیم، باور و نگاه ما به الگوی مصرف و در نتیجه ضرورت هزینه کردن برای تأمین نیازهای مزبور، می‌تواند به گونه‌ای باشد که با هر میزان درآمد، باز هم نیازهایمان را برطرف نشده ببینیم.

نیازهای ما می‌تواند هر روز هم از نظر تعداد و فراوانی و هم از نظر ارزش ریالی، افزایش یابد. زیرا هم تصور آنها آسان‌تر است و هم آنکه تولیدکنندگان خارجی و داخلی و واسطه‌های

کوچک و بزرگ و رسانه‌های گروهی با تبلیغات خویش، هر دم کالای نوظهوری را به ما معرفی می‌کنند و یا کالاهای قدیمی را با آب و رنگی تازه و افزایش برخی مزایای آن عرضه می‌کنند. بویژه آن که افزایش بهای کالاها و یا تورم، بلای جان قدرت خرید می‌شود به گونه‌ای که هرچه می‌گذرد فاصله مُزد و حقوق و بهای کالاها و خدمات بیشتر می‌شود. البته همه‌ی لایه‌های اجتماعی، بجز مزدبگیران، حقوق بگیران، کشاورزان کم‌زمین و کم‌سرمایه با سوءاستفاده از افزایش قیمت‌ها یا تورم، بهای کالاها و خدمات خود را بیش از تورم قیمت‌ها بالا می‌برند. ولی بسیاری از اینان نیز که می‌توانند از نظر درآمد در وضع بهتری قرار گیرند، با افزایش هزینه‌های مصرفی خویش در اثر تغییر الگوی مصرف، ممکن است دچار همان «چه کنم»‌هایی شوند، که مزد و حقوق بگیران عموماً درگیر آن هستند، ولی در سطح بالاتری از هزینه‌ها.

افزایش هزینه‌ها، بالاتر از افزایش درآمدها، سبب می‌شود که فرد با کار بیشتر تلاش در افزایش درآمد خود کند؛ ولی این امر به دلیل محدود بودن ساعتهایی که انسان می‌تواند در شبانه‌روز کار کند دارای حدّ معینی است. افزایش ساعتهای کار، کار خوشایند با خستگی خوشایند آن را به کار ناخوشایند با خستگی جانکاه تبدیل می‌کند. ادامه‌ی این گونه خستگی‌ها، نخست جسم و سپس ذهن و روان آدمی را بیمار می‌کند و زندگی را به باری سنگین مبدل می‌سازد، که نه تنها لذتی در آن نمی‌یابیم، بلکه خواستار به پایان رسیدن سریع آن می‌شویم. در چنین شرایطی، امرار معاش یا گذران مادی زندگی که وسیله‌ای برای زندگی معنوی از خودشناسی گرفته، تا یاری و مهربانی به دیگران را دربر می‌گیرد (و به قولی این زندگی باید به آدمی امکان دهد، که خود را در بهشت احساس کند و سپاس آن را هر دم به جای آورد) به هدف زندگی تبدیل می‌شود و آدمی، همچون گرسنه‌ای سیر نشدنی همیشه به دنبال یک «لقمه» نان می‌دود.

مدیریت بهینه‌ی هزینه به آدمی امکان می‌دهد تا با گزینش الگویی مناسب برای زندگی خویش، تأمین مالی یا کسب درآمد را وسیله‌ی زندگی قرار دهد و نه هدف و در نتیجه امکان برخورداری از زندگی معنوی‌تر را پیدا کند.

۲- هزینه‌ها و منافع خانواده

گرچه دلایل پایه‌ای ضرورت مدیریت هزینه‌های خانوار، همه‌آنهايي هستند که در «هزینه‌ها و منافع فردی» بیان شد، ولی به دلیل چندوجهی‌تر بودن شرایط خانواده و فراوانی افراد و اهداف آن نسبت به فرد، مدیریت بهینه‌ی هزینه‌های خانواده اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

هزینه‌های مربوط به تشکیل خانواده، شامل هزینه جشنها و خریدهای آن، هزینه‌های تهیه مسکن و وسایل خانه، گرچه هزینه‌های مقدماتی هستند، ولی بسا اوقات همین هزینه‌ها، بویژه هزینه جشن‌ها و خریدهای آن، آنچنان کمرشکن می‌شوند که تا سالها، آسیبهایی آن برای خانواده جبران شدنی نیست.

هزینه‌های مربوط به زایمان و پرورش کودک، هزینه‌ی دید و بازدیدها، هزینه‌ی مسافرتها، هزینه‌ی پوشاک، اجاره خانه و سپس هزینه‌های آموزش فرزندان، گویای سیر افزایش هزینه‌های خانواده و افزوده شدن موارد جدید هزینه تا هنگامی که فرزندان سر کار می‌روند و کمک هزینه خانواده می‌شوند، می‌باشد.

با توجه به دو عاملی که در مورد ورود کالا و خدمات جدید و یا تکمیل شدن کالاهای قدیمی و افزایش قیمت کالاها و خدمات، در بحث تأثیر گرانی و افزایش قیمتها گفته شد، در شرایط عقب ماندن همیشگی مزد و حقوق از سیر افزایش بهای کالاها و خدمات، مدیریت بهینه‌ی هزینه‌های خانواده از همان آغاز تشکیل خانواده، اهمیت سرنوشت‌سازی از نظر منافع خانواده بازی می‌کند.

در صورت نبودن برنامه‌ای اندیشیده، واقع‌گرا و سازماندهی مناسب برای رسیدن به اهداف کوچک و بزرگ، دور و نزدیک خانواده و از همه مهمتر، در صورت نبود تفاهم بین زن و شوهر در مورد الگوی مصرف و هزینه‌های خانواده، با توجه به محدود بودن درآمدهای خانواده و سیر فزاینده‌ی هزینه‌ها، نه تنها هدف اصلی خانواده تأمین نخواهد شد، برخی اوقات ازدواج و زندگی زناشویی به صورت امری ناخوشایند درمی‌آید.

۳- هزینه‌ها و منافع ملی

اگر اداره‌ی بی‌ضابطه‌ی هزینه‌های فردی، تباهی زندگی فردی و ناتوانی مدیریت هزینه‌های خانواده، ناکامی و نومیدی خانواده را سبب می‌شود، مدیریت نادرست هزینه‌های فردی و خانوادگی در صورت همه‌گیر شدن، منافع ملی را نیز به باد می‌دهد. مثلاً نیاز فرد و خانواده به کالاهای ساخت خارج سبب می‌شود که این کالاها یا به‌طور قاچاق و یا به‌صورت رسمی و قانونی به زیان تولید داخلی از خارج وارد شوند. با توجه به ناتوانی صادرات کشور برای جبران هزینه‌های ارزی واردات مزبور، تراز منفی بازرگانی خارجی پدید می‌آید.

برای جبران کسری صادرات نسبت به واردات یا باید از خارج وام گرفت یا منابع نفت

کشور را بیشتر صادر کرد. البته شرایط کنونی اقتصاد ایران ایجاب می‌کند که هم نفت خام به‌میزانی هنگفت صادر کنیم و هم از خارج وام دریافت نماییم، تا واردات امکان‌پذیر شود.

در نتیجه‌ی وجود الگوی مصرف برونزا (یا الگوی مصرفی که هم از خارج تقلید و هم تأمین می‌شود) در دوره‌ی ۳۳ ساله‌ی ۱۳۸۴-۱۳۵۲ حدود ۵۳۶/۷ میلیارد دلار کالا به کشور وارد شده است. در حالی که در همین دوره صادرات کالاهای غیرنفتی تنها ۸۱/۴۵ میلیارد دلار بوده است.^۱ برای جبران کسری ۴۵۵/۲۵ میلیارد دلاری مزبور، افزون بر صدور سالانه بیش از ۱۰۰ میلیون تن نفت خام، در سالهای نخست پس از جنگ تحمیلی بیش از ۳۰ میلیارد دلار نیز از خارج وام گرفته‌ایم، که بازپرداخت آن از محل صادرات نفت خام در سالهای بعد که هنوز هم تمام نشده انجام گرفت و این امر، فشار شدیدی را بر منابع نفتی کشور وارد کرده و می‌کند. گرچه هر فرد و خانواده‌ای با این باور که میزان مصرف وی اندک است، رفتار مصرفی خود را توجیه می‌کند؛ ولی روی هم و در سطح کلان، اقتصاد کشور با این مصرف برونزا، با چنین وابستگی ژرفی دست به‌گریبان است. به‌دلیل ناهنجاری بسیار الگوی مصرف کشور سال ۱۳۸۸ به‌عنوان اصلاح الگوی مصرف از سوی رهبری انتخاب شده، که امید به اصلاح آن می‌رود.

مدیریت نادرست هزینه‌های فرد و خانواده، نابهنجاری اقتصادی در کشور پدید می‌آورد، که دامنه آن به مسایل اجتماعی و سیاسی نیز کشیده می‌شود. هنگامی که امکانات ارزی کشور را صرف واردات برای مصرف می‌کنیم، دیگر امکانی برای سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند و به‌نسبتی هم که سرمایه‌گذارهای تولیدی صنعتی و کشاورزی دچار کاهش می‌شوند، با توجه به رشد جمعیت، بیکاری و تورم بروز می‌کند و این خود می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتیهای سیاسی شود.

اصلاح مدیریت کنونی و اعمال مدیریت بهینه‌ی هزینه‌های فردی و خانوادگی، ضرورتی است که نه‌تنها امکان زندگی بهتر فردی و خانوادگی را فراهم می‌سازد، بلکه در اصلاح ساختار اقتصادی کشور و مدیریت آن می‌تواند کارساز باشد.

به‌دلیل توجه اندک به الگوی مصرف ملی و باور بسیاری از مسئولان اقتصادی کشور، به‌اینکه مصرف‌کننده باید ارزان‌ترین و با کیفیت‌ترین کالاها را بخرد، الگوی مصرف ملی و خانوار به‌طور عمده به سمت مصرف کالاهای خارجی شکل گرفته است. در نتیجه تولید داخلی نتوانسته رشد متناسب با افزایش مصرف ملی داشته باشد. به‌جای اصلاح ساختار اقتصادی و افزایش کیفیت که ایجاد اشتغال می‌نماید و در اثر آن تورم کاهش می‌یابد و نیازمندی به خارج کم می‌شود،

۱- آشنایی با اقتصاد ایران، ابراهیم رزاقی، نشر نی، چاپ یکم، ۱۳۷۶، صفحه‌ی ۲۵۴ و سالنامه‌های آماری کشور

با مصرف خود اجازه داده‌ایم صنعت سایر کشورها رشد کند و اشتغال آنها افزایش پیدا کند.

۴- پراکندگی درآمدی خانوارها

افراد خانواده‌ها بطور معمول مصرف دیگران را با مصرف خود می‌سنجند و کمتر به سنجش درآمدها می‌پردازند. نکته دیگری که در اثر تکرار به صورت اصل بدیهی درآمده آن است که افراد خانواده‌ها خود را در همه چیز برابر می‌دانند و در نتیجه هر کالا و خدماتی را که دیگری مصرف می‌کند، مصرف آن را برای خود می‌خواهند، درحالی که واقعیت این نیست. درست است که از نظر آفرینش همه یکسان آفریده شده‌ایم و در درگاه او یکسان و از نظر اجرای قانون نیز همه با هم برابرند، اما واقعیت اقتصادی چیز دیگری می‌گوید.

در سال ۱۳۸۴ توزیع درآمد در کشور^۱ به صورت جدول زیر بوده است:

خانوار درصد	درآمد ملی - درصد
پائین ترین دهک درآمدی	۲/۱٪
بالا ترین دهک درآمدی	۳۰/۸٪

به دیگر سخن ده درصد خانوارهای پردرآمد ۱۴/۷ برابر ده درصد خانوارهای فقیر درآمد داشته‌اند و با توجه به سپری شدن سه دهه از انقلاب اسلامی می‌بایست تلاش نمود که چنین نابرابری در توزیع درآمد از میان برود.

حال پرسش اساسی و کلیدی در هزینه‌ی خانوار این است که الگوی مصرف خانوار را چگونه طراحی کنیم که مدیریت بهینه خانواده بتواند با توجه به میزان درآمد خانواده و نحوه دستیابی به آن برای خود الگوی مصرف مناسب را تعیین نماید تا سلامت روانی و جسمی خانواده آسیب نبیند؟ اگرچه با اِعمال مدیریت بهینه‌ی هزینه‌ها می‌توان تناسب بین هزینه و درآمد را برقرار کرد لیکن ضروری است با کسب مهارت‌های بیشتر شغلی و کار با کیفیت‌تر درآمد خانواده را افزایش داد. ضرورت دارد ساختار اقتصادی کشور به گونه‌ای طراحی شود که زمینه‌ی کاهش فاصله‌ی طبقاتی درآمدی فرار از مالیات، رانت‌خواری و ... فراهم شود و الگوی مصرف طبقات پردرآمد، الگوی مصرف ملی قرار نگیرد.

۱- گزارش اقتصادی بانک مرکزی ایران، سال ۱۳۸۴، صفحه ۸۱



دسته‌بندی هزینه‌ها^۱

آیا می‌دانید با توجه به محدودیت درآمدها، پیش‌بینی و دسته‌بندی هزینه‌ها ضروری است؟

هدفهای رفتاری: از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این فصل بتواند:

- ۱- هزینه‌های کوتاه‌مدت، میان مدت و بلندمدت را توضیح دهد.
- ۲- هزینه‌های ضروری و غیرضروری را بیان کند.
- ۳- هزینه‌های پیش‌بینی پذیر و پیش‌بینی ناپذیر را شرح دهد.
- ۴- هزینه‌های مصرفی (جاری) و سرمایه‌ای را شرح دهد.
- ۵- هزینه‌های مادی و غیرمادی را توضیح دهد.
- ۶- هزینه‌های خرید و نگهداری را بیان کند.
- ۷- هزینه‌های وابستگی‌زا و استقلال‌آور را شرح دهد.
- ۸- هزینه‌های اسمی و واقعی را توضیح دهد.

۱- فصل ۳ و ۴ اثر حاضر، با استفاده از کتاب: الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی، ابراهیم رزاقی، چاپ پخش، ۱۳۷۴، صفحات ۲۵۶-۱۷۵ نگارش یافته است.

- ۹- هزینه‌های دوسویه و یک‌سویه را بیان کند.
- ۱۰- هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی را شرح دهد.

همان‌گونه که در بخش اول گفته شد، هرگونه مدیریتی نیازمند شناخت و آگاهی یافتن است در غیر این صورت تصمیم‌گیری بر پایه‌ی احساس و گمان و آزمون و خطای همیشگی خواهد بود و احتمال تصمیم‌گیری درست و اعمال مدیریت بهینه بسیار اندک خواهد شد. که به دلیل عدم موفقیت، اعتماد به نفس در مدیریت کاهش یافته و به تدریج مدیریت بهینه، انحطاط می‌یابد و وضع خانواده را با مشکلات جدید ناشی از این مدیریت روبرو خواهد کرد.

واژه هزینه را فرهنگ واژه‌ها به معنی خرج و در برابر درآمد تعریف کرده‌اند و ریشه این واژه را واژه «OZINAK» زبان پهلوی دانسته‌اند.^۱ هدف از هزینه‌کردن رفع نیازهای گوناگون است و نیازها عموماً بستگی به باورهای ما دارند و از این نظر مدیریت آن‌ها به مدیریت باورها و ذهن ما ارتباط پیدا می‌کند. مانند هر بررسی برای شناخت هزینه‌ها، می‌باید آن را برحسب همانندی‌شان دسته‌بندی کرد و ویژگی هر کدام را مورد توجه قرار داد. همان‌گونه که همه تجربه کرده‌ایم، هزینه‌ها گستردگی بسیار دارند. در واقع به دلیل وجود چند صد هزار کالا و با توجه به این که هر فروشنده‌ای برای فروش رفتار و شگردي ویژه دارد، و معرفی کالاها دارای گوناگونی بسیار است که از نهادن آن‌ها در جعبه آینه و انداختن نورهای مناسب بر آن‌ها گرفته، تا آگهی‌های تلویزیونی، اینترنتی، روزنامه‌ای و ... را در بر می‌گیرد. از سویی هر کدام از ما با توجه به پیش‌ذهن خود درباره کالاها و مزیت‌های آن و سودمندی‌شان برای رفع نیازهایمان معیارها (سنجه‌ها)ی ویژه‌ای داریم، بدون دسته‌بندی هزینه‌ها، شناخت آن‌ها ناممکن می‌شود. به همین دلیل هزینه‌ها را برای مدیریت بهتر آن‌ها در دسته‌هایی همانند و برحسب سنجه‌ای معین مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. گفتنی است که به دلیل ویژگی‌های گوناگون مصرف ممکن است هزینه‌ای در بیش از یک گروه جای گیرد، مثلاً هزینه خوراک هم در گروه هزینه‌های ضروری و هم در گروه هزینه‌های کوتاه مدت می‌تواند دسته‌بندی شود.

۱-۳- هزینه‌های کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت

زمان انجام هزینه‌ها عامل مهمی در تصمیم‌گیری ما هستند، البته بسته به باور ما و شرایط

۱- «لغت‌نامه دهخدا» تألیف علی اکبر دهخدا، جلد چهاردهم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید ۱۳۷۳، صفحه ۷۵۶ و «فرهنگ فارسی عمید» تألیف : حسن عمید، انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست‌ودوم، سال ۱۳۸۱ صفحه ۱۲۰۳.

مملکت زمان هزینه کردن تفاوت کند.

هزینه‌های کوتاه‌مدت (یا فوری)، هزینه‌هایی هستند که در زمانی اندک انجام می‌گیرند و دارای ویژگی جاری، روزمره و تکراری بودن نیز می‌باشند. مانند هزینه‌های خوراک، رفت و آمد، هزینه‌های درمان هنگام بیماری و ...

هزینه‌های میان مدت، هزینه‌هایی هستند که دامنه‌ی مصرفشان خیلی زود پایان نمی‌یابد، ضمن اینکه زمان درازی را مانند هزینه‌های بلندمدت دربر نمی‌گیرند. هزینه‌های مربوط به پوشاک از جمله هزینه‌های میان مدت هستند.

هزینه‌های بلندمدت، هزینه‌هایی هستند که زمان مصرف درازی دارند و روزمره و تکرارشونده به معنای هر روزه‌ی آن نیستند. از جمله این هزینه‌ها را می‌توان هزینه خرید خانه، اتومبیل، وسایل برقی خانگی و ... به‌شمار آورد. ناگفته نماند برای خانواده‌های ثروتمند، هزینه‌های مزبور هم از نظر میزان هزینه آنها و هم از نظر زمان فرسوده شدن و ضرورت خرید دوباره آنها می‌تواند بلند مدت نباشد.

۲-۳- هزینه‌های ضروری و غیرضروری

دسته‌بندی دیگر هزینه‌ها بر پایه‌ی ضرورت آنهاست. هزینه‌های ضروری هزینه‌هایی هستند که از مصرف آنها نمی‌توان خودداری کرد و گرنه خانواده با کمبودهای گوناگون روبرو می‌شود. هزینه‌های ضروری را می‌توان هزینه‌های خوراک، پوشاک، آموزش، مسکن، درمان، بهداشت و ... نام برد.

هزینه‌های غیرضروری را می‌توان هزینه‌هایی دانست که قابل صرفنظر کردن هستند مانند مصرف بیش از حد خوراک، پوشاک و ... و یا تجملی بودن کالا و خدمات مصرفی البته با توجه به اهمیت باورها در خانواده‌ها و افراد مختلف ممکن است مفهوم ضروری بودن و غیر ضروری بودن کالاها دگرگون شوند. به‌عنوان نمونه خانواده کم درآمد از هزینه‌های کاملاً ضروری خود برای تأمین هزینه‌های غیر ضروری خود به دلیل مقایسه با خانواده دیگر صرف نظر کند.

۳-۳- هزینه‌های پیش‌بینی پذیر و پیش‌بینی ناپذیر!

هزینه‌های پیش‌بینی پذیر، هزینه‌هایی هستند که با توجه به روال هزینه‌های خانواده، رویدادشان را می‌توان پیش‌بینی کرد. در حالی که هزینه‌های پیش‌بینی ناپذیر را یا به هیچ‌وجه نمی‌توان پیش‌بینی کرد و یا دامنه و شدت آنها را از پیش نمی‌توان تصور کرد. هزینه‌هایی مانند سیل زدگی، آسیبهای

زلزله، آتش سوزی، بیکاری و غیره را نمی توان پیش بینی کرد، ولی به دلیل احتمال رویداد آنها، می باید مدیریت هزینه ها به گونه ای انجام شود، که در صورت واقع شدن، بتوان این هزینه ها را پرداخت کرد. به عنوان مثال، استفاده از انواع بیمه ها برای رویارویی با اینگونه هزینه ها، از شیوه های مدیریت خردمندانه ی هزینه ها به شمار می آید.

اداره ی هزینه ها باید به گونه ای باشد که هزینه های پیش بینی پذیر که معمولاً تکرار شندی و ضروری نیز هستند، همه ی امکانهای درآمدی خانواده را به خود اختصاص ندهد، تا امکان پرداخت هزینه های ضروری پیش بینی نشده نیز فراهم شود. قابل ذکر است که فراهم آوردن اطلاعات بیشتر در رابطه با هزینه های خانواده و تحلیل آنها، مقابله با هزینه های پیش بینی ناپذیر را آسان تر می سازد.

۴-۳- هزینه های مصرفی (جاری) و سرمایه ای

هزینه های مصرفی، هزینه هایی هستند که در جریان مصرف از بین می روند، در حالی که هزینه های سرمایه ای تداوم یافته، گاه بر آنها افزوده می شود. هزینه های خوراک، پوشاک، مسکن و... جزو هزینه های مصرفی به حساب می آیند، در حالی که پس انداز اعم از قرض الحسنه، سپرده سرمایه گذاریها، کوتاه و بلندمدت، اوراق مشارکت و سهام و یا سرمایه گذاریهای مستقیم مانند خرید ماشین آلات، و وسایل کار، جزو هزینه های سرمایه ای به شمار می آیند. البته هزینه هایی که صرف آموزش رسمی و غیررسمی می شوند نیز جزو هزینه های سرمایه ای به شمار می آیند.

گرچه ضرورت هزینه های مصرفی در ماهیت آنها نهفته است، ولی هزینه های سرمایه ای به دلیل تأثیرشان در بهبود درآمد خانواده (سرمایه گذاریهای مادی) و بهبود روابط معنوی و مادی خانواده (هزینه های آموزشی) نیز دارای اهمیتی به سزا هستند. به همین دلیل هزینه های مصرفی خانواده باید به گونه ای انجام شوند، که در هر حال بخشی از درآمد خانواده صرف سرمایه گذاری شود. هزینه های سرمایه ای دارای این مزیت نیز هستند، که در رویارویی با رویدادهای هزینه بر زندگی خانوادگی، امنیت خاطر مادی و معنوی برای خانواده به وجود می آورند. به عنوان نمونه با کسب مهارت ها در زندگی ضمن ایجاد اعتماد به نفس در فرد، می توان در شرایط نامساعد به عنوان منبع درآمد از آن استفاده نمود.

۵-۳- هزینه های مادی و غیرمادی

هزینه های مادی را می توان هزینه هایی دانست که عینی است و با پرداخت پول و یا انجام کار

صورت می‌گیرند، در حالی که هزینه‌های غیرمادی در بسیاری از موارد نامحسوس هستند. مثلاً پولی که در برابر خرید کالا و خدمت می‌پردازیم و یا کاری که در برابر دریافت کالا و خدمات انجام می‌دهیم نمونه‌هایی از هزینه‌های مادی هستند. در حالی که از نمونه‌های هزینه‌های غیرمادی می‌توان به اتلاف وقت، آبروریزی، ننگین شدن، تحقیر شدن، دروغ گفتن و برخلاف وجدان، دین و قانون عمل کردن و... اشاره کرد. هزینه‌های غیرمادی برخلاف هزینه‌های مادی که تنها موجب کاهش درآمد خانواده می‌شوند، ممکن است آثار ویرانگری بر سلامت و تعادل روانی مدیران خانواده باقی بگذارند که گاه تا پایان زندگی نیز جبران نمی‌شوند.

باید دانست که آثار هزینه‌های مادی خیلی زود خود را نشان می‌دهند و اصلاح آن آسان می‌باشد ولی آثار هزینه‌های غیرمادی ممکن است خیلی دیر بروز کنند و زمانی که نمایان می‌شوند حتی علت آن ناشناخته است. به همین دلیل حساس بودن نسبت به هزینه‌های غیر مادی باید بیشتر از هزینه‌های مادی باشد.

۳-۶- هزینه‌های خرید و نگهداری

هزینه‌های خرید، هزینه‌هایی هستند که برای دستیابی به یک کالا و یا خدمت پرداخت می‌شوند، در حالی که هزینه‌های نگهداری، هزینه‌هایی هستند که برای امکان‌پذیر کردن ادامه مصرف آن کالا و یا خدمت پرداخت می‌شوند. برای نمونه پولی را که برای خرید یک خودرو می‌پردازیم هزینه خرید به‌شمار می‌آید؛ در حالی که هزینه‌های مربوط به تعمیر، تصادف و هزینه‌های مصرف بنزین و... هزینه‌های نگهداری هستند. گاه تحمل هزینه‌های خرید یک کالا برای خانواده ممکن است؛ ولی تحمل هزینه‌های نگهداری آن ناممکن. در چنین شرایطی، با وجود امکان خرید یک کالای معین، ولی به دلیل بالا بودن هزینه نگهداری آن، بهتر است از خرید آن کالا خودداری شود.

۳-۷- هزینه‌های وابستگی‌زا و استقلال‌آور

هزینه‌های وابستگی‌زا، در سطح کلان کشوری هزینه‌هایی هستند که در اثر آن واردات افزایش می‌یابد و کشور ناگزیر است برای پرداخت هزینه ارزی آن، نفت خام بیشتری بفروشد و یا از خارج وام دریافت کند. هزینه‌های استقلال‌آور، در سطح کلان هزینه‌هایی هستند که در اثر آن تولید داخلی رشد می‌کند و ضمن افزایش سرمایه‌ی کشور، اشتغال افزایش و بیکاری کاهش می‌یابد. با توجه به ارتباط میان منافع خانواده و منافع جامعه و کشور، در راستای منافع ملی بودن

هزینه‌های خانواده، برای توسعه مستقل اقتصادی ضروری است. در کشوری که خانواده‌ها به هر دلیل کالاهای خارجی می‌خرند، نمی‌توان صنایع و کشاورزی شکوفا و بالنده داشت و استقلال اقتصادی و خوداتکایی دست نیافتنی خواهد بود و این امر، گرانی، بیکاری و فقر را در جامعه گسترش می‌دهد، که خود به خود بر خانواده‌ها تأثیر می‌گذارد.

۸-۳- هزینه‌های اسمی و واقعی

هزینه‌های اسمی، هزینه‌هایی هستند که برای دستیابی به کالا و خدمتی معین ظاهراً پرداخت می‌شوند، ولی هزینه‌های واقعی، هزینه‌هایی هستند که واقعاً پرداخت می‌شوند. نمونه هزینه‌های اسمی هزینه‌ای است که مثلاً برای خرید یک جفت کفش پرداخت می‌کنیم، ولی اگر کیفیت (دوام) و تناسب آن با شکل پا و کاری که از آن انتظار داریم در نظر گرفته نشده باشد، در عمل و در واقع، مجبور خواهیم شد چند جفت دیگر کفش بخریم تا نیازمان به کفش برآورده شود و این هزینه‌های واقعی خرید ما را تشکیل می‌دهند. نمونه بارز آن خرید مواد غذایی با کیفیت پایین می‌باشد که میزان دور ریز آن و بیماری‌های جانبی ناشی از آن، هزینه واقعی خانوار را بالا خواهد برد که توجیه اقتصادی ندارد.

۹-۳- هزینه‌های دوسویه و یکسویه

هزینه‌های دوسویه، هزینه‌هایی هستند که در برابر آنها، پول، کالا و یا خدمتی دریافت می‌شود. این گونه هزینه‌ها، جبران‌کننده‌ی پرداخت‌های ما هستند، در حالی که در هزینه‌های یکسویه، هیچ‌گونه پول، کالا و یا خدمتی در برابر آن دریافت نمی‌شود. نمونه‌ی هزینه‌های یکسویه، می‌تواند پرداخت انواع حق بیمه‌هایی باشد که به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. هزینه‌های یکسویه نظیر بخشش‌ها و کمک به هم‌نوعان ...

۱۰-۳- هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی

هزینه‌های خوراکی، هزینه‌هایی هستند که صرف خرید و یا تهیه کالاها و مواد خوراکی می‌شوند. در حالی که هزینه‌های غیرخوراکی، همه‌ی هزینه‌های خرید و تهیه کالاها و خدمات دیگر را دربر می‌گیرد. خوراک، همان گونه که در بخش مدیریت جسم به آن اشاره شد، پایه و آغاز دوباره زندگی فردی و خانوادگی است. هرگونه کمبود مواد خوراکی با توجه به گوناگونی آن می‌تواند ادامه‌ی زندگی فردی و خانوادگی را دچار اختلال کند. البته برای خانواده‌های پولدار، بیشتر بحث کیفیت تغذیه مطرح

است و نه دست نیافتن به مواد خوراکی ضروری، در حالی که برای خانواده‌های کم‌درآمد و فقیر مشکل اصلی در دسترس نبودن مواد خوراکی و بویژه مواد خوراکی غنی می‌باشد. درصد بالایی از درآمد خانواده‌های فقیر و کم‌درآمد در هر ماه صرف تهیه خوراک می‌شود. پایین بودن سطح مزد و حقوق و کاهش سالانه‌ی آن به دلیل افزایش قیمت‌ها و عدم افزایش متناسب مزد و حقوق، بسیاری از خانواده‌های کم‌درآمد را به این وسوسه دچار می‌سازد، که برای دسترسی به دیگر کالاها که جنبه‌ی حیثیتی و ظاهری بیشتری نسبت به خوراک دارند، هزینه‌های خوراک خانواده را کاهش دهند. گرچه تجملی و غیرضروری کردن خوراک خانواده عملی ناروا و مخالف پرهیزگاری و تندرستی جسم و روان آدمی است، ولی افزون بر آن با دست نیافتن فرد و خانواده به حداقل مواد غذایی، ادامه‌ی زندگی دچار آسیب می‌شود. مشکل خانواده‌هایی که دچار کمبود مواد خوراکی هستند، دچار شدن به انواع بیماری‌های جسمی و روانی ناشی از کمبود مواد غذایی است. بیماری و تأثیر آن بر بازدهی تن و فکر آدمی از یک سو و فشار هزینه‌ی درمان بیماری‌ها از سوی دیگر، شرایط زیستی خانواده را به سطح پایین‌تری فرود می‌آورند. لذا ضروری است مدیریت بهینه هزینه‌های خانواده کم‌درآمد برای جلوگیری از چنین آثار ناخوشایندی برای خانواده تأمین خوراک را در درجه اول اهمیت قرار دهد.

فعالیت ۱-۳

از هزینه‌های ضروری و غیر ضروری یک ماهه خانواده خود فهرستی تهیه کنید.

۱۱-۳- نتیجه‌گیری دسته‌بندی هزینه‌ها

دسته‌بندی هزینه‌ها از این نظر که ویژگی‌های هزینه‌ها را نشان می‌دهد و بدین وسیله مدیریت آنها را آسان می‌سازد، ضروری است. ولی هزینه‌ها، افزون بر شباهتهایی که به‌طور کلی با هم دارند، دارای تفاوت‌هایی نیز هستند که تنها بر پایه‌ی شباهت‌ها نمی‌توان برخورد خردمندانه با هزینه‌ها را به انجام رسانید.

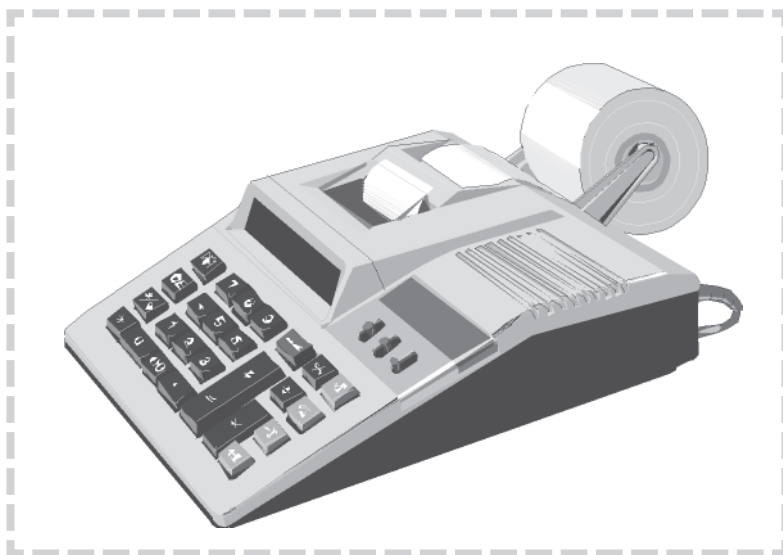
گردآوری آگاهی‌های لازم، چه از تجربه‌ی شخصی و خانوادگی و چه آشنایی با تجربه‌ی دیگران درباره‌ی اداره کردن هزینه‌های خانواده، سبب می‌شود تا با استفاده از اصول مدیریت، بهتر و آسان‌تر بتوان تصمیم‌های مناسب گرفت. از آنجا که مدیریت، دانشی خردمندانه است، مدیریت هزینه‌های خانواده نیز بر پایه‌ی خرد انجام می‌گیرد. ولی عمل خردمندانه افزون بر استفاده از دلیلهای عینی

قانع‌کننده برای تصمیم‌گیری درست، از تجربه نیز بهره می‌گیرد. تجربه‌های انجام شده به خودی خود نمی‌توانند مثبت باشند، مگر آنکه با هدف آموختن و اصلاح مدیریت، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته باشند. بدین ترتیب با مدیریت هزینه‌های خانواده به دو شیوه برخورد می‌کنیم که می‌توان آنها را به مدیریت کلان هزینه‌های خانواده و مدیریت خرد بخش کرد. برقراری تعادل بین کل هزینه‌ها و درآمدهای خانواده در ماه، سال و در همه دوره‌های زندگی خانوادگی، با هدف برخورداری از پس‌اندازی مناسب و خودداری از کار بیش از اندازه، به‌عنوان حرکتی راهبردی، در عین حال فراموش نکردن هزینه‌های فوری، ضروری، بویژه هزینه‌های خوراکی و کرایه‌خانه و رفت و آمد، دارای اهمیتی اساسی است.

برخورد خردمندانه با هزینه‌ها، شناخت انواع هزینه‌ها و اهمیت هر کدام از آنها را ضروری می‌سازد. به‌ویژه آنکه با توجه به گوناگونی فراوان هزینه‌های خانواده و زمانهای بسیار متفاوت روی دادن آنها و تغییر اهمیت آنها در زمانها و شرایط مختلف، آمادگی مدیران خانواده را برای برخورد خردمندانه و نه احساساتی و تحت تأثیر دیگران، ضروری می‌سازد. از آن‌جا که مدیریت بهینه بدون هدف‌گذاری دست‌یافتنی نیست و برنامه‌ریزی باید مبتنی بر اطلاعات صحیح باشد و از سوی دیگر باورهای صحیح مدیر در استفاده از اطلاعات مؤثر است. بنابراین تصحیح باورها و الگوهای مصرف امکان دستیابی بیشتر به هدف‌های کوتاه، میان، بلند مدت را فراهم می‌سازد.

پرسش‌های فصل سوم

- ۱- تأثیر هزینه‌ها بر منافع خانواده را شرح دهید.
- ۲- هزینه‌های پیش‌بینی‌پذیر و پیش‌بینی‌ناپذیر را شرح دهید.
- ۳- هزینه‌های مادی و غیرمادی را شرح دهید.
- ۴- هزینه‌های وابستگی‌زا و استقلال‌آور را شرح دهید.
- ۵- هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی را شرح دهید.



مدیریت هزینه‌های خانواده

آیا می‌دانید با آگاهی از میزان درآمد خانواده می‌توان موجب کاهش هزینه‌ها شد؟

هدفهای رفتاری: از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این فصل بتواند:

- ۱- مدیریت هزینه‌های خانواده را توضیح دهد.
- ۲- امکان جایگزینی کالاها و خدمات را شرح دهد.
- ۳- آسانی رشد هزینه‌ها را توضیح دهد.
- ۴- دشواری کاهش هزینه‌ها را بیان کند.
- ۵- فزاینده‌گی هزینه‌ها را شرح دهد.
- ۶- ارتباط مصرف کالا با همدیگر را توضیح دهد.
- ۷- ضرورت استقلال نسبی هزینه‌ها نسبت به درآمد را شرح دهد.

- ۸- هزینه‌ی اندک برای پرهیز از هزینه زیاد را توضیح دهد.
- ۹- پس‌انداز و کمک هزینه‌های ضروری را شرح دهد.
- ۱۰- یادداشت هزینه‌ها و ابزار اصلی مدیریت هزینه‌ها را بیان کند.
- ۱۱- هزینه‌های مسکن را توضیح دهد.
- ۱۲- هزینه‌ی ازدواج را بیان کند.
- ۱۳- هزینه‌های سوگواری را شرح دهد.
- ۱۴- هزینه‌ی دید و بازدیدها را بیان کند.
- ۱۵- ویژگی‌های مسؤول مدیریت هزینه‌های خانواده را توضیح دهد.
- ۱۶- چگونگی مشارکت همه در مسؤولیت‌پذیری را شرح دهد.

اداره‌ی درست هزینه‌های خانواده گرچه برای همه‌ی خانواده‌ها امری لازم است؛ ولی برای خانواده‌های کم‌درآمد و فقیر لازم‌تر از دیگر خانواده‌هاست. اگر خانواده‌های پر درآمد، بر اثر مدیریت نادرست هزینه‌های خانواده، مجبور به اختصاص دادن حجم زیادی از درآمد به هزینه‌ها می‌شوند و در نتیجه، کار بیشتر را بر نان‌آور خانواده تحمیل می‌کنند، در مورد خانواده‌های کم‌درآمد و فقیر مدیریت نادرست هزینه‌ها، گاه زندگی خانوادگی آنان را از هم می‌پاشد. اگر اشتباه یک پولدار در هزینه‌های تجمعی، به آسانی قابل جبران باشد و شاید هیچ فشار مالی بر خانواده وارد نسازد؛ این امر برای یک خانواده‌ی فقیر شاید جبران‌ناپذیر و یا با تحمل سختی زیاد همراه باشد. برای نمونه خرید یک اتومبیل خارجی به بهای چند ده میلیون تومان برای یک خانواده پولدار با توجه به میزان پس‌انداز و دارایی و درآمد خانواده، شاید هیچ‌گونه فشاری بر آن وارد نسازد، ولی برای یک خانواده فقیر خرید اتومبیلی چند میلیون تومانی نیز، ممکن است هزینه‌ای بسیار کمرشکن به‌شمار آید.

در مدیریت هزینه‌های خانواده مطالبی بررسی می‌شود که امکان تصمیم‌گیری بهتر را درباره هزینه‌ها برای خانواده فراهم می‌سازد. و در این راستا، برای خانواده‌ای که از درآمد کمتری برخوردار است، استفاده از اصولی که مدیریت بخردانه هزینه‌ها را ممکن‌تر می‌سازد، اهمیت بیشتری دارد.

۴-۱- امکان جایگزینی کالاها و خدمات

در مدیریت بخردانه اقتصاد خانواده و بویژه در خرید و مصرف کالاها و خدمات، داشتن تصویری روشن از کالاهایی که جایگزین شدنی هم هستند، ضرورت دارد. ممکن است کالاهایی از

نظر کیفیت یا بسته‌بندی و یا اندازه، اندکی از هم متفاوت و با عرف مصرف خانواده‌های پردرآمد همخوان نباشند و یا با معیارهای خانواده‌های ثروتمند خوانایی زیادی نداشته باشند، ولی در عوض دارای تفاوت بهای آشکاری با کالاهای همانند خود باشند. در این صورت برای کاهش هزینه‌های خانواده، می‌باید کالاهای ارزان‌تر با کیفیت یکسان را جانشین کالای گران‌تر کرد. البته خانواده‌ها عموماً زیر فشار قیمتها و کمی درآمد، خود به خود به این کار اقدام می‌کنند، ولی ممکن است این کار خیلی دیر و با تحمل فشار روانی ناشی از احساس محرومیت انجام گیرد، در حالی که با برخورد بخردانه و توجیه آن در خانواده، می‌توان در این باره به اقدامی آگاهانه و خود خواسته دست زد، تا حرکتی تسلیم طلبانه و امری آزار دهنده.

به عنوان نمونه از جایگزین نمودن برنج معمولی با قیمت کمتر به جای برنج با قیمت بالاتر و یا استفاده از سایر جایگزینهای هم خانواده مانند سبب زمینی و نان به جای برنج می‌توان یاد کرد. به طور خلاصه می‌توان گفت کسب اطلاعات کافی در رابطه با قیمت و کیفیت مناسب کالاها از بازارهای متفاوت و تشخیص نیاز واقعی خانوار در جایگزینی کالا و خدمات نقش مهمی را ایفاء می‌کند.

۴-۲- آسانی رشد هزینه‌ها

در مدیریت بخردانه‌ی اقتصاد خانواده در راستای برخورد پویا با هزینه‌ها و داشتن جایگزینهای گوناگون از کالاها و خدمات برای بهینه کردن مدیریت آنها، داشتن برنامه‌ای برای انواع هزینه‌ها، —همانگونه که در دسته‌بندی هزینه‌ها گفته شد — ضرورت دارد. اگر برنامه داشتن در هر موردی از هزینه‌ها ضرورت دارد، بکارگیری برنامه‌ریزی در هنگام افزایش درآمدهای خانواده از افزایش بی‌رویه هزینه‌های آن به دلیل افزایش درآمدها جلوگیری می‌کند. با توجه به روزانه و ضروری بودن مصرف برخی کالاها و خدمات و بلندمدت و غیرضروری بودن برخی دیگر، و بسته به دید خانواده و بویژه میزان درآمد و چگونگی به دست آوردن آن معیارهای مصرف خانواده شکل می‌گیرد. درآمد هر چه آسان‌تر و زیادتر به دست آید، ساده‌تر و تندتر می‌تواند صرف هزینه‌های غیرضروری، تجملی و حتی هوسبازانه شود. در عمل، این الگوها و معیارهای مصرفی خود را به صورت کالاها و خدماتی با ویژگیهای معین نشان می‌دهند و این خود به صورت امری ماندگار در ذهن افراد خانواده باقی می‌ماند و خانواده اگر به دلایلی نتواند بر این کالاها و خدمات دست یابد آن را به صورت خواسته‌ای خفته نگه می‌دارد، که به محض آماده شدن (افزایش درآمد) شرایط و امکان بروز یافتن، خواسته‌ی خود را

پدیدار می‌کند. تجربه نشان می‌دهد که افزایش هزینه‌ها و یا تغییر الگوهای مصرف در جهت افزایش، بسیار تند و ساده و با خشنودی همه‌ی افراد خانواده پذیرفته می‌شود، زیرا بر خواسته‌های خفته تکیه دارد. بالا رفتن از نردبان افزایش هزینه‌های خانواده و گزینش الگوهای جدید مصرف پرهزینه‌تر، به آسانی و تندی انجام می‌گیرد. اما متأسفانه در حالت وارونه آن یعنی در شرایط کاهش درآمد خانواده و ضرورت کاهش هزینه‌های آن، پایین آمدن از نردبان و یا پلکان هزینه‌ها بسیار کند و با احساس فشار و محرومیت بسیار و گاه با ایجاد آثاری ویرانگر بر روابط خانوادگی صورت می‌پذیرد. مدیریت بخردانه هزینه‌ها با توجه به پیش‌بینی درآمدها، برای جلوگیری از عدم تعادل‌های ناخوشایند، در شرایط افزایش درآمد، با توجه به برنامه‌ی تدوین شده قبلی، یا هزینه‌ها را بالا نمی‌برد و یا اندکی آن را افزایش می‌دهد.

۳-۴- دشواری کاهش هزینه‌ها

با توجه به اینکه هزینه‌های جاری یا کوتاه مدت و مصرفی به‌طور روزمره تکرار می‌شوند، مشکلترین بخش مدیریت هزینه‌ها، مربوط به این هزینه‌هاست. کاهش این هزینه‌ها پس از افزایش آن، بویژه هنگامی که مدت این افزایش زیاد باشد و کاملاً برای خانواده به‌صورت عادت درآمدی باشد، بسیار رنج‌آور است. برای نمونه در مورد هزینه‌های مصرفی، اگر مصرف گوشت در خانواده بیش از حد متعارف افزایش یابد در صورت ضرورت، بسیار مشکل بتوان مصرف آن را بدون احساس محرومیت کاهش داد.

مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌ها، علاوه بر داشتن برنامه‌ای برای هزینه‌های گوناگون، ایستادگی در برابر افزایش هزینه‌ها و بالا رفتن از نردبان هزینه‌ها را به‌دلیل دشواری کاهش آن، نیز لازم دارد. به‌عنوان نمونه اگر به‌جای خرید کفش از کارخانه‌های کفش ماشینی، اقدام به خرید کفش سفارشی و یا خارجی کنیم و هزینه‌ی خرید کفش را بالا ببریم، معمولاً با کمترین اعتراض از سوی اعضای خانواده روبرو می‌شویم، در حالی که اگر وارونه آن را بخواهیم انجام دهیم، با اعتراضی همه‌جانبه روبرو خواهیم شد. چون افزایش هزینه‌ها را به هر صورتی نشان موفقیت می‌دانیم و کاهش آن را به هر دلیل نشان شکست.

مدیریت هزینه‌های خانواده که برنامه‌ریزی و آینده‌نگری را همیشه در کنار هم دارد، با وجود افزایش درآمد خانواده و حتی پیش‌بینی تداوم آن، نمی‌تواند به یکباره الگوی مصرف پیشین را رها کرده، با شتابزدگی و زیر تأثیر دیگران و یا زیر تأثیر خواسته‌های خفته‌ی غیرموجه، الگوی مصرف جدیدی را بدون تحلیل، بررسی و ارزیابی بپذیرد. به این دلیل، دگرگونی در الگوی مصرف و افزایش

هزینه‌ها و معیارهای آن را می‌باید به‌کندی و با ژرف‌بینی انجام داد تا فرصت بررسی بیشتری وجود داشته باشد. به‌نظر می‌رسد مدیریت خانواده همانند مدیریت رویدادهای ناگهانی در سطح کلان و یا مدیریت تحریم‌های اقتصادی، کاهش هزینه‌ها را با تهیه برنامه‌ای سنجیده تمرین کرد. به‌عنوان مثال یک ماه هزینه‌های خانواده را مثلاً با یک دوم در آمد عادی و یا یک دوم هزینه هر ماه مدیریت نماید.

۴-۴- فزاینده‌گی هزینه‌ها

در مدیریت هزینه‌های خانواده به یک ویژگی دیگر هزینه‌ها باید توجه کرد و آن، فزاینده‌گی هزینه‌ها مانند افزایش سرعت در شیب لغزنده است. نیازهای مصرفی هر چه بیشتر و تندتر برآورده شوند، نیازهای گسترده‌تر و گران‌تری را به‌دنبال دارند.

ویژگی فزاینده‌گی میل به خرید و مصرف کالاها، شرایط روانی مناسبی را از نظر افزایش مصرف پدید می‌آورد. از یک سو فاصله‌ی خرید کالاها کاهش می‌یابد و مبلغ خرید افزایش و تصمیم‌گیری در خرید آسان‌تر می‌شود، و از سوی دیگر به‌دلیل عدم احساس خرسندی و رضایت مورد انتظار و یا زودگذری این احساس به‌دلیل سطحی بودنش، خرید جدیدتر، ضرورت می‌یابد. گسترش فهرست خواسته‌های مصرفی جدید، زیر تأثیر تبلیغات و یا زیر فشار هم‌چشمیها، سیر فزاینده‌ی پایان‌ناپذیر باورهای مصرفی جدید، سبب خرید و سپس مصرف آن می‌شود. گاه شرایط روانی نابخردانه، سرعت ایجاد باورهای مصرفی و خرید را آن‌چنان افزایش می‌دهد که دیگر وقت و فرصت کافی برای مصرف کالاها و خدمات خریداری شده برای فرد و خانواده‌ی وی باقی نمی‌گذارد. این پدیده را که برخی «اعتیاد به مصرف» یا «پرستش مصرف» نامیده‌اند^۱، در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی جهان رواج عام دارد و در کشورهای جهان سوم و از جمله در ایران تنها ده تا بیست درصد از خانواده‌ها در این مرحله از مصرف هستند. گرچه این مسئله مربوط به خانواده‌های کم‌درآمد نیست، ولی شناخت آن، سرانجام رشد مصرف، پوچی و بی‌معنایی آن را نمایان می‌سازد. در این گام از مصرف، الگوی مصرف مانند بازی کودکان نمایان می‌شود، زیرا یک انسان بالغ چگونه ممکن است، بدون توجه به امکان مصرف کالا، کالا خریداری کند؟

مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های خانواده با توجه به فزاینده‌گی هزینه‌ها، تصمیم‌گیری در مورد هزینه‌ها را باید به‌گونه‌ای انجام دهد، که تعادل مالی و روانی خانواده در بلندمدت نیز ادامه یابد. این ویژگی هزینه‌های مصرفی خانواده در صورت مهار نشدن و هدایت نشدن آن در بستری آرام، همانگونه

۱- «بنام زندگی»، اریک فروم، برگردان اکبر تبریزی، انتشارات مروارید، چاپ یکم، تهران ۱۳۶۷، صفحه ۳۳ و ۳۴

که گفته شد، در نهایت هدف زندگی فردی و خانوادگی را زیر تأثیر قرار می‌دهد و انسان در خدمت مصرف و هزینه‌های آن قرار می‌گیرد. در اثر تکرار چنین الگوی مصرفی، اثرهای جنبی آن‌گاه خود به عامل اصلی بدل می‌شود و از چارچوب هزینه‌ها و مصرف خانواده می‌گذرد، زیرا مدیریت خردمندانه در آن دیگر نقشی ندارد.

۴-۵- ارتباط مصرف کالاها با هم

مصرف برخی از کالاها و خدمات ویژگی چسبندگی و وابستگی به مصرف دیگر کالاها و خدمات را دارد. این‌گونه کالاها و خدمات، گرچه خود به تنهایی یک کالا و یا خدمت به‌شمار می‌آیند ولی مصرف مجموعه‌ای از کالاها و خدمات را به دنبال خود دارند. در چنین وضعی تصمیم‌گیری در مورد مصرف کالاها و خدمات مزبور، تنها به خود آنها خلاصه نمی‌شود، بلکه باید مجموعه‌ی پیوسته به آن را برای تصمیم‌گیری بخردانه در مدیریت هزینه‌ها، مورد توجه قرار داد. برای نمونه داشتن اتومبیل، انتخاب محل سکونت و یا خرید یک خانه‌ی بزرگ و...، تنها به خود آنها و هزینه‌های خرید آنها محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای از هزینه‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی را به ناچار به دنبال خود خواهد داشت. تفاوت فرهنگ‌ها در مناطق مختلف شهری و روستایی الگوهای متفاوت رفتاری و مصرفی را به دنبال دارد.

مدیریت بخردانه هزینه‌های خانواده، ناگزیر از به حساب آوردن مجموعه‌ی این هزینه‌هاست و نه تنها توجه به هزینه‌ی یک کالا و خدمت جدا شده از مجموعه‌ی وابسته و چسبیده به آنها.

۴-۶- ضرورت استقلال نسبی هزینه‌ها نسبت به درآمدها

درباره‌ی آنچه که مربوط به افزایش هزینه‌ها زیر تأثیر افزایش درآمدها گفته شد این نکته را نیز می‌توان گفت، که همه درآمدها از نظر تداوم، دارای شرایط یکسانی نیستند. برخی درآمدهای به‌دست آمده تکرار شدنی نیستند و یا تکرار آنها در آینده پیش‌بینی پذیر نیست و یا به‌طور منظم از لحاظ زمانی و از لحاظ میزان آن، قابل تکرار نیستند. به همین دلیل، اگر هزینه‌های خانواده‌ی خود را با این‌گونه درآمدها هماهنگ سازیم، برهم خوردن تعادل مالی خانواده قطعی خواهد بود. البته به دلیل پیش‌بینی‌ناپذیری درآمدهای استثنایی مزبور، هزینه‌های روزمره‌ی خانواده خود به خود نمی‌تواند از آن محل انجام گیرد؛ ولی ممکن است خریدهایی با آن درآمدها صورت گیرد که الگوی مصرف موجود خانواده را زیر سؤال برد. در مورد این‌گونه هزینه‌ها، مدیریت بخردانه هزینه‌های خانواده، حکم می‌کند

که این درآمدها صرف هزینه‌های روزمره خانواده نشوند، بلکه در صورتی که نیاز کاملاً ضروری برای مصرف آنها وجود ندارد، این درآمدها یا به شکلهای مختلف پس انداز شوند و یا به مصرف هزینه‌های استثنایی که در زندگی روزمره تکرار نمی‌شوند، برسند. البته این هزینه‌های استثنایی هم باید ضروری باشند و نه تفننی و تجملی و گر نه الگوی مصرف خانواده را زیر تأثیر منفی قرار می‌دهند. نمونه‌های بارز رعایت نکردن چگونگی استفاده از درآمدهای اتفاقی یا استثنایی را می‌توان در استفاده نابجا از ارث مشاهده کرد، که بسیاری به دلیل باد آورده بودن این درآمد و رنج نبردن برای به دست آوردن آن، نه تنها آن را به آسانی و به سرعت به باد می‌دهند، بلکه گاه با بد عادت شدن در اثر مصرف این درآمدها، خانواده دچار مشکلات زیادی در هماهنگ کردن بعدی خود، با درآمد واقعی و همیشگی‌اش می‌شود.

۷-۴- هزینه اندک برای پرهیز از هزینه زیاد

گاه موردهایی پیش می‌آید که برای خودداری از هزینه‌ای بالا که درآمد خانواده تاب تحمل آن را ندارد، می‌باید حتی هزینه‌ای غیرضروری را انجام داد. می‌توان با هزینه‌ی بسیار کمتری تشنگی مربوط به تقاضای مصرف کالا و خدمت گران حاد شده را کاهش داد و یا برطرف کرد. مثلاً می‌توان مسافرت چند شبانه‌روزی به نقطه‌ای دور را با مسافرتی یک‌روزه، جایگزین کرد و یا جشن عروسی خارج از توان مالی را به میهمانی کوچکی تبدیل کرد و تفاوت آن را صرف پس انداز کرد و یا برای رهن کردن خانه، به کار گرفت.

مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های خانواده با توضیح مسأله و قانع کردن اعضای خانواده، باید این جایگزینیها را انجام دهد، و گر نه با ایستادگی آنان روبرو می‌شود و گاه مجبور به تحمل هر دو هزینه‌ی مزبور می‌گردد. فراهم کردن زمینه‌ی لازم برای تصمیم‌گیریهای بخردانه در مورد هزینه‌ها، از جمله جایگزینی هزینه‌ها با هم، نه تنها تربیت و پرورش منطقی فرزندان را نیاز دارد، بلکه به تفاهم زن و شوهر در این مورد و پذیرش درآمد معمولی خانواده به عنوان یک اصل، برای انجام هزینه‌ها در چارچوب آن نیز نیازمند است. باید توجه داشت معمولاً فرزندان زیرکانه از تفاوت نظر پدر و مادر برای پیش برد خواسته‌های خویش که گاه کاملاً با منافع خانواده در تضاد است استفاده می‌کنند، بنابراین گفتگوی پدر و مادر حتماً باید بدون حضور فرزندان (هرچند کوچک و خردسال) انجام گیرد.

۸-۴- پس انداز و کمک هزینه‌های ضروری

در مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های خانواده، باید درصدی را به پس انداز تک تک افراد خانواده

و بویژه پدر و مادر اختصاص داد و مبالغی را نیز صرف کمک و بخشش به دیگران کرد. البته هر چه خانواده کم درآمدتر باشد، مسلماً تحقق این دو مشکل تر است؛ ولی در هر شرایطی باید بتوان هر چند مبلغ ناچیزی را به این امور اختصاص داد. درباره‌ی پس انداز و ضرورت آن به نظر می‌آید بحثی نیست؛ زیرا بدون پس انداز، خانواده تاب تحمل هزینه‌های اتفاقی، ناگهانی و ضروری را ندارد و هر چه میزان پس انداز به این گونه هزینه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر نزدیک‌تر باشد امنیت خاطر بیشتری برای خانواده پدید می‌آورد. افزون بر تأمین هزینه‌های ناگهانی، همانگونه که پیش از این گفته شد، پس انداز نیازهای بلندمدت را نیز برطرف می‌سازد، نیازهایی که برطرف کردن آنها هزینه‌هایی را می‌طلبد که فراتر از درآمد ماهانه‌ی خانواده است.

شاید بکارگیری پس انداز به منظور بخشش و کمک، آن هم از سوی خانواده‌های کم درآمد و حتی فقیر و ندار، در چارچوب مدیریت هزینه‌های خانواده شگفت‌انگیز جلوه کند، ولی این هزینه‌ها نیازهای معنوی و کیفی را برطرف می‌سازند، که برای سلامت خانواده ضرورت دارد.

مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های خانواده با پرداخت بخشی از درآمد خانواده به دیگران به عنوان کمک، افزون بر آنچه که از نظر رفع نیازهای معنوی انسان گفته شد، به اعضای خانواده آموزش می‌دهد، که نیازمندتر از آنان نیز وجود دارد، و وضع مالی خانواده می‌تواند بدتر از آنچه که هست نیز باشد. چنین نگرشی می‌تواند کمک مؤثری برای مدیریت خانواده در تصمیم‌گیری بخردانه هزینه‌ها باشد.

۹-۴- یادداشت هزینه‌ها ابزار اصلی مدیریت هزینه‌ها

مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های خانواده، افزون بر برنامه‌ریزی و پیش‌نگری و هماهنگی خواسته‌ها با امکانات (مادی و غیرمادی)، پس از انجام هزینه‌های مصرفی، تجربه‌آموزی از آن را نیز با استفاده از بازخورد، مورد توجه قرار می‌دهد. از این نظر نوشتن روزانه‌ی هزینه‌ها و جمع هزینه‌های روزانه، هفتگی، ماهانه و سالانه، افزون بر مشخص کردن میزان هزینه‌های انجام شده، امکان تحلیل و بررسی خردمندانه آنها را فراهم می‌سازد. اینکه بیشترین هزینه‌ها مربوط به خرید کدام کالا و خدمت بوده است و اینکه این هزینه‌ها تا چه اندازه ضروری و صرف نظر ناکردنی و یا کاهش‌ناپذیر بوده‌اند، و آثار آنها بر بودجه خانواده تا چه اندازه بوده است و بکارگیری دیگر سنج‌های لازم برای تحلیل هزینه‌ها، همه در صورت نوشتن هزینه‌ها، ممکن می‌گردد. چنین برخوردی با نتیجه‌ی هزینه‌ها افزون بر ارزشیابی هزینه‌های انجام شده با توجه به برنامه‌ی قبلی هزینه‌ها، امکان پیش‌بینی درست‌تر و برنامه‌ریزی بهتر

هزینه‌های خانواده را نیز در آینده فراهم می‌سازد. البته هرگونه اصلاح و بازنگری در برنامه‌های پیشین که خود نیازمند نوشتن هزینه‌های خانواده می‌باشد تحلیل توأم با نقد آنها را لازم دارد. بررسی هزینه‌های انجام شده و نوشته شده، امکان نرمش‌پذیری در مدیریت هزینه‌ها را برای آینده با حداقل فشار به خانواده و با حداقل احساس محرومیت از مصرف کالاها و خدمات ضروری فراهم می‌سازد. سنجیدن نتیجه‌ی هزینه‌های انجام شده‌ی خانواده با برنامه و هدف‌های از پیش تعیین شده نیز، با یادداشت برداری هزینه‌ها ممکن می‌گردد.

برای نمونه با یادداشت هزینه‌ها و ارزیابی هفتگی، ماهانه و سالانه‌ی آنها آشکار می‌شود که مثلاً خانواده در ماه یا سال چه اندازه پول بابت حمل و نقل، آموزش، خوراک و... پرداخته است. پس از این گام، کوشش در پاسخ دادن به این پرسش به عمل می‌آید که آیا نمی‌توان کیفیت و کمیت لازم را، از راه‌های کم‌هزینه‌تر برای رفع نیازمندیهای مزبور تأمین کرد. یا اینکه آیا نمی‌شود مثلاً با کاهش هزینه‌های رفت و آمد، هزینه‌های خوراک را (اگر دچار کمبود است) بهبود بخشید و یا با بهبود بهداشت و خوراک و انجام ورزش، نرمش و اصلاح ساعت‌های خواب، هزینه‌های درمان را کاهش داد. یا هزینه‌های میهمانی را آیا نمی‌توان با حذف شام و یا میوه و خوراک و نوشیدنی گران‌قیمت، کاهش داد. یا تعداد میهمانیها و یا مهمانها را کاهش داد و یا برخی از میهمانی‌ها را که پرتکلف‌تر و هم‌چشمی در آنها بیشتر است حذف کرد و صرفه‌جویی ناشی از آن را به بهبود آموزش اختصاص داد و یا برای انجام فلان هزینه‌ی ضروری ولی گران‌قیمت خانواده، پس‌انداز کرد؟ گفتنی است که نوشتن تنها ابزار شناخت هزینه‌های انجام شده و تحلیل آن‌ها نیست بلکه ابزاری است که در همه‌ی بخش‌های مدیریت خانواده کاربرد دارد. به‌عنوان نمونه پس از تعیین هدفهای هزینه‌ای خانواده یادداشت کردن آن‌ها سبب می‌شود که همیشه تصمیم قابل مشاهده باشد و هم‌چنین یادداشت کردن اختیار و مسئولیتهای هر یک از اعضای خانواده در مدیریت خانواده و هزینه‌ها مفید بوده و مانع بازنگری مجدد خواهد بود.

۱۰-۴- هزینه‌های مسکن

یکی از مهمترین هزینه‌های هر خانواده، هزینه‌های مربوط به خرید خانه است که پیش از خرید خانه، فراهم کردن امکان آن، به میزان اجاره بهای پرداختی بستگی دارد. پس از خرید خانه نیز پرداخت قسطهای اصل و سود وام دریافتی، تأثیر مستقیمی بر هزینه‌های خانواده می‌گذارد. البته فشار وارده به درآمد خانواده هم در پرداخت اجاره ماهانه و هم در پرداخت قسطهای بدهی، بستگی به میزان آنها در مقایسه با میزان درآمد ماهانه خانواده دارد.

نخستین نکته‌ی در خور توجه این است که، به نسبت بالاتر بودن هزینه‌ی اجاره خانه در مقایسه با درآمد خانواده، به دلیل کاهش پس انداز خانواده و یا حذف آن، صاحب خانه شدن دسترس ناپذیرتر می‌شود. واقعیت هزینه‌های اجاره بهای خانه نشان می‌دهد، که محل خانه و مساحت آن و مصالح ساختمانی، نوساز و یا قدیمی بودن آن در اجاره بهای خانه تأثیر می‌گذارد. مدیریت بهینه هزینه‌های خانواده، با آگاهی از اینکه تنها راه خانه‌دار شدن پس انداز است و برای امکان پذیر شدن پس انداز باید اجاره بها اندک باشد، ناگزیر خانه‌ای اجاره می‌کند، که بهای اجاره‌ی آن اندک است.

مدیریت بهینه‌ی هزینه‌های خانواده به دلیل تفاوت در تأثیرگذاری، به نکته‌های بیشتری در خرید خانه نسبت به اجاره‌ی خانه، توجه می‌کند. اشتباه در انتخاب محل خانه، اندازه‌ی خانه و اجاره بهای آن، درباره‌ی خانه اجاره‌ای با سادگی بیشتری می‌تواند جبران شود، در حالی که چنین اشتباه‌هایی در خرید خانه به سادگی قابل جبران نیست و اصلاح اشتباه، هزینه‌های زیادی را بر خانواده تحمیل می‌کند. گرچه هم در مورد اجاره خانه و هم خرید آن می‌توان اشتباهها را جبران کرد، ولی گاه جابجایی نمی‌تواند، بدون آثار منفی انجام گیرد. گذشته از هزینه‌های مادی جابجایی، آسیبهای روانی در اثر جابجایی به افراد خانواده وارد می‌شود، که گاه جبران ناپذیر است

نکته دیگر در جابجایی به دلیل ایجاد دوستی نسبت به محیط زیست و محل سکونت، ایستادگی در برابر جابجایی از سوی اعضای خانواده است. بویژه اگر سن فرزندان بالا باشد به سادگی نمی‌توان رضایت اعضای خانواده را به سکونت در محله‌ای دیگر بویژه در خانه‌ای کوچکتر و قدیمی‌سازتر، جلب کرد. به این عامل بازدارنده‌ی جابجایی، خو گرفتن اعضای خانواده به معیارها و روابط اجتماعی محل سکونت و سطح توقع متناسب آن را نیز باید افزود، که روی هم در اثر جابجایی، فشار روانی بسیاری بر خانواده وارد می‌کنند، که گاه جبران ناپذیر می‌شود.

۱۱-۴- هزینه‌های ازدواج

از هزینه‌هایی که با وجود تکرار نشدشان، بر همه‌ی زندگی خانوادگی تأثیر می‌گذارد، گزینش همسر و هزینه‌های ازدواج است. گزینش همسر از همان آغاز، با توجه به الگوهای مصرف خانواده‌ی همسر و میزان ثروت آن از راه تأثیرگذاری آنها در الگوها (سنجه‌ها)ی مصرف‌مان به‌طور ذهنی و عینی بر چگونگی هزینه‌های خانواده اثر می‌گذارد. البته در شرایط اجتماعی کنونی لازمه‌ی داشتن الگوی مصرف تجملی، داشتن ثروت نیست. بسیاری از جوانانی را که در خانواده‌های کارمندی و کارگری کم‌درآمد پرورش یافته‌اند می‌توان یافت که دارای الگوی مصرف غیرمنطقی و زیادخواهانه نسبت به

درآمد و الگوی مصرف خانوادگی خودشان می‌باشند. اینان با وجود دست نیافتنی بودن الگوی مصرف و خواسته‌های مصرفی‌شان به‌طور عینی، از نظر ذهنی سخت به آنها باور دارند و در مقایسه‌ی این الگوها با زندگی واقعی مصرفی خویش، همیشه ناخرسندی و ناخشنودی خود را، گاه تا حد بی‌زاری از وضع موجود ابراز می‌کنند. و این باور سبب می‌شود تا به بهانه‌ی کم بودن مزد و حقوق کار از انجام کار درست بگریزند.

اگر دقت در گزینش محل سکونت و کاهش رفت و آمد با همسایه، دوستان و خویشانی که اثر منفی بر تعادل مالی خانواده می‌گذارند، راهکاری بخردانه و از روی ناچاری است، گزینش همسر بویژه در برخی از خانواده‌های زوجین که دخالت‌هایی در زندگی خانواده‌ی تازه تأسیس می‌کنند، تأثیری سرنوشت‌ساز، در چگونگی هزینه‌های خانواده و الگوی مصرف آن خواهد داشت.

اگر هزینه‌های مراسم ازدواج، متناسب با پس‌انداز قبلی و آن هم کاملاً پیش‌بینی شده برای این مورد نباشد، رسم زیبا و خاطره‌انگیز جشن ازدواج، می‌تواند مدتها خانواده را از نظر مالی فلج سازد. در گذشته که رسم دلنشین تأمین همه هزینه‌ها، به اضافی سرمایه‌ای برای خانواده‌ی نوپا از سوی میهمانان برقرار بود، نه تنها به درازا کشیدن زمان جشن عروسی (۳ تا ۷ شبانه‌روز)، بلکه تعداد زیاد دعوت‌شدگان نیز آسیبی به اقتصاد خانواده‌ی در حال تشکیل نمی‌رساند. ولی پس از اینکه این گونه رسمها از بین رفت و هدیه‌ی جنسی متداول شد، دیگر به هیچ وسیله‌ای جبران هزینه‌های عروسی، جز از محل درآمد و پس‌انداز داماد ممکن نیست. برخی اوقات بزرگترها، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، هزینه‌های عروسی سنگینی را بر زوج جوان تحمیل می‌کنند که تا چندین سال خانواده نوپا مجبور به بازپرداخت اقساط وام گرفته شده برای عروسی مزبور و بهره آن می‌شود. در این صورت حکمت وجودی این رسم زیر پرسش قرار می‌گیرد و هدفهای جشن ازدواج کاملاً دگرگون می‌شود.

به نظر می‌رسد که در این مورد (جشن ازدواج و خریدهای آن) باید برنامه‌ای سنجیده و متناسب با امکانات خانواده داشت. ضمن برگزاری رسمهای زیبای مربوط به ازدواج، می‌توان آنها را به سادگی برگزار کرد و تقلید و هم‌چشمی را به حداقل ممکن رساند. الگوبرداری از خانواده‌های ثروتمند، که گاه با کاری اندک و یا حتی بدون کار کردن می‌توانند درآمدهای هنگفت به دست آورند و انجام هزینه‌های ازدواج همانند هزینه‌های دیگر خانواده برایشان نوعی سرگرمی و معنی پیدا کردن زندگی و احساس شخصیت است، برای خانواده‌های کم‌درآمد و ندار که اکثریت افراد جامعه را تشکیل می‌دهند، گاه نابودکننده است.

در این باره می‌توان به ضرورت هماهنگی آنچه در مدیریت بخردانه هزینه‌ها وجود دارد، با تأمین

نیازهای روانی و انسانی خانواده در انجام جشن عروسی اشاره کرد. رفتار بخردانه‌ی مصرفی و رفتار بخردانه برای کل زندگی خانواده که هر دو مدیریت ویژه خود را می‌طلبند، باید با هم هماهنگ شوند و یکی را نمی‌توان فدای آن دیگری کرد. به همین دلیل، مدیریت بخردانه‌ی زندگی ایجاب می‌کند که دو گونه مدیریت اقتصادی و عاطفی به گونه‌ای بهینه با هم ترکیب شوند. ضمن واقع‌بینی در انجام هزینه‌ها، باید به این پرسش نیز پاسخ داد، که چگونه می‌توان احساسات، عواطف خانواده را نیز در حد مطلوب رعایت و تأمین کرد؟ یکسونگری، از یک طرف، خانواده را از داشتن روابط مهرآمیز با خود و دیگران محروم می‌کند و از طرف دیگر، با نبود برنامه انجام هزینه‌های مربوط به این روابط، نابسامانیهای مالی شدیدی بر اقتصاد خانواده وارد می‌سازد، که گاه به بهای شرافت و یا زندگی نان‌آور خانواده و حتی به‌بهای از هم گسیختن روابط خانوادگی تمام می‌شود. برای جلوگیری از چنین سرنوشتی برای خانواده‌ی نوپا، دختر و پسر پیش از ازدواج ناچار به هم آهنگی با هم و مهمتر از آن گفتگو در فضای مناسب با خویشان و بویژه با پدر و مادر خود برای جلب موافقت آنان هستند، طراحی و فرایندی که هم رضایت زوج جوان را در نظر بگیرد و هم چنین امکان تأمین هزینه‌ی آن باشد نیازمند مدیریتی است که نرمش‌پذیر، آرام و بردبار، قاطع و آگاه به واقعیت‌ها و معتقد به امکان تفاهم باشد.

۱۲-۴- هزینه‌های سوگواری

گرچه برگزاری مراسم سوگواری تأثیر تعیین‌کننده‌ای در کاهش درد و رنج از دست دادن عزیزان دارد؛ ولی رعایت نکردن برخی نکات ممکن است برگزاری این مراسم را به‌صورت یکی از مشکلات خانواده درآورد. برخلاف گذشته که این مراسم به‌سادگی برگزار می‌شد، اکنون به تقلید از خانواده‌های بولداری، هزینه‌های سوگواری گاه بیش از هزینه‌های ازدواج بر دوش خانواده‌های کم‌درآمد سنگینی می‌کند. مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌ها، پیش‌بینی هزینه‌های سوگواری و نظارت بر آن را (در صورت واقع شدن)، می‌طلبد. سپردن امور برگزاری مراسم سوگواری به فردی که بتواند در چارچوب تعیین شده و متناسب با درآمد خانواده و به دور از هیجانهایی که در این زمانها پیش می‌آید، از عهده‌ی انجام هزینه‌های آن برآید، به‌نظر می‌رسد یکی از راههای پرهیز از زیاده‌روی است. البته گاه موردهایی پیش می‌آید که چنین فردی با سوءاستفاده از درد و رنج نزدیکان فوت شده، سنگین‌ترین هزینه‌ها را بر خانواده‌ی عزادار تحمیل می‌کند. مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های سوگواری از دید دیگری نیز مطرح است. در گذشته به‌وسیله خیرات دادن و نماز و روزه خریدن برای فوت شده هزینه‌های سوگواری، خانواده‌های کم‌درآمد را دربر می‌گرفت و به آنان یاری می‌رساند؛ این سنت می‌تواند با متنوع شدن،

تقویت شود. گاهی در خانواده‌های سوگوار بویژه افراد کم درآمد، تعهد به پذیرایی از میهمانان شبانه‌روزی با توجه به تألمات روحی افراد سوگوار، ضمن تحمیل دشواری پذیرایی، خانوار را با مشکل هزینه‌های غیرقابل تأمین مواجه می‌کند که در آینده جبران این خسارت اندوه وارده را به خانواده‌ی سوگوار دوچندان خواهد کرد.

۱۳-۴- هزینه‌ی دید و بازدیدها

هزینه دید و بازدیدهای خانوادگی نیز با توجه به سنتهای زیبای ما، در صورتی که بسادگی برگزار نشود و بدتر از آن، اگر اجرای این سنتها خود به فضای پر از رقابت تبدیل شود، از هزینه‌های برهم زنده‌ی تعادل اقتصاد خانواده است. مهمانی دادن، دید و بازدید با خویشان، نزدیکان، دوستان و همسایه‌ها، یکی از شیوه‌های دلنشین روابط انسانی است که معنی زندگی و بودن می‌تواند از آن برخیزد و دایره روابط مهرآمیز را از محدوده‌ی خانواده کوچک (پدر و مادر و فرزندان) به میدانهای گسترده‌تری انتقال دهد. ولی همین رسم زیبا و دلنشین می‌تواند به میدان رقابتها و هم‌چشمیها، وقت‌گذرانی به بدترین شیوه‌ی آن، بدآموزی و اهرم فشار خردکننده‌ای بر مدیریت بخردانه هزینه‌های خانواده بدل شود. گاه به رخ کشیدن ثروت و سطح بالای هزینه‌ها با گفتار و کلام همراه نیست، برعکس شاید ریاکارانه در گفتار، تجمل پرستی نفی شود، ولی در عمل، زندگی چنین خانواده‌هایی خود ابزارهایی برای اعمال نظر هستند. این تأثیر منفی بویژه در شرایطی که زن و شوهر، در مورد الگوها و سنجه‌های مصرف، از اتفاق نظر برخوردار نیستند، می‌تواند برای وضع مالی خانواده ویرانگرتر باشد و تأثیر بسیار منفی روی خواسته‌ها و رفتار فرزندان بگذارد. گاه برای نزدیک کردن هزینه‌ی تهیه میوه و غذا در یک میهمانی نسبت به سطح خانواده‌ای که قبلاً مهمانشان بوده‌ایم، خانواده به تحمل فشاری توان فرسا از نظر تأمین هزینه‌های آن دچار می‌شود. و یا احساس سرشکستگی از ناتوانی تدارک میهمانی «مناسب» بروز می‌کند که دیگر تنها پدر و مادر را دربر نمی‌گیرد، بلکه فرزندان عقل‌رس را هم زیر تأثیر منفی خود قرار می‌دهد. در چنین شرایطی کاهش دید و بازدیدهای این‌چنانی و یا قطع آنها رخ می‌دهد. در حالی که می‌توان میهمانی ناهار و یا شام را با پذیرایی عصرانه جابجا نمود.

در همین رابطه نکته دیگری را نیز می‌توان طرح کرد و آن، خودداری از وارد کردن فشار مالی بر دیگر خانواده‌هاست. اگر مدیریت بخردانه‌ی هر خانواده، سطح هزینه معینی را با توجه به درآمدهای هر خانواده، تعداد فرزندان، سن آنان و... تجویز می‌کند، به همین دلیل توجه به سطح درآمدهای

خانواده‌هایی که با آنها در دید و بازدید هستیم، از نظر خودداری از وارد کردن فشار مالی بر آنان و یا خجالت‌زده کردن آنان با هزینه‌های مصرفی خویش و از جمله هزینه میهمانی که می‌دهیم، بخش دیگری از مدیریت بخردانه اقتصاد خانواده به‌شمار می‌آید. در مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های دید و بازدیدها، با توجه به اینکه هدف توسعه‌ی روابط انسانی به‌ویژه، با خویشان نزدیک می‌باشد، اجتناب از خودنمایی و به‌رخ کشیدن امکانات خانواده، ضروری است.

۱۴-۴- مسئول مدیریت هزینه‌های خانواده کیست؟

نخستین نکته‌ای را که می‌توان با توجه به آنچه که در مدیریت خانواده ارائه شد، مطرح کرد توأم بودن اختیار و مسئولیت در مورد هزینه‌های خانواده است. اگر تقسیم کار و اختیارات در خانواده به‌گونه‌ای باشد که بدون احساس مسئولیت همه اعضای خانواده به هزینه کردن بپردازند و یا به مصرف بیندیشند و تأمین همه این هزینه‌ها را از نان‌آور و یا نان‌آوران خانواده توقع داشته باشند، و یا فضای روانی در خانواده به‌گونه‌ای پدیدار شود که نان‌آور و یا نان‌آوران خانواده، خود اینگونه بیندیشند، افزون بر وجود بی‌عدالتی، مهمترین اصل مدیریت که اختیار همراه با مسئولیت می‌باشد، پایمال شده است. تقسیم کار بین زن و شوهر که اولی به انجام هزینه‌های خانواده و دومی به تأمین درآمد برای خانواده بپردازند، نمی‌تواند مانع اجرای این اصل اساسی مدیریت شود که اختیار همراه با پذیرش مسئولیت است، وگرنه خودکامگی ستمگرانه‌ای در خانه برپا می‌شود، که در اثر آن روابط پرمهر خانوادگی از میان می‌رود. اگر خرید بوسیله خانم خانواده انجام می‌شود، باید احساس مسئولیت شایسته‌ای در وی وجود داشته باشد، وگرنه فشاری توان فرسا بر نان‌آور خانواده وارد می‌شود. در چنین وضعیتی برای افزایش بیشتر درآمد و هماهنگ کردن بیشتر آن با هزینه‌ها، هزینه‌هایی که خود به خود هیچگاه محدود نمی‌شوند و سقفی ندارند، فشار جان‌فرسایی بر نان‌آور خانواده وارد می‌شود، که افزون بر توجیه‌ناپذیر بودن، تداوم‌ناپذیر نیز می‌باشد. در چنین شرایطی یا نان‌آور خانواده زیر فشار کار زیاد خیلی زود از پا در می‌آید و یا به فساد کشیده می‌شود، و یا زندگی او، برکنار از شادی خواهد بود و چون باری سنگین به سختی به دوش می‌کشد و رفتاری ستیزه‌جویانه با همه، از جمله با اعضای خانواده خواهد داشت. چنین رفتاری، بدآموزی و برانگیزی نیز برای فرزندان به همراه دارد و یکی از آن موردها عادی به‌شمار آوردن ستمگری خواهد بود، بدین معنی که می‌توان خواسته‌هایی دم‌افزا داشت و فرد و یا افرادی را واداشت که هزینه‌های آنها را بپردازند.

افزون بر ضرورت وجود اختیار همراه با مسئولیت، و این که سرانجام نان‌آور خانواده از نظر

هزینه‌ها، باید حرف آخر را بزند برای خودداری از اعمال روشهای خودکامه، که ناهنجاریهای قابل ملاحظه‌ای را در روابط خانوادگی پدید می‌آورد، نان‌آور خانواده، باید توجیه لازم را برای رفتار مصرفی خویش ارائه دهد و به همین دلیل، وی ناگزیر از داشتن اطلاعات و شناخت بیشتر درباره‌ی اقتصاد خانواده و هزینه‌های آن و بویژه الگوی مصرف و سنجه‌های آن می‌باشد. گرچه گفته شد که حرف آخر درباره‌ی هزینه‌ها را نان‌آور خانواده باید بزند، ولی دو نکته در این باره گفتنی است: نخست آنکه ممکن است حرف آخر را نان‌آور خانواده بزند، ولی در فضایی که پیش از آن ایجاد شده، وی ناگزیر از تأیید هزینه‌ی معین و یا الگوی مصرف معین شود، که با سنجه‌های مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌ها هماهنگی نداشته باشد. برای نمونه در برخی خانواده‌ها همسر با مقایسه‌ی زندگی خود با نزدیکان پولدار و یا آنان که در وضع مالی بهتری هستند، نخست به‌طور غیرمستقیم نان‌آور خانواده را از اینکه نمی‌تواند چنان هزینه‌هایی را برآورده سازد، شرمده، مدیون و تحقیر می‌کند و سپس با فروکش کردن ایستادگی نان‌آور خانواده، نظر خود را بر وی تحمیل می‌کند. دوم با توجه به اینکه یکی از مهمترین هدفهای هر خانواده، پدید آوردن و یا تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری در یکایک افراد خانواده می‌باشد. هر چند ایجاد روحیه مسئولیت‌پذیری در سنجش با داشتن اختیار بدون مسئولیت، کاری سخت است، بویژه در زمان حاضر که کودکان نیز، خود را اختیاردار پدر و مادر می‌دانند. از راه همراه کردن اختیار هزینه کردن با احساس مسئولیت کردن، مسئولیت‌پذیری در خانواده را می‌توان افزایش داد. آموختن مسئولیت‌پذیری از کودکی نخست در امور غیر هزینه‌ای آغاز می‌شود و با رشد کودک به چگونگی رفع نیازهای وی و خرید از سوی او کشیده می‌شود و به نسبت افزایش مسئولیت‌پذیری اختیار بیشتری به او داده می‌شود.

مدیریت بخردانه هزینه‌ها، بیش از اختیار، بر مسئولیت تأکید دارد و در چنین وضعی همه‌ی اعضای خانواده با برخوردی مسئولانه می‌باید برآوردن نیازهای مصرفی خود و خانواده را مطرح سازند. همه افراد خانواده، بویژه آنان که از لحاظ سنی بزرگتر و از نظر آگاهیهای فردی و اجتماعی در وضع بالاتری هستند، می‌باید در برابر کمبودهای مادی و امکانشای مناسب‌تری نشان دهند. ضمن اینکه همه اعضای خانواده حتی کودکان، باید از محدودیتهای درآمد خانواده و از تفاوت درآمد خانواده‌ها آگاه باشند تا بتوانند خواسته‌های خود را در چارچوب وضع مشخص خانواده خود مطرح سازند و گر نه، تنها خواسته‌های خود را مطرح کردن و به‌طور همگانی تأمین آن را از نان‌آور خانواده به هر بهایی خواستن، افزون بر غیرمنطقی بودن از نظر مدیریت بخردانه هزینه‌ها، ناجوانمردانه و ادامه‌ناپذیر است. در مدیریت بخردانه هزینه‌های خانواده و الگوی مصرف آن، از یک سو آن کس که درآمد

خانواده را تأمین می‌کند و یا با کار خویش هزینه‌های خانواده را کاهش می‌دهد (خانم خانه نیز در عمل با کار خویش در خانه و تبدیل مواد خام به خوراک و ارائه‌ی خدمات و از همه مهمتر ارائه‌ی رفتاری پرمهر با شوهر و فرزندان، به‌طور غیرمستقیم نان‌آوری می‌کند) باید حرف آخر را در مورد هزینه‌ها بزند. از سوی دیگر، اگر همه اعضای خانواده در مورد الگوی مصرف و چگونگی هزینه کردن به گونه‌ای به توافق نرسند، برآیند ناخوشنودی اعضای خانواده خواهد بود، گرچه ممکن است سرانجام نظر آنان نیز تأمین شده باشد. از این نظر نان‌آور خانواده باید به کمک همسر و با بزرگ شدن نخستین فرزند به کمک وی، ضمن مسئولیت‌پذیر بار آوردن فرزندان، با ارائه دلایل خود، خردمندانه بودن تصمیم‌گیریهای خود را از نظر هزینه‌ها در چارچوب منافع کوتاه و بلندمدت خانواده و منافع ملی، موافقت آشکار و پنهان همه، بویژه موافقت همسر خود را به‌دست آورد. برای آسانی این آموزش‌ها می‌توان تجربه‌های گذشته‌ی خانواده در این باره را مورد بررسی قرار داد و مشارکت همگان را در گفتگو جلب کرد.

اینکه نان‌آور خانواده باید اختیار هزینه‌ها و چند و چون آنها را، به‌دلیل مسئولیتی که در برابر خانواده از راه تأمین درآمد آن دارد، در دست داشته باشد، به این معنی نیست که در هر هزینه‌ای، چنین اختیاری را به کار گیرد، بلکه منظور اعمال مدیریتی کلی بر هزینه‌هاست. افزون بر غیرقابل اجرا بودن دخالت نان‌آور خانواده در انجام هر هزینه‌ای، غیرمنطقی بودن اجرای این روش نیز مطرح است. دخالت در جهت‌گیری الگوی مصرف خانواده، در انجام هزینه‌های عمده و در هزینه‌هایی که اندک هستند ولی بسیار تکرارشدنی و در نتیجه بر حرکت مادی خانواده تأثیر گذارند، آن هم نه دخالتی فرمانروایانه بلکه دخالتی عمدتاً آموزشی، ارشادی و دلسوزانه و جلب‌کننده مورد نظر است.

جلب موافقت اعضای خانواده برای چگونگی (کم و کیف) هزینه‌ها، گرچه از نظر بکارگیری مدیریت بخردانه هزینه‌های خانواده ضرورت دارد ولی در صورت زیاده‌روی نکردن مدیریت خانواده در اعمال اختیار و جلب موافقت مزبور، خودفرایندی برای آموزش و انتقال ارزشهای معنوی است که پایه‌های اصلی مدیریت بخردانه خانواده را تشکیل می‌دهد.

فعالیت ۴-۱

در یک ماهه اخیر چگونه توانسته‌اید با کاهش هزینه و اعمال مدیریت بهینه به درآمد خانواده خود کمک کنید.

۱۵-۴- مشارکت همه در مسئولیت پذیری

در بحث پیشین گفته شد که جلب موافقت همه‌ی اعضای خانواده برای الگوی مصرف و هزینه، ضرورت دارد و نیز گفته شد که ایجاد چنین مسئولیت‌پذیری در مورد هزینه‌ها، تنها محدود به این زمینه نیست و دیگر زمینه‌ها را نیز دربر می‌گیرد. از این نظر، تلاش برای ایجاد مسئولیت‌پذیری در افراد خانواده، مسئولیت‌پذیری فرد را در تمام زمینه‌ها دربر خواهد داشت، که اختیار بیشتر دادن به آنان را، بدون ایجاد مشکلات جبران‌ناپذیر ممکن می‌سازد. به این ترتیب با ارتقای مسئولیت‌پذیری هر یک از افراد خانواده در انجام هزینه‌ها اختیار وی را می‌توان و باید افزایش داد. این فرایند تا آنجا ادامه می‌یابد که هم اعمال اختیار گفته شده‌ی نان‌آور خانواده، دیگر چندان ضرورتی پیدا نمی‌کند و هم اینکه دوگانگی دشمنانه بین پول درآوردن نان‌آور و یا نان‌آوران خانواده و هزینه و مصرف کردن دیگر اعضای خانواده، بی‌معنی می‌شود.

یکی از شیوه‌های افزایش مسئولیت‌پذیری افراد خانواده، دادن آگاهی‌های روشن و دقیق و واقعی از وضع درآمد خانواده و چند و چون آن می‌باشد. شرح تأمین درآمد، ضرورت قانونی، اخلاقی و هماهنگ با منافع ملی بودن آن و کمبودهای آن، نیز ضروری است. دادن آگاهی‌هایی در این مورد که مثلاً با رشوه گرفتن، یا نپرداختن مالیات، با دروغ گفتن، با تقلب، و غیره می‌توان درآمد خانواده را افزایش داد؛ ولی در این صورت هم شرافت و حیثیت خانواده لکه‌دار می‌شود و هم اعمال چنین روش‌هایی، با تجاوز به حقوق دیگران و زیر پا گذاشتن منافع جامعه همراه است و ادامه‌ی وابستگی کشور به خارج و توسعه‌نیافتگی، از آثار دیگر آن به‌شمار می‌رود.

استفاده از تحلیل هزینه‌های انجام شده چه نوشته شده و چه نانوشته، شیوه‌ی دیگری است که اگر با مشارکت همه اعضای خانواده انجام گیرد، می‌تواند مسئولیت‌پذیری را در آنان افزایش دهد. مثلاً اینکه چرا فلان کالای خارجی را نخریدیم، با وجودی که حتی ارزانتر از کالاهای تولید میهن و با کیفیت‌تر از آن بود، افزون بر ایجاد مسئولیت‌پذیری در مورد هزینه‌های خانواده، احساس مسئولیت در برابر جامعه را نیز در اعضای خانواده افزایش می‌دهد. یا مثلاً اگر با بررسی هزینه‌های انجام شده‌ی ماه گذشته معلوم شود، که دو بار میهمانی دادن در آن ماه، سبب کاهش مصرف مواد خوراکی و ضروری خانواده شده است و این کمبود خوراک، هزینه درمان بیمارها را در خانواده افزایش داده است، کاهش تعداد میهمانیها، و یا کاهش هزینه‌های آن برای ماههای آینده، خود به‌خود در ذهن اعضای خانواده می‌نشیند.

و یا اینکه خرید فلان کالا، برغم صرف هزینه‌ی بالا، هدف پیش از خرید آن را تأمین نکرده

است و یا اینکه گران خریدن و یا کالای عیب‌دار خریدن در فلان موقع ناشی از تصمیم‌گیری شتاب‌زده در هنگام خرید بوده است می‌تواند مسئولیت‌پذیری در افراد خانواده را افزایش دهد. مشارکت همه افراد خانواده در بررسی و تحلیل هزینه‌های انجام شده، مانند مشارکت آنان در تصمیم‌گیری برای هزینه کردن، افزون بر افزایش مسئولیت‌پذیری افراد خانواده، تجربه‌اندوزی و شناخت اثرهای هزینه را که نخست و به‌ویژه پیش از بروز نشانه‌های مشکل، بسیار ناشناخته‌اند، نیز افزایش می‌دهد.

مشارکت همه در مسئولیت‌پذیری، موافقت همگانی خود خواسته و برکنار از احساس طلبکاری را در افراد برمی‌انگیزد. گاه برخی اعضای خانواده، ضمن موافقت با حذف فلان هزینه و یا کاهش آن، ممکن است این‌گونه تصور کنند، که چون به نان‌آور خانواده امتیاز داده‌اند، وی باید به‌نوعی آن را جبران کند و یا شرم‌منده و زیر منت آنان باشد. در این حالت، نوعی تحقیر و کوچک کردن و احساس ناتوانی در تأمین درآمد خانواده، بر نان‌آور تحمیل می‌شود. واکنش وی، همان‌گونه که پیش از این نیز به آن اشاره شد، برای گریز از تحقیر مزبور می‌تواند چند نوبت در شبانه‌روز کار کردن، یا خدای نخواستار کار غیر شرافتمندانه انجام دادن و یا دچار اندوه و افسردگی جانکاه شدن، باشد. در حالی که برخورد موافق دیگری نیز وجود دارد که اصولی است و آن درک و شناخت واقعیتها و کمبودها، از سوی افراد خانواده و واکنش خردمندانه آنان می‌باشد. در این صورت اعضای خانواده نه تنها بدون احساس طلبکاری، بلکه حتی با احساس سپاس از اینکه نان‌آور خانواده، در حد و اندازه‌ی خود و شرافتمندانه نیازهای آنان را برطرف کرده است، با احساس همدلی، یا مسئولانه از خرید کالاها و خدماتی معین صرف‌نظر می‌کنند و یا به‌گونه‌ای هزینه‌های مزبور را کاهش می‌دهند.

در مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌ها، گاهی نمونه‌هایی دیده می‌شود، که آن را فرار از مسئولیت می‌توان نامید. برخلاف خانواده‌ی قدیمی که مرد خانواده خرجی روزانه به همسر می‌داد، و مسئولیت کلّ هزینه‌ها با خود وی بود، اکنون مرد همه‌ی درآمد ماهانه خود را یکجا به همسر می‌دهد و وی عهده‌دار مسئولیت هزینه‌های خانواده می‌شود. گاه حتی خانم خانه خودش نیز دارای درآمد ماهانه است که در چنین حالتی، هم اختیار خرج کردن درآمد خود و هم درآمد شوهر به وی سپرده می‌شود. این‌گونه تجربه‌ها گذشته از کنار گذاشتن شوهر در تصمیم‌گیری هزینه‌های خانواده، و پدیدار شدن خودکامگی زن به جای شوهر، به‌ویژه با توجه به سنت‌های ما، شخصیت مرد را کاملاً زیر سؤال می‌برد. به نظر می‌رسد که در این حالت اگر وی از نظر به‌دست آوردن درآمد برای خانواده دارای بلوغ است، از نظر هزینه کردن هنوز نابالغ است و نمی‌تواند درست تصمیم‌گیری کند. با توجه به تغییراتی که

در پنجاه سال گذشته در الگوی مصرف ایران به وجود آمده و بیشترین هدف تبلیغ برای رشد مصرف نیز متوجه زنان بوده است و متأسفانه زنان و دختران بیشتر زیر تأثیر مصرف‌زدگی قرار گرفته‌اند، با دادن چنین اختیاری به همسر احتمال زیاد می‌رود، که با افزایش هزینه‌ها بیش از درآمد خانواده، نان‌آور خانواده همیشه زیر فشار روانی پیش گفته شده قرار بگیرد. در حالی که بسیاری از مردانی که درآمد ماهانه‌ی خود را یکجا به همسر می‌دهند و از خود اختیارزدایی می‌کنند، بر این باور هستند که دیگر فشار روانی در اثر کمبود درآمد نسبت به هزینه‌های خانوار بر آنان وارد نمی‌شود.

از آنجا که به‌دست آوردن درآمد توأم با هزینه کردن آن برای انسان خشنودی به ارمغان می‌آورد، محروم کردن نان‌آور خانواده از هزینه کردن و یا بی‌اختیاری وی در هزینه کردن، مانع برپایی تعادل روانی و پذیرش رنج و سختی کار می‌شود. افزون بر این، گسترش مسؤولیت‌پذیری در هزینه‌ها باید همه افراد حتی کودکان را نیز دربرگیرد و دلیل آن افزون بر آسان کردن مدیریت بخردانه‌ی هزینه‌های خانواده، آموزش عملی اعضای آن نیز می‌باشد. برای نمونه پول توجیبی دادن به فرزندان و مسؤولیت خواستن از آنان در هزینه کردن آن، همراه با پس‌انداز بخشی هر چند اندک از آن، خود تجربه‌ی عملی برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، هماهنگی، واقع‌بینی و استفاده از نتیجه‌ی هر گام هزینه‌های انجام شده برای بهبود مدیریت هزینه‌ها است که در همان محدوده به هر یک از فرزندان آموزش داده می‌شود و این امری ضروری برای رشد روانی آنان است. حال با توجه به این نکات چگونه می‌توان نان‌آور خانواده را به هر دلیل، از چنین آموزش تجربی در مورد هزینه‌های خانواده باز داشت؟

نکته دیگر درباره‌ی اختیار و مسؤولیت در مدیریت هزینه‌های خانواده و ضرورت همگانی بودن مسؤولیت‌پذیری در خانواده، تقریباً به بی‌اختیار بودن زنان در برخی از خانواده‌ها مربوط است. در این گونه از خانواده‌ها هیچ‌گونه خریدی در اختیار همسر نیست و مردان افزون بر فعالیت مربوط به کسب درآمد، هزینه‌های خانواده را نیز خود انجام می‌دهند. گرچه این شیوه رو به از میان رفتن است؛ ولی هنوز هم این شیوه که نقطه مقابل بی‌اختیاری مرد در انجام هزینه‌های خانواده می‌باشد، رواج دارد.

اداره بهینه هزینه‌های خانواده مشارکت همگان را در مسؤولیت‌پذیری نیاز دارد. برای مسؤولیت‌پذیری و افزایش آن، دادن اختیار به همه‌ی اعضای خانواده در هزینه کردن، هر چند محدود ضرورت دارد. همان‌گونه که اختیار دادن بدون مسؤولیت امری ضد مدیریت بخردانه هزینه‌های خانواده است، مسؤولیت خواستن بدون اختیار دادن نیز دارای چنین وضعی است. زیاده‌روی و کوتاهی در اختیار دادن و یا مسؤولیت خواستن، از مشکلات مدیریت بخردانه خانواده است. از آنجا

که هر که ابزار هزینه‌های خانواده را در اختیار دارد، در واقع نقش سرنوشت‌ساز در الگوی مصرف و اصولاً نقش سرنوشت‌ساز در خانواده بازی می‌کند، وسوسه‌ی خودکامه عمل کردن از راه در اختیار گرفتن هزینه‌ها وجود دارد که برخورد مناسب برای مهار آن ضروری است.

فعالیت ۲-۴

میزان مشارکت خود را در مسئولیت‌پذیری هزینه‌ی خانواده خود در یک ماه مشخص کنید.

۱۶-۴- نتیجه‌گیری فصل چهارم

در بحث مدیریت هزینه‌های خانواده، یا بیان ویژگی‌هایی از هزینه‌های خانواده، شرایط مدیریت بهتر آنها فراهم می‌شود. با توجه به پیچیدگی و فراوانی هزینه‌های خانواده و اهمیت یافتن این یا آن هزینه در شرایط مختلف و از سوی خانواده‌های متفاوت، داشتن شناختی عمومی از هزینه‌ها، تصمیم‌گیری درباره‌ی آنها را بخردانه‌تر می‌سازد. در مدیریت هزینه‌های خانواده که همه‌ی اصول مدیریت مورد توجه قرار می‌گیرد، با در نظر گرفتن ویژگی‌های هزینه‌های خانواده، شایسته‌ترین تصمیم‌ها درباره تهیه‌ی کالاها و خدمات در جهت تأمین بیشترین خواسته‌های مادی و غیرمادی خانواده، گرفته می‌شود. این نکته که کالاها قابل جایگزین هستند، جستجوی همیشگی برای آشنایی با کالاهای همانند ولی با بهای ارزان‌تر را مطرح می‌سازد. این نکته که رشد و افزایش هزینه‌ها آسان‌تر از کاهش آنها رخ می‌دهد، محدود کردن هزینه‌ها را در صورت افزایش ناگهانی درآمدها، ضروری می‌سازد. به همین ترتیب دانستن دیگر ویژگی‌های هزینه‌ها به ما یاری می‌رساند که نیازهای خود را با رنج کمتر و با هزینه‌های کمتر و با امنیت مالی بیشتر و با حفظ شأن و حیثیت انسانی خود و خانواده خویش برآورده سازیم.

مدیریت هزینه‌های خانواده، تحلیل همیشگی هزینه‌های انجام شده را ضروری می‌سازد و برای امکان‌پذیر شدن این امر به یادداشت هزینه‌ها، تصمیم‌ها و تجربه‌ها و استفاده از این سندها در تحلیل هزینه‌ها نیاز است.

افزون بر نکاتی که در مدیریت هزینه‌های سوگواری، مسکن، ازدواج، دید و بازدیدها و غیره برای آرامش و آسایش و رشد معنوی خانواده می‌توان به آنها توجه کرد، مشارکت مدیریت بخردانه تمام اعضای خانواده ضرورتی سرنوشت‌ساز است. گرچه مسئول هزینه‌های خانواده، نان‌آور آن

است ولی بدون یاری دیگر اعضای خانواده بویژه همسر، امکان مدیریت بخردانه بسیار اندک می شود. به همین دلیل از نخستین گامهای ازدواج، رسیدن به توافق اصولی و کلی با همسر درباره ی الگوی مصرف شامل: محل سکونت، خوراک، پوشاک، وسیله رفت و آمد، چگونگی ازدواج که در هزینه های یکایک آنها خلاصه می شود، ضرورت دارد. در گامهای بعد، ایجاد چنین توافقی با فرزندان از همان سنین کودکی و پرورش حس مسؤولیت پذیری در آنان، مدیریت خانواده را از امری مربوط و مخصوص نان آور خانواده به امری همگانی در خانواده با اختیار و مسؤولیت متناسب با رشد و بلوغ فکری فرزندان بدل می کند.

به نظر می رسد محور پایه ای مدیریت هزینه های خانواده همین مسؤولیت پذیری همه ی افراد آن باشد. از آنجا که هرچه مسؤولیت شناسی فرد بیشتر باشد، بیشتر می توان به وی اختیار داد، ایجاد چنین سرمایه ی گرانبهائی در خود، همسر و فرزندان، رمز اصلی موفقیت مدیریت بخردانه ی خانواده را تشکیل می دهد. گرچه احساس مسؤولیت هر عضو خانواده نقشی کارساز در مدیریت بخردانه ی هزینه های خانواده دارد ولی آثار مثبت آن تنها در این محدوده نیست، بلکه کل مدیریت خانواده و روابط اجتماعی گسترده تر را در محیطهای آموزشی، کار و غیره، زیر تأثیر بهبود بخش خود قرار می دهد. اگر یکی از مشکلات پایه ای خانواده، نبود و یا کمبود احساس مسؤولیت در اعضای آن، در مورد هزینه ها و دیگر امور آن است در سطح جامعه از بالاترین تا پایین ترین آن نیز چنین مشکلی وجود دارد. اگر همگان، گاه حتی بدون دلیل و منطق، خواهان اختیارات هرچه بیشتر هستند و یا در عمل آن را اعمال می کنند، متأسفانه، اکثر افراد آمادگی آن را ندارند که دست کم متناسب با اختیارات خود و افزایش آن احساس مسؤولیت کنند.

پرسش‌های فصل چهارم

- ۱- امکان جایگزینی کالاها و خدمات را شرح دهید.
- ۲- دشواری کاهش هزینه را شرح دهید.
- ۳- ضرورت استقلال نسبی هزینه‌ها نسبت به درآمدها را شرح دهید.
- ۴- یادداشت هزینه را که ابزار اصلی مدیریت هزینه‌های خانواده می‌باشد، شرح دهید.
- ۵- هزینه دید و بازدیدها را شرح دهید.
- ۶- مسئولیت مدیریت خانواده از نظر هزینه‌ها با کیست؟
- ۷- چرا مشارکت همه اعضای خانواده در مسئولیت‌پذیری ضرورت دارد؟
- ۸- در مدیریت هزینه‌های خانواده تأکید بر درآمد بیشتر اهمیت بیشتری دارد و یا درست هزینه

کردن؟



مدیریت دیگر عوامل مؤثر بر هزینه‌ها

آیا می‌دانید کاهش هزینه‌های خانوار با میزان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری ملی مرتبط می‌باشد؟

هدفهای رفتاری: از فراگیر انتظار می‌رود در پایان این فصل بتواند:

- ۱- مدیریت دیگر عوامل مؤثر بر هزینه‌ها را شرح دهد.
- ۲- مدیریت عوامل عینی مؤثر بر هزینه‌ها را بیان کند.
- ۳- مدیریت عوامل ذهنی مؤثر بر هزینه‌ها را شرح دهد.

افزون بر آنچه در مدیریت هزینه‌های خانواده گفته شد، با دو گروه از عامل‌ها روبرو هستیم که چگونگی برخورد ما با آنها بر هزینه‌های خانواده تأثیر می‌گذارند و به همین دلیل، هرچند به کوتاهی، ناگزیر از بررسی آنها هستیم. نخستین گروه، عامل‌هایی را دربر می‌گیرد که زندگی خانوادگی به‌طور عینی با آنها در تماس است، گرچه به‌طور مستقیم به هزینه‌ها مربوط نمی‌شوند. دومین گروه عامل‌هایی را دربر می‌گیرد که ذهنی هستند، گرچه با شکل‌گیری و رشد خود و به‌صورت نیاز ضروری درآوردن خود، دارای نیروی مادی و عینی برای تحقق خود می‌شوند.

۱-۵- مدیریت عوامل عینی مؤثر بر هزینه‌ها^۱

از آنجا که از یک سو رفع بسیاری از نیازها با انجام هزینه‌های مادی همراه است و از سوی دیگر، چگونگی برخورد با مسایل، در افزایش و کاهش هزینه‌های مستقیم آن و در ایجاد و یا جلوگیری از هزینه‌های غیرمستقیم آن مؤثر است، آشنایی با چگونگی برخورد با عوامل تأثیرگذار بر هزینه‌های خانواده ضروری است.

۱- استفاده کامل از کالاها: کالاها هرکدام عمر مفیدی دارند، که پس از گذشت آن، دیگر قابل استفاده نیستند. ولی عمر مفید کالاها به چگونگی استفاده و نگهداری از آنها بستگی دارد. استفاده بیش از اندازه و یا بی‌توجهی نسبت به نگهداری و ویژگیهای کالاها در مصرف، عمر مفید آنها را بشدت کاهش می‌دهد. برای نمونه روشن گذاشتن وسایل برقی از جمله تلویزیون، وارد کردن فشار بیش از حد روی شستیه‌های آن و یا خاموش و روشن کردنهای بی‌مورد، بشدت از عمر مفید آن می‌کاهد. با پرشدن بازار از کالاهای صنعتی، تولیدکنندگان با تغییراتی گاه بسیار جزئی، همان کالا را به شکلی جدید عرضه می‌کنند و با تبلیغات بسیار در مزایای آن گرافه‌گویی می‌کنند و درنتیجه نیاز دروغین در افراد نسبت به گونه‌ی جدید کالایی که خود دارند ایجاد می‌کنند. در این صورت برخی اوقات کالای کنار گذاشته شده، هنوز دارای عمر مفید است، ولی «مد روز» نیست. گرچه ایجاد چنین نیازمندیهایی و برطرف کردن آنها، بیشتر دامنگیر خانواده‌های پولدار می‌شود، ولی خانواده‌های کم‌درآمد نیز ممکن است در شرایط رواج چنین رفتاری، دست کم درمورد برخی کالاها، دردام آن بیفتند، و یا در اثر دست نیافتن به کالاهای مزبور، دچار رنج شوند و احساس ناامیدی کنند.

گاه استفاده‌ی کامل نکردن از کالاها، به معنی استفاده‌ی درصد کوچکی از توان آنهاست.

۱- در تهیه مطالب این قسمت به‌طور عمده از کتاب الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی، صفحه ۲۸۶-۲۲۰ استفاده شده

برای نمونه برخی به خرید رایانه برای استفاده از آن برای بازیهای الکترونیکی اقدام می کنند. استفاده نادرست از کالاهای و امکانات می تواند گسترده تر از آنچه گفته شد، باشد. رواج استفاده ی همیشگی از اتومبیل شخصی با تک سرنشین، استفاده ی بیش از اندازه و نادرست از آب آشامیدنی برای شستشو، چه شستشوی اتومبیل و چه ظروف و لباس، استفاده توأم با زیاده روی از مایع ظرفشویی و بودرهای لباسشویی، گرم کردن بیش از حد خانه در زمستان و سرد کردن بیش از حد آن در تابستان، روشن کردن بیش از اندازه ی چراغهای خانه و مغازه و بی دلیل روشن گذاشتن آنها، استفاده درست نکردن از غذاها و بویژه نان و دور ریختن آنها، استفاده کامل نکردن از لباس و وسایل خانه و کنار گذاشتن آنها و ... را می توان از نمونه رفتارهای مصرفی دانست، که از کالاهای بدرستی استفاده نمی شود. البته ممکن است برای خانواده های پولدار اعمال چنین رفتارهایی از نظر مالی مشکلی به بار نیاورد و این طور به نظر آید که اعمال مدیریت بخردانه در استفاده ی کامل و درست از کالاهای درباری آنان ضرورتی نداشته باشد؛ اما به دو دلیل مدیریت بخردانه مزبور شامل آنان نیز می شود. نخست آنکه، این رفتار مصرفی، امکانات ملی را به سوی مصرف می کشاند و از تولید و اشتغال دور می کند و در کشوری مانند ایران وابستگی به خارج را افزایش می دهد. دوم آنکه، در شرایط محدود بودن درآمد و فقر بسیاری از هم میهنان، اختلاف و کینه ی طبقاتی را افزایش می دهد و از همبستگی ملی می کاهد. مدیریت بخردانه مصرف و استفاده کامل و درست از کالاهای به خانواده امکان بهره مندی بیشتر از نعمتها را با هزینه کمتر می دهد، ضمن اینکه باعث توسعه ی اقتصادی کشور و استقلال اقتصادی آن و افزایش اشتغال و رفاه عمومی جامعه نیز می شود.

۲- مصرف خانواده باید همگانی هم باشد: در انتخاب کالاهای مصرفی باید به این نکته نیز توجه کرد که همگان بتوانند به این گونه کالاهای و خدمات دسترسی داشته باشند. ضرورت توجه به این عامل، نخست به دلیل دنبال سراب نرفتن و امری ممکن را خواستن و دوم، خود و خانواده خود را تافته ی جدا بافته ندانستن، است. ممکن است خواسته ها زیر تأثیر تبلیغ تولید کنندگان خارجی و یا لایه ی محدودی از جمعیت کشور و یا خویشان و خانواده های معین شکل گیرد و ما، در حالی که اکثریت قریب به اتفاق هم میهنان، امکان داشتن چنین کالاهایی را نداشته باشند، آن کالاهای را بخواهیم مصرف کنیم. در این صورت این پرسش مطرح می شود، که از کجا معلوم برای خانواده ما هم این کالاهای دست یافتنی باشند. همیشه و در هر جامعه ای افرادی به دلیل های مختلف وضع مالی خوبی دارند و برخی از آنان نیز بهترین سرگرمی خود را مصرف هر چه بیشتر تجملی می دانند. تقلید از این گونه افراد و خانواده ها برای داشتن حتی تعداد اندکی از کالاهای مصرفی همانند آنان، برای

اکثریت خانواده‌های ایرانی یا امری ناممکن و یا تأمین هزینه‌های آن با رنج و سختی بسیار همراه می‌باشد. درحالی‌که برای خانواده‌های پولدار مزبور، چنان مصرفی، عواقبی این چنین به بار نمی‌آورد. درباره تأثیر منفی چنین الگوی مصرفی بر کشور باید گفت، افزون بر وابسته کردن بیشتر کشور به خارج، اجبار در صدور بیشتر نفت خام و وام گرفتن از خارج برای واردات کالاهای مصرفی مزبور در بلند مدت ادامه‌ی این وضع ناممکن می‌شود و بهای این نوع کالاها به گونه‌ای افزایش می‌یابد که بسیاری از خانواده‌های پولدار مصرف‌گرا را نیز مجبور به تحمل شرایط سختی خواهد کرد، که گاهی حتی آنان نیز نمی‌توانند آن را برتابند. در این صورت، این خانواده‌ها، افزون بر صرف هزینه‌های زیاد، برای تأمین مصرف خود، ناچار از انزواگزینی و قطع داوطلبانه‌ی ارتباطهای انسانی خود با مردم عادی خواهند شد، زیرا در شرایط وجود اختلاف شدید، آنان از واکنشهای دیگران بیمناک می‌شوند. به همین دلیل است که حتی اکنون این گونه خانواده‌ها در محله‌های خاصی در هر شهر زندگی می‌کنند و مهاجرت از کشور و رفتن به خارج را برای برخورداری از «امنیت» در دورنمای زندگی خود در نظر دارند. متأسفانه همین گونه‌ی زیستن و اندیشیدن، در این خانواده‌ها رفتاری بوجود می‌آورد، که دست کم می‌توان گفت با مردم و آرمانهای ملی دوستانه نیست. در این صورت چرخه‌ی بعدی آغاز می‌شود و مردم با واکنشهای کند و تند خود، در این جا و آنجا، ناامنی آنان را که منشأ آن خود این خانواده‌ها هستند، افزایش می‌دهند و آنان را در فاصله گرفتن از مردم و رفتن از ایران مصمم تر می‌کنند. درحالی‌که این گونه خانواده‌ها در صورت مصرف‌گرا نبودن، می‌توانند امکانات مالی خود را صرف سرمایه‌گذاریهای تولیدی و ایجاد شغل در کشور کنند و از این راه هم بر ثروت خویش بیفزایند و هم موجب کاهش وابستگی دوجانبه کشور (هم خود کمتر مصرف کرده‌اند و هم تولید داخلی را افزایش داده‌اند) شوند و نتیجه آن ایجاد همبستگی با مردم ایران، خواهد بود.

۳- همبستگی ملی و هزینه‌های خانواده: همانگونه که تعادل روانی ما در گرو احساس تعلق به خانواده می‌باشد، به همین نسبت احساس تعلق به دین، سرزمین، تاریخ، آیین، زبان، آداب و رسوم مشترک و سرانجام ملتی واحد، همبستگی ملی و ماندگاری ما را سبب می‌شود. ولی در اثر نفوذ فرهنگ غرب و پذیرش بدون چون و چرای آن از سوی عده‌ای از هم میهنان، بویژه درباره‌ی آنچه که الگوی مصرف نامیده می‌شود، رفته رفته احساس تافته جدا بافته بودن به این عده از هم میهنان دست داده است و آنان نسبت به هویت ملی خویش و احساس همبستگی ملی با مردم و فرهنگ ایران، دچار تردید شده‌اند. گرچه جستجوی هویتی غربی مایه‌ی دلخوشی این گروه از هم میهنان است ولی بی‌تعادلی روانی اینان و گسیختگی ارتباطشان با مردم و آسیب دیدن همبستگی ملی، از نتیجه‌های آن است.

خانواده باید از راههای گوناگون، همبستگی خود را با دیگران تجربه کند. این یک نیاز ژرف روانی انسانی است که برای دیگران نیز دلمان بتپد و نگران تندرستی، اشتغال، رفاه و شادمانی هم‌میهنان و حتی همه انسان‌ها باشیم، بگذریم که برخی تا آنجا پیش می‌روند که بهترین عبادت به خدا را خدمت به خلق خدا می‌دانند و عشق به آفریننده را در خدمت به آفریده تجسم می‌دهند.

خانواده به گونه‌های مختلفی می‌تواند و باید همبستگی ملی و انسانی خود را برای برخورداری از تندرستی روانی بروز دهد. افزون بر کمک‌های مالی به دیگران که به آن اشاره شد، می‌توان برخی دیگر از این گونه اقدامات را نام برد. پرداخت مالیات‌ها و عوارض؛ کمک به نهادهای مذهبی، آموزشی و بهداشتی؛ انجام برخی اقدامات عمرانی و پیش گرفتن شغل و فعالیتی که صرفاً جنبه‌ی پول‌سازی نداشته باشد، بلکه در راستای منافع ملی و توسعه اقتصادی سیاسی و فرهنگی کشور هم باشد، از این دسته اقدامات به‌شمار می‌روند. در گذشته ثروتمندان، افزون بر وقف بخش‌هایی کلان از ثروت خویش برای امور مذهبی، به ایجاد مؤسسه‌های اجتماعی و اقتصادی سودمندی مانند آب‌انبارهای عمومی، کاروانسراها، پلها و بازارچه‌ها، اقدام می‌کردند. هم‌اکنون نیز برخی، در راستای پاسخ گفتن به نیاز اعضای جامعه، به ساختن مدرسه، بیمارستان و غیره، اقدام می‌کنند.

پیشینه‌ی کشورهای صنعتی کنونی نیز نشان می‌دهد که پیش از دوره‌ی مصرف‌گرایی آنها، این کشورها یک دوره‌ی پس‌اندازگرایی و تولیدگرایی را گذرانده‌اند تا توسعه یافته‌اند. هنوز هم در این کشورها نمونه‌های فراوانی از این حرکت (ساده زیستن و سرمایه‌گذاری در تولید) را می‌توان دید که همبستگی ملی و دفاع از منابع ملی این کشورها را تأمین می‌کند. در حالی که ما و دیگر کشورهای جهان سوم، بی‌اعتنا به ضرورت پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و تولید، به مصرف‌گرایی حتی با استفاده از واردات و صدور مواد خام روی آورده‌ایم. ظاهراً جامعه‌ای مانند ما که در سه دهه گذشته چند صد میلیارد دلار صرف واردات کالا از خارج کرده است، جامعه‌ای با امکانات بالای توسعه بوده و می‌باشد، ولی متأسفانه این امکانات به‌طور عمده، صرف مصرف شده است. برای توسعه، نیازمند همبستگی ملی و دفاع از منافع ملی هستیم. هر خانواده‌ی ایرانی در راستای این همبستگی باید تا می‌تواند از هزینه‌های مصرفی خویش بکاهد و پس‌انداز کند. هر خانواده‌ی ایرانی باید این احساس را داشته باشد، که مصرف هر کالای خارجی به معنی اجازه دادن اشغال سرزمین خود به سربازان اقتصادی بیگانه است و یا دعوت از اشغال‌گر اقتصادی خارجی است. ولی با توجه به اینکه اکثریت خانواده‌های ایرانی درآمدی اندک دارند آنچه که تعیین‌کننده است، رفتار مصرفی خانواده‌های پردرآمد و از همه مهم‌تر، رفتار اقتصادی خانواده‌های ثروتمند است. جهت‌گیری ثروتهای جامعه به‌سوی تولید و صادرات از نظر

توسعه اقتصادی تعیین کننده است. افراد و خانواده‌هایی که ساده زندگی می‌کنند و ثروت خویش را در راه تولید به کار می‌اندازند، از احساس همبستگی ملی قوی در شرایط کنونی کشور برخوردارند. متأسفانه افراد و خانواده‌های ثروتمند بسیاری با نپرداختن مالیاتها، با دلالی و واسطه‌گری، با مصرف‌گرایی و انتقال ثروت خویش به خارج، نمونه‌های بسیار بدی را از نظر توسعه اقتصادی و ایجاد همبستگی ملی و دفاع از منافع ملی ارائه می‌کنند. برای ساختن ایرانی آباد، پیشرفته و ثروتمند، نیازمند مصرف هرچه کمتر، پس‌انداز هرچه بیشتر، واسطه‌گری هرچه کمتر، تولید و صادرات هرچه بیشتر هستیم. آموختن دانش و مهارت‌های شغلی، انجام کار با کیفیت و کمیت بالا و هرگونه اقدامی که بازدهی کار فردی و خانوادگی را افزایش دهد، هم احساس همبستگی ملی را تقویت می‌کند و هم منافع ملی را تأمین می‌کند.

۴- خودمصرفی خانواده: در گذشته، در اغلب خانواده‌های ایرانی فعالیت‌های تولیدی ویژه‌ی مصرف خانواده‌ها انجام می‌گرفت و خانواده، بسیاری از نیازهایش را با خرید مواد اولیه و تبدیل آن به محصولات مصرفی، خود، تولید می‌کرد. گذشته از فرش و گلیم‌بافی و دوختن پوشاک، تهیه ترشی، رب، سبزی خشک، و غیره نیز در خانواده‌ها رواج داشت. این شیوه‌ی مصرف، افزون بر کاهش هزینه‌های خانواده و استفاده درست از اوقات بیکاری همه‌ی اعضای خانواده، شرایطی را فراهم می‌کرد که ضربه‌پذیری خانواده را از افزایش قیمت کالاها به حداقل می‌رسانید. زیرا خرید مواد اولیه کشاورزی، آن هم هنگام برداشت محصول که قیمت‌ها در پایین‌ترین سطح قرار دارد، فشارهای افزایش قیمت‌های بعدی را کاهش می‌دهد. خانواده با تبدیل مواد اولیه به محصولات مصرفی، افزون بر کاهش هزینه‌های مصرفی، کیفیت کالاهای مصرفی را افزایش می‌دهد و رنگ و بوی خانوادگی را بر آنها می‌نهد. در چنین وضعی همه‌ی افراد خانواده، ارتباط بین تولید و مصرف را در مورد کالاهای تولیدی خانواده بهتر درک کرده، برای مشارکت در تولید آمادگی بیشتری پیدا می‌کنند، ضمن اینکه این امر در بخردانه کردن مصرف فردی و خانوادگی، اثر قابل توجهی دارد.

تهیه خوراک، دوختن پوشاک و یا بافتن آن، تعمیر وسایل خانگی و ... به وسیله‌ی اعضای خانواده، افزون بر کمک به اقتصاد خانواده، نیازهای روانی انسان را از جنبه‌های هنری و زیبایی‌شناسی نیز ارضا می‌کند. در نتیجه، تعادل روانی و شکوفایی استعداد‌های همه اعضای خانواده با این شیوه بیشتر و بهتر تأمین می‌شود. با توجه به اینکه برخی کارشناسان، اهمیت انجام کارهای هنری را در کاهش خستگی و فشارهای روانی شخص، کمتر از عبادت نمی‌دانند، انجام بسیاری از کارهای تولیدی مصرفی خانواده را می‌توان جنبه هنری داد و یا جنبه هنری آنها را تقویت کرد. تمرکز بر کار

هنری و امکان دادن به ذهن که استعدادها و شایستگیهای خود را بروز دهد، افزون بر رفع بخشی از نیازهای مالی خانواده، چه از راه مصرف تولیدات خویش و چه از راه فروش آن و کسب درآمد برای خانواده، رشد و شکوفایی ذهنی افراد خانواده را نیز فراهم می‌سازد. در شرایطی که نرخ بیکاری در کشور بسیار بالاست، زنده کردن سنتهای زیبای کارکردن در خانواده، آن هم کارهای هنری و دستی، می‌تواند افزون بر پرورش نسلی سختکوش و برخوردار از ابداع و نوآوری، اقتصاد کشور را نیز زیر تأثیر بهبود بخش خود قرار دهد.

۵- زمان فراغت خانواده: در زندگی جدید، بوژه در شهرها، با استفاده از وسایل و امکانات برقی خانگی و حتی صرف غذای آماده از یک سو و کاهش ساعتهای کارکردن در بیرون از خانواده از سوی دیگر، خانواده و اعضای آن گاه با زمانهای فراغت بسیار قابل توجهی روبرو می‌شوند. در گذشته همه‌ی اوقات خانواده صرف انواع فعالیتهای تفریحی می‌شد و بیکاری مربوط به خانواده‌های اشرافی بود. ولی رفته رفته با تغییرات بروز کرده در شیوه زندگی و در تفکر افراد، بسیاری، کارکردن را امری اجباری و کار نکردن را نشان موفقیت دانستند.

در باور عده‌ای گویی انسان برای این آفریده شده که فقط مصرف کند و اگر بشود، بدون کار کردن زندگی کند. به باور اینان، انگل وار زیستن و سر بار دیگران شدن، بدون احساس تنگ، امکان پذیر است. پیش از این نیز در فصل دوم گفته شد، که بنابر مثل ارزشمند ایرانی «بیکاری بهتر از بیکاری» است، نتیجه‌ی کار نکردن و برنامه‌ای برای اوقات فراغت و استفاده درست از آن نداشتن، افزایش هزینه‌های خانواده و بی‌تعدلیهای روانی اعضای آن است. اگر به مدت کوتاهی استراحت کردن برای رفع خستگی جسمی و ذهنی ضروری است و استفاده از وسایل سرگرم کننده نیز لازم است به نظر می‌رسد، افزایش این زمانها و کاهش زمان کار، مشکلات بسیاری را برای خانواده و کشور پدید می‌آورد.

کارکردن، تنها کاری را که پاداش مالی دارد دربر نمی‌گیرد، بلکه هرگونه فعالیت مفید برای خود و دیگران را می‌توان کار نامید. مطالعه‌ی کتاب، (علمی، ادبی، تاریخی) و روزنامه، نویسندگی، کارهای هنری، یاری رسانی به دیگران، انجام کارهای خانه، افزایش مهارتهای علمی، فنی و هنری، تمرکز ذهنی، نرمش و ورزش و غیره، فعالیتهایی هستند که اوقات فراغت ما را، ضمن افزایش بردباری و سختکوشی ما، می‌توانند پر کنند. اگر از همان دوران کودکی، هر فردی کار مفید دلخواه خود را بیابد، در بزرگسالی، افزون بر متخصص شدن در آن کار، نه تنها برای وی مشکل پر کردن اوقات فراغت و یا هدر دادن آن وجود نخواهد داشت؛ بلکه شادمانه‌ترین لحظه‌ی عمر انسان همین اوقات خواهد بود

که به کار دلنشین مورد نظر خود می پردازد. در چنین شرایطی بسیاری از هزینه های خانواده کاهش خواهد یافت و روابط مهر آمیزتری بر فضای خانواده پرتوافکن می شود. در این صورت هر فرد و خانواده ای اوقات فراغت خود را به فرصتهایی برای افزایش شکوفایی ذهنی خویش با کمترین هزینه و گاه حتی با برخورداری از درآمد تبدیل می کند. بازتاب چنین وضعی در جامعه، توسعه ای مستقل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خواهد بود.

۶- فرزندان و هزینه های خانواده

تربیت جدید فرزندان و هزینه های خانواده: رفته رفته با زیر سؤال بردن هر آنچه سنتی است و درست دانستن هر آنچه جدید و غربی است، روشهای تربیتی جدیدی در کشور بویژه در شهرها رواج یافته است که نزدیک است همه گیر شود. این شیوه را «فرزندسالاری» نامیده اند و هم اکنون نیز بی اعتباری آن حتی در کشورهای غربی آشکار شده است. در این شیوه تربیت فرزندان که رواج آن در ایران نیز بشدت رو به افزایش است، از همان زمان زایش، پدر و مادر چه از لحاظ ذهنی و چه از لحاظ عملی اینگونه واکنش نشان می دهند که هدف خانواده تنها تربیت فرزندان است و پدر و مادر مانند شمع باید بسوزند تا بچه ها بزرگ شوند و در این راه به هرکاری می توان و باید تن درداد. از این رو است که در بسیاری از خانواده های شهری مربوط به طبقات ثروتمند، مرفه، متوسط و کارمندی کشور، فرزندسالاری پدید آمده است. این شیوه ی تربیت فرزندان در کشور آثار ویرانگری نسبت به جامعه های غربی دارد. نخست آن که، کشور ما از لحاظ اقتصادی کشوری وابسته است و صادرات آن به طور عمده، نفت خام می باشد. رواج فرزندسالاری، الگوی مصرف وارداتی را تشدید می کند از این رو، واردات افزایش یافته، به ناچار نفت بیشتری صادر می گردد. دوم این که در کشور ما درصد کمی از افراد جامعه در وضع مساعد درآمدی به سر می برند. دادن اختیار هزینه های خانواده به فرزندان که تا سن بلوغ بیشتر دربی احساس و هوس زودگذر خویش هستند، فشار شدیدی بر نان آور خانواده وارد می سازد. سوم این که فرزندان عزیزدانه و سالار در خانواده و ناآشنا با سختیها، آماده ی پذیرش کارهای تولیدی کاملاً ضروری برای توسعه ی کشور نمی باشند. و چهارم این که غربیها به آسانی گاه حتی پیش از بلوغ، فرزندان سالار تربیت شده ی خود را صرف نظر از آثار آن، رها می کنند، در حالی که در خانواده های ایرانی گاه تا پایان عمر پدر و مادر، این سالاران همچنان سالاری می کنند و از حمایت برخوردارند. گویی این مثل قدیمی ایرانی که فرزندان عصای روزگار پیری پدر و مادر هستند، باید چنین تغییر یابد که: پدر و مادر عصای روزگار جوانی فرزندان هستند. ولی به احتمال زیاد نتیجه چنین تربیتی در ایران نیز مانند غرب این خواهد شد، که داشتن فرزند، ضدارزش

به شمار آید و زن و شوهر به دلیل تجربه‌ی قبلی خویش با پدر و مادرشان و تجربه دیگر افراد جامعه، از داشتن فرزند خودداری کنند.

در این شیوه‌ی تربیتی، فرزندان بدون تماس واقعی با زندگی وارد جامعه می‌شوند. این فرزندان اکثراً تنبل، زیاده‌خواه، راحت‌طلب، رفاه‌طلب، ناامید، شکننده، مصرف‌گرا، پرمدا، خودکامه، بی‌ترحم نسبت به دیگران، بویژه نسبت به پدر و مادر خویش و افراد مسن، هرآنچه را که در دسترس دارند تحقیر می‌کنند و بی‌ارج و ارزش می‌دانند و بیش از آنچه دارند، بدون رنج و زحمت و تلاش، می‌خواهند.

پدر و مادر با پذیرش این فرضیه‌ی ناعادلانه و غیرمنطقی که هدف خانواده تنها بزرگ کردن بچه‌هاست این‌گونه می‌اندیشند که با افزایش هرچه بیشتر امکانات مادی و ارضای هرچه زیاده‌تر خواسته‌های بی‌پایان فرزندان و دادن اختیار هرچه بیشتر در همه زمینه‌ها و از جمله الگوی مصرف خانواده و هزینه‌ها به آنان، فرزندان موفق‌تری بار می‌آورند، حال آن‌که، وارونه‌ی آن رخ می‌دهد. نتیجه‌ی این شیوه‌ی تربیتی افزایش سرسام‌آور هزینه‌های خانواده و احتمالاً پدیدار شدن فساد و نادرستی در فعالیت اقتصادی نان‌آور خانواده، و یا چندشغله شدن و افسردگی جانکاه او خواهد شد.

در تربیت جدید پدر و مادرها بر این باورند که نسبت به فرزندان دینی یکسویه، بی‌شرط، پایان‌ناپذیر و برای همه عمر دارند. بر همین پایه است که فرزندان برخوردار از چنین تربیتی، همیشه بازپرداخت بخشی دیگر از طلب فرضی خود را از پدر و مادر می‌خواهند. ریشه‌ی چنین باوری را برخی تفوق عشق بدون شرط مادر دانسته‌اند^۱. البته به کاربردن چنین شیوه‌ای که برای دوران شیرخوارگی کودک، کاملاً ضروری است و تنها شیوه‌ی ممکن است، برای دوره‌های بعدی عمر کودک، آثار وخیمی هم بر کودک می‌گذارد و هم بر پدر و مادر و هم بر جامعه. به کارگیری این شیوه‌ی تربیتی اگر با شیوه‌ی دیگری که شیوه‌ی عشق مشروط پدر^۲ است، ترکیب نشود، همانگونه که گفته شد، مانعی اساسی برای تماس فرزند با زندگی واقعی و رشد و بالندگی چندبعدی وی بوجود می‌آورد. اگر بپذیریم که اندیشه و ذهن انسان دارای ظرفیتی بی‌کران برای رشد دانی آدمی است، و این ظرفیت تنها با به کارگیری این توان برای حل مشکلات زندگی و واکنش در برابر سختیها، بروز می‌کند، می‌توان گفت که هرچه پدر و مادر اجازه تماس با زندگی واقعی را به کودک ندهند و شرایط تجربه کردن را برای زندگی چند بعدی وی فراهم نسازند، درواقع، مانع بروز و ظهور توان عظیم و بی‌کران مغزی، روانی و ذهنی فرزند خود شده‌اند.

۱- انسان برای خویشتن، اریک فروم، برگردان اکبر تبریزی، انتشارات کتابخانه بهجت، چاپ سوم ۱۳۷۰، صفحه ۱۱۵

۲- همان

تربیت فرزندان و هزینه‌های خانواده: در بخش‌های پیشین گفته شد که باید به همه‌ی اعضای خانواده امکان تجربه‌کردن هزینه‌های خانواده را داد و از این‌راه رشد آنان را فراهم کرد. از سوی دیگر با افزایش توانایی‌های فرزندان و رشد مسؤولیت‌پذیری و مشارکت‌جویی آنان، اختیار آنان را در هزینه‌کردن باید افزایش داد، تا پیش از ورود مستقل به اجتماع، امکان اداره‌ی امورمالی خود را به‌طورمستقل پیدا کنند.

آماده کردن فرزندان برای مسؤولیت‌پذیری و ازجمله مسؤولیت‌پذیری در هزینه‌کردن، از همان دورانی آغاز می‌شود، که فرزند انجام خواسته‌های خود را از پدر و مادر می‌خواهد. بگذریم از اینکه برخی پدر و مادرها با پیشوازی رفتن، حتی پیش از تولد فرزند، برای وی اتاق ویژه و انواع وسایل بازی از گرانترین نوع آن را فراهم می‌کنند.

از همان خردسالی کودک باید بفهمد که برآورده شدن خواسته‌هایش مشروط است و عوامل فراوانی مانند درآمد خانواده در حال و آینده، هزینه‌ی تهیه آن خواسته، تولید داخلی یا خارجی بودن آن، چگونگی رفتار و واکنش کودک نسبت به پدر و مادر و خویشان، واقعاً دوست داشتن تأمین آن خواسته، سپاس از پدر و مادر برای تأمین آن و غیره، در آن تأثیر دارد. البته گاه بویژه در سالهای کودکی، رفع خواسته‌های کودک ممکن است بار مالی برای خانواده نداشته باشد، ولی اگر خواسته منطقی نباشد و یا کودک خود توان انجام آن را داشته باشد، در چنین شرایطی نیز از آنجا که توقع و انتظار بی‌جای کودک را افزایش می‌دهد و وی عادت می‌کند که حتماً خواسته‌هایش به وسیله دیگران تأمین شود، نمی‌توان چنین خواسته‌هایی را برآورده کرد. به‌نظر می‌رسد مشکل اصلی در این است که نخست خواسته‌های کودک بی‌اندازه ساده و اغلب بدون هزینه و یا کم‌هزینه است، ولی رفته‌رفته با رشد کودک این خواسته‌ها پیچیده و پرهزینه می‌شوند. اگر خواسته‌های نخستین را بسادگی می‌توان انجام داد، خواسته‌های دومین را شاید هرگز نتوان اجرا کرد. ولی در صورت تأمین خواسته‌های گروه اول، تأمین خواسته‌های گروه دوم حق کودک به‌شمار آمده، پدر و مادر ناتوان از تأمین آنها، نالایق و وظیفه‌ناشناس قلمداد می‌شوند.

برای نمونه، اگر ابتدا دادن یک آب‌نبات، شکلات یا یک آدامس نظر کودک را تأمین می‌کند، در مرحله‌ی بعد ممکن است با شیرینی‌خامه‌ای هم نتوان به این نتیجه رسید. و در مراتب بعد و با بزرگتر شدن کودک، برای این منظور باید به خرید دوچرخه، موتورسیکلت و یا اتومبیل تن درداد. محدود بودن هزینه‌ی ارضای خواسته‌های کودکان در ابتدا، چه در رابطه با سن آنان و چه در رابطه با سطح خواسته و توقعهای آنان، پدر و مادر را ممکن است دچار محدودبینی کند و آنان با

دامن زدن به خواسته‌ها و هزینه‌های کودک (مثلاً اسباب‌بازی بیشتر، گران‌تر، خرید وسایلی که با شرایط سنی کودکان تناسب ندارد و یا جنس خارجی خریدن)، هم در خودشان و هم در کودکانشان نیازها را تا چنان حد و با چنان شتابی بالا ببرند که حتی امکان پاسخ نداشته باشند. بدین لحاظ از همان دوران نخست باید به ظهور چنین ویژگی‌ای در هزینه‌های کودکان اندیشید. مثلاً باید حساب کرد که میزان پول توجیبی کودک در سن هفت سالگی چقدر باشد، تا در سن مثلاً بیست سالگی با افزایش سالانه آن و با توجه به افزایش تعداد فرزندان، به میزان منطقی و قابل پرداخت از نظر درآمد خانواده برسد. البته به یک عامل دیگر نیز باید توجه کرد و آن، این که پول توجیبی فرزندان در نهایت چقدر باشد، که از نظر دنبال کار رفتن فرزند بازدارنده نباشد. با توجه به پایین بودن مزد و حقوق در کشور، گاه پول توجیبی فرزندان به حداقل مزد و حقوق در کشور نزدیک می‌شود. در این صورت، با توجه به سختی کار، می‌تواند در فرزندان اثر منفی از نظر کار کردن آنان بر جای بگذارد.

فعالیت ۱-۵

با همفکری همکلاسی‌های خود الگویی ارائه دهید که افراد فاقد درآمد خانواده، بتوانند با اعمال وظایف مدیریت و رعایت مدیریت ذهن به نان‌آور خانواده کمک کنند.

۷- تدارک مالی دوره‌ی سوم زناشویی: اگر دوره‌ی نخست زندگی زناشویی را پیش از زایش فرزندان و دوره‌ی دوم، بزرگ کردن فرزندان و دوره‌ی سوم را تنها شدن دوباره‌ی پدر و مادر بدانیم، تدارک لازم برای گذران شایسته دوره‌ی سوم ضرورت دارد. گذشته از تدارک روانی و عاطفی این دوره که لازمه‌اش جانبداری یکسویه نکردن از فرزندان در برابر همسر و خراب نکردن پلهای برگشت، توهین و تحقیر نکردن همسر، در صورت وجود اختلاف، تدارک مالی نیز ضرورت دارد. البته اجازه‌ی دخالت بیجا دادن به فرزندان در روابط پدر و مادر و افزایش توقع مادی آنان، هر دو از مشکلات روانی و مادی دوره‌ی سوم زندگی زناشویی است. هزینه‌های خانواده به گونه‌ای باید ساماندهی شود، که نه تنها بار اقساط و بدهیها با توجه به بازنشسته شدن نان‌آور خانواده (البته در صورتی که مزد و حقوق بگیر باشند)، کمرشکن نباشد، بلکه پس‌اندازی هم داشته باشند که از محل آن بتوانند کمبود حقوق بازنشستگی را جبران کنند. افزون بر این، آمد و رفت فرزندان و نوه‌ها و هزینه‌های آن باید با توجه به درآمد این دوره، منطقی باشد و گرنه، این خود عاملی پرفشار برای کار کردن نان‌آور به هر قیمت و باهر رنج و سختی خواهد شد، که در این صورت دوره‌ی سوم زناشویی به بدترین دوره‌ی

زندگی تبدیل می‌شود. مهیا کردن شرایط مناسب عاطفی و مادی برای دوره‌ی سوم زناشویی، درواقع از همان نخستین روزهای زناشویی ضرورت دارد و این خود بخشی از مدیریت هزینه‌های خانواده به‌شمار می‌آید.

۸- عوامل کلان مؤثر بر هزینه‌های خانواده: گرچه بحث موردنظر این نوشتار اجازه ورود مستقل به بررسی عوامل کلان مؤثر بر هزینه‌های خانواده را نمی‌دهد؛ ولی برای پرهیز از محدودنگری و تک‌بعدی اندیشی، دست‌کم به اشاره می‌توان به این عوامل پرداخت.

نخستین عامل، بودجه دولت^۱ است که هزینه‌های جاری و عمرانی دولت و منابع درآمدی آن را نشان می‌دهد. به دلیل تأثیرگذاری بودجه دولت بر اقتصاد کشور، چگونگی منابع درآمد دولت و هزینه‌های جاری و عمرانی آن، مستقیم و غیرمستقیم (از راه تورم) بر درآمد و هزینه‌های خانواده تأثیر می‌گذارد. و در شرایط کنونی هم تعیین حداقل مزد و حقوق در سطح پایین به‌وسیله‌ی دولت و هم تورم‌زا بودن بودجه دولت تأثیر منفی بر درآمد بخش مهمی از خانواده‌ها می‌گذارد.

دوم، عملکرد سرمایه‌داران و صاحبان نقدینگی بخش خصوصی و جهت‌گیری آن است، که در شرایط کنونی به دلیل نرفتن به‌سوی سرمایه‌گذاریهای تولیدی و به‌کارگیری ناموجه آن در واسطه‌گری، از عوامل مهم تورم و نابسامانی اقتصادی به‌شمار می‌آید و مستقیماً بر هزینه‌های خانواده‌ها تأثیر منفی می‌گذارد.

سوم، عملکرد مدیران اقتصادی کشور، چه در تدوین برنامه‌های عمرانی و ساختار بودجه‌ای کشور و چه در چگونگی انجام وظایف خود، نیز تأثیر عمده‌ای بر اقتصاد کشور و بر اقتصاد خانواده و درآمد و هزینه‌های آن می‌گذارد.

چهارم، ترکیب نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تصویب قوانین اقتصادی و نظارت بر اجرای آن، چه به‌طور مستقیم از راه نظارت بر کار وزیران و چه از راه رسیدگی‌های دیوان محاسبات، نقش مهمی در سرنوشت خانواده‌های کم‌درآمد، بازی می‌کند.

پنجم، نقش قوه قضائیه و دادگستری از نظر مجازات متجاوزین به حقوق مردم و سوءاستفاده‌کنندگان از امکانات دولتی و آنان که قانون را برای منافع فردی، خانوادگی و گروهی خود زیرپا می‌گذارند، نیز اهمیت تعیین‌کننده‌ای در وضع اقتصادی و مالی خانواده دارد.

۱- بودجه دولت: برنامه مالی دولت است که برای یکسال تهیه و حاوی پیش‌بینی درآمدها و سایر منابع تأمین اعتبار و برآورد هزینه‌ها برای انجام عملیاتی است که منجر به وصول اهداف دولت می‌شود. بعضی از سرفصلهای آن عبارتند از: بودجه جاری، عمرانی، عمومی و بودجه شرکتهای دولتی.

خانواده چگونه می‌تواند به‌طور فردی بر این نیروهای اقتصادی، سیاسی و قضایی تأثیر بگذارد؟ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اجازه دادن به ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی، شرايطی را از نظر قانونی فراهم کرده که گروههای اجتماعی بر حسب وضع شغلی و دیدگاههای سیاسی خویش، متشکل شده، در چارچوب قانون از حقوق خویش دفاع کنند. به‌نظر می‌رسد جز تلاشهایی که در بحث مدیریت خانواده و هزینه‌های آن گفته شد، مدیران خانواده و به‌طور کلی اعضای خانواده، حتی فرزندان پس از رسیدن به سن قانونی، باید به‌طور فعال از کم و کیف امورات اقتصادی، سیاسی، قضایی و فرهنگی جامعه باخبر شوند. آنان باید با درآمیختن در سازمانهای صنفی و سیاسی و جلب نظر دیگر لایه‌های اجتماعی به مسایل و مشکلات خود، بهبود شرایط مالی خانواده را با افزایش اشتغال، کاهش تورم، افزایش مزد و حقوق و حقوق بازنشستگی متناسب با تورم، افزایش تولید و صادرات، بی‌نیاز کردن کشور به صدور نفت خام و اخذ وام از خارج، سوق دادن سپرده‌ها و نقدینگی از کوچک و بزرگ به سوی تولید و ... را فراهم سازند.

درواقع می‌توان دخالت خانواده در تعیین سرنوشت جامعه را بخش دیگری از مدیریت خانواده و هزینه‌های آن به‌شمار آورد، که خانواده، بدون توجه به آن نمی‌تواند مدیریت موفق را برای خانواده ارائه دهد، بویژه اگر خانواده فقیر، کم‌درآمد و مزد و حقوق بگیر باشد. جهت‌گیری دولت در وضع قوانین و اجرای عدالت اقتصادی می‌تواند به مدیریت بهینه خانواده کمک نماید.

۲-۵- مدیریت عوامل ذهنی مؤثر بر هزینه‌های خانواده

در فصل دوم در قسمت مدیریت ذهن با چگونگی تأثیر اندیشه و تصویر ذهنی خویش بر رفتارهایمان و چگونگی استفاده از آن برای داشتن زندگی پرامید، پرتکاپو، پراز شادی و مهربانی، سرشار از تلاش همراه با بردباری و کم‌خواهی مادی برای خویش، آشنا شدیم. اکنون چگونگی تأثیر عوامل بیرونی و درونی را بر نیازمندی به مصرف کالا و یا خدمتی معین، مورد توجه قرار می‌دهیم. می‌خواهیم بدانیم آیا ممکن است جلوی ایجاد نیاز یا شدت یافتن آن را گرفت و مانع از آن شد که خرد و عقل، اسیر نیازی که احساسی است، گردد؟

۱- مصرف و رابطه نیاز با آن

— مصرف چیست؟ مصرف، فرآیندی است که در جریان آن کالاها و خدمات تولیدشده، برای رفع نیاز مورد استفاده قرار می‌گیرند. اگر نیازمندی وجود نداشته باشد، اقدامی برای مصرف صورت نخواهد گرفت. مصرف را به دو دسته‌ی اقتصادی و غیراقتصادی می‌توان تقسیم کرد. در مصرف

اقتصادی با مصرف مصرفی و مصرف تولیدی کالاها و خدمات تولیدشده قبلی روبرو هستیم. در جریان مصرف مصرفی، کالاها و خدمات تولیدشده، به گونه‌ای نهایی در اثر استفاده‌ی مصرفی از بین می‌روند. ولی در جریان مصرف تولیدی، کالاها و خدمات در اثر استفاده‌ی تولیدی به کالاها و خدمات قابل مصرف در چرخه‌ی بعدی مصرف، تبدیل می‌شوند. برای نمونه، خوردن نان مثلاً گندم مصرف مصرفی است، ولی وقتی که کشاورز زمین را شخم می‌زند و گندم خریداری شده و یا تولید شده خود را می‌کارد با مصرف تولیدی روبرو هستیم، گرچه در دومی هم گندم از بین می‌رود؛ ولی این از بین رفتن با مصرف مصرفی تفاوت می‌کند، زیرا این گونه مصرف به ما امکان می‌دهد با برداشت محصول گندم در فصل درو، گندم بسیار بیشتری نسبت به گندم کاشته شده، به دست آوریم. البته با مصرف غذا، انسان می‌تواند زنده بماند و تولید کند ولی این بحثی بیرون از دانش اقتصاد است.

در مصرف غیراقتصادی نیز با دو گروه از مصرف روبرو هستیم. در گروه نخست، به دلیل فراوانی آنچه مورد نیاز است (مانند اکسیژن موجود در هوا با وجود مصرف نهایی)، چیزی بابت آن پرداخت نمی‌کنیم. در گروه دوم، به دلیل ماهیت مورد مصرف، نه تنها در اثر مصرف چیزی از بین نمی‌رود، بلکه گاه مورد مصرف نیز تقویت شده، امکان پایداری بیشتری به دست می‌آورد. نمونه‌های این نوع مصرف را می‌توان در بسیاری از هنرها، شعر، ادبیات و دیگر اندیشه‌های تولیدشده، یافت. نیاز ما به نماز، به جز بحث تکلیف شرعی، برای آرامش و پاکیزگی روانی و جسمی بیشتر ماست و با خواندن نماز، ضمن رفع این نیاز، مورد مصرف نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه تقویت شده، پایداری بیشتری پیدا می‌کند. به همین ترتیب، خواندن ادبیات و از جمله شعر، داستان، شنیدن سرود، مهربان بودن ما با دیگران و دیگران با ما و غیره، از نمونه‌های مصرف غیراقتصادی، مصرف معنوی و یا مصرف فرهنگی هستند، که با مصرف، مورد مصرف از بین نمی‌رود و مصرف ما متضمن صرف هزینه‌ی مادی نیز نمی‌باشد^۱.

بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که بخش قابل توجهی از نیازها و مصرف ما غیراقتصادی‌اند و بابت برطرف کردن آنها (دینی، عاطفی، ادبی، زیباشناسی، موسیقی، و...) انجام هزینه‌ی مادی ضروری نیست و در جریان مصرف، مورد مصرف نه تنها از بین نمی‌رود بلکه پایدارتر، جذاب‌تر، غنی‌تر و کاملتر نیز می‌شود.

— نقش نیاز در مصرف: با توجه به اینکه مصرف مورد نظر ما در این بحث، مصرف اقتصادی، آن هم با خرید از بازار و عموماً مصرف مصرفی است، اکنون در این باره به سخن ادامه می‌دهیم.

برای اینکه نیاز ما به مصرف کالای اقتصادی برطرف شود، سه شرط باید وجود داشته باشد :

۱- نیازمندی ما به آن کالا

۲- امکان پذیر بودن چنین مصرفی

۳- توان مالی برای پرداخت بهای آن کالا در صورتی که از بازار خریداری می شود^۱.

طبیعی است اگر احساس نیاز به کالا و خدمتی نداشته باشیم، انگیزه‌ای برای مصرف آن نداریم. دوم این که، اگر ما نسبت به کالا و خدمتی احساس نیاز کنیم ولی آن کالا و خدمت اصلاً وجود نداشته باشد، یا در دسترس ما نباشد، قادر به مصرف آن نیستیم. سوم این که، باید توان خرید داشته باشیم تا بتوانیم کالا و خدمتی را از بازار بخریم.

ولی به نظر می‌رسد عامل محوری در مصرف، احساس نیاز است. اگر ما به هر دلیل، نسبت به مصرف کالایی، احساس بی‌نیازی کنیم، حتی اگر آن کالا را رایگان هم به ما بدهند، آن را مصرف نخواهیم کرد. تعیین‌کنندگی وجود نیاز در مصرف، از این نظر نیز دارای اهمیت است که در صورت وجود نیاز حتی اگر آن کالا وجود نداشته باشد ممکن است با اختراع و نوآوریهای جدید آن را ایجاد کرد. یا اگر آن کالا در کشور وجود نداشته باشد، با واردات می‌توان آن را تهیه کرد. یا در صورت نبودن امکان مالی، شخص و یا خانواده با کار بیشتر و یا صرف‌نظر کردن از رفع نیازهای دیگر، امکان مالی لازم را برای خرید کالای موردنیاز، به دست می‌آورد. به دلیل اهمیت اساسی نیاز در چرخه تولید، توزیع و مصرف است که تبلیغات گسترده‌ای برای ایجاد نیازمندی در افراد انجام می‌شود و هزینه‌ی سالانه‌ی آن در جهان به بیش از چند صد میلیارد دلار می‌رسد. به همین دلیل است که به جای هجوم نظامی به کشورهای در حال توسعه از سوی کشورهای صنعتی برای تحمیل فروش تولیدات صنعتی خود، از وسایلی برای نیازمند کردن کشورهای مزبور استفاده می‌شود، که بیشتر فرهنگی هستند. با نیازمند کردن مردم کشورهای در حال توسعه، خود به خود نیاز به واردات کالاهای تولیدی کشورهای صنعتی، بوجود می‌آید. برای پرداخت بهای واردات، یا مواد اولیه‌ی کشاورزی و کانی این کشورها با بهایی ارزان باید صادر شود و یا با گرفتن وام از خارج با شرایطی اسارت‌بار، هزینه‌های ارزی واردات تأمین شود (گوانیکه بازپرداخت اصل و بهره‌ی وامهای مزبور نیز بعداً با صادرات مواد خام ممکن می‌گردد).

۱- اقتصاد سیاسی، ریمون بار، برگردان منوچهر فرهنگ، نشر سروش، ۱۳۶۷ جلد اول صفحه ۲۲، نقل از الگوی

مصرف و تهاجم فرهنگی، صفحه ۳۶

۲- نیازها و اهمیت نیازهای غیرزیستی: نیاز را «خواست، خواسته^۱، حاجت و احتیاج^۲» معنی کرده‌اند. برخی با تقسیم نیاز به معمولی و اساسی، نیاز اساسی را به معنای کمبودی که ارضا نشدنش بیماری به‌بار می‌آورد، دانسته‌اند^۳. اینکه چرا نسبت به کالا یا خدمتی، احساس نیاز پیدا می‌کنیم، دلایل مختلفی دارد، که با توجه به تعریفهای بالا، آن‌را می‌توان در احساس کمبود نسبت به چیزی، کالایی و خدمتی دانست. ولی این احساس کمبود را به دو گروه می‌توان تقسیم کرد: کمبود، گاه سرچشمه‌ای کاملاً زیستی و گاه ذهنی دارد. احساس کمبود زیستی مانند خستگی، و نیاز به خواب برای جبران آن، یا گرسنگی و نیاز به غذا برای جبران آن. در حال در شرایط احساس کمبود زیستی، جسم انسانی با واکنشهای گوناگون، فرد را وادار به برطرف کردن کمبود و رفع نیاز می‌کند. گروه دوم نیازها را می‌توان به فعالیتهای ذهنی و مغزی انسان مربوط دانست، که عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، با تأثیر بر ذهن آدمی نیازمندی و یا احساس کمبود را در فرد به‌وجود می‌آورند. در فصل دوم گفته شد که نیروی ذهن آدمی به‌گونه‌ای است که اگر بخواهد می‌تواند نیازهای بسیار نیرومند زیستی را نیز مهار کند و یا آن‌را دامن بزند و شدت بخشد. نمونه مهار کردن نیاز زیستی از سوی ذهن را می‌توان نادیده گرفتن حفظ زندگی و جانبازی در راه عشق به خدا، میهن و... دانست و نمونه شدت بخشیدن نیاز زیستی را می‌توان، سیری ناپذیری آدمی دانست که یکسره می‌خورد و مغز او بی‌اعتنا به نشانه‌های جسمی‌اش، او را وامی‌دارد، که حتی با وجود به‌خطر افتادن تندرستی‌اش در اثر فشارخون و چاقی و غیره، باز هم در غذا خوردن زیاده‌روی کند. به این ترتیب می‌توان چنین نتیجه گرفت که ذهن آدمی نه‌تنها توان ایجاد نیازهای غیرزیستی را دارد، بلکه قادر است هر نیازی را (حتی نیاز زیستی حفظ زندگی خود را) نادیده بگیرد و یا احساس هر نیازی را کند و یا تشدید کند. در تعریفی که گذشت، نیاز اساسی، کمبودی که برطرف نکردنش موجب بیماری (جسمی و روانی) می‌شود دانسته شد. حال می‌توان با استفاده از این معنی چنین گفت: نیازها به دو گروه عادی و اساسی تقسیم می‌شوند، ولی چنانچه شخص بخواهد، توان آن را دارد که هرگونه نیاز عادی را که برطرف نکردن آن موجب بیماری نمی‌شود به نیازی اساسی که برطرف نکردن آن موجب

۱- فرهنگ فارسی دانش، دکتر مسعود زعفرانچی و حبیب‌الله آموزگار، انتشارات صفار، چاپ یکم، ۱۳۷۰، ذیل کلمه‌ی «نیاز»

۲- لغت‌نامه دهخدا، جلد چهاردهم، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. چاپ یکم از دوره‌ی جدید، ۱۳۷۳، ذیل کلمه‌ی «نیاز»

۳- به‌سوی روان‌شناسی بودن، ابراهام اچ. مزلو، ترجمه‌ی احمد رضوانی، معاونت فرهنگی آستان قدس، چاپ یکم، ۱۳۷۱، صفحه‌ی ۳۸.

بیماری می‌شود تبدیل کند و برعکس. گرچه رفع نیازهای زیستی برای انسان کاملاً ضروری هستند، ولی چگونگی برطرف کردن این نیازها و هزینه‌هایی (مادی و غیرمادی) که برای برطرف کردن آن باید پرداخت، کاملاً به چگونگی اندیشه و فکر ما مربوط است. با این همه، برطرف کردن همه نیازهای زیستی را نمی‌توان پایان نیازمندیها و موجب خشنودی انسان دانست، بلکه تأمین نیازمندیهای غیرزیستی، وجه غالب خشنودی و خشنودی انسان از زندگی را تشکیل می‌دهد: «حتی اگر غرایز [نیازهای] گرسنگی، تشنگی و جنسی آدمی به‌طور کامل ارضا شود، «او» خود ارضا نشده است و برعکس حیوانات، ضروری‌ترین مسایل انسان حل نشده، بلکه آغاز گردیده است». او برای دستیابی به قدرت و عشق کوشش می‌کند و زندگی خود را در راه مذهب، سیاست و آرمانهای انسانی به‌خطر می‌اندازد. این تقلاها گویای ویژگی زندگی انسان است. درحقیقت «انسان فقط با نان زنده نیست»^۱.

۳- چگونگی پیدایش نیازها

— چگونگی پیدایش نیازهای جسمی: در بررسی چگونگی پیدایش نیازها، نخست به نیازهای جسمی توجه می‌کنیم. این نیازها که اصلی‌ترین آنها نیاز به هوا، آب، غذاست، ناشی از خواسته‌های جسمی ما هستند. کمبود هر کدام از عوامل مزبور به وسیله‌ی انگیزش یا تحریک‌هایی در بدن آدمی ابراز می‌شود. مثلاً گرسنگی که در نتیجه‌ی کمبود غذا در بدن بوجود می‌آید، موجب انقباض یا جمع شدن معده و تولید درد می‌شود^۲ و انسان برای برطرف کردن گرسنگی به خوردن غذا می‌پردازد. برای هر کدام از کمبودهای جسمی ممکن است انگیزش‌ها و یا محرک‌ها، نشانه‌ها و علایم ویژه‌ای بوجود آید و انسان در پی آن نشانه‌ها به رفع نیاز پردازد و در صورت رفع نیاز، آن نشانه‌ها برطرف شوند. مثلاً تشنگی موجب بروز نشانه‌هایی مانند: خشکی گلو، لب‌ها، تیره شدن رنگ ادرار و غیره می‌شود، که با نوشیدن آب، این نشانه‌ها برطرف می‌گردند. البته با برطرف نشدن این نیازها، نشانه‌ها گسترده‌تر می‌شود و نشانه‌های بیماری بروز می‌کند، که در ادامه آن انسان بیمار می‌شود. به دیگر سخن یک نیاز عادی زیستی، با برطرف نشدن، به نیازی اساسی و بیماری‌زا تبدیل می‌شود، که سرانجام، مرگ ناشی از مثلاً کمبود اکسیژن، آب، غذا و غیره را در پی دارد.

گرچه اصلی‌ترین نیازهای جسمی، هوا، آب و خوراک می‌باشند و بدون آنها زندگی به‌خطر

۱- انسان برای خوشستن، اریک فروم، برگردان اکبر تبریزی، انتشارات کتابخانه بهجت، چاپ سوم، ۱۳۷۰، صفحه‌ی ۶۱، نقل از کتاب الگوی مصرف و تهاجم فرهنگی

۲- روانشناسی، آبراهام اسپرلینگ، ترجمه‌ی مهدی محی‌الدین بُناب، نشر روز، چاپ دوم، صفحه‌ی ۳۲۹

می‌افتد، ولی در مورد برطرف کردن همین نیازها نیز عامل ذهن انسان تأثیرگذار است. برای نمونه، نشانه‌های گرسنگی، انسان را وادار می‌کند تا غذا بخورد، ولی اینکه چه غذایی و چگونه و چه مقدار و چه موقع بخورد، به نگرش شخصی و عمل ذهنی وی بستگی دارد. گفته شد، ذهن انسان می‌تواند از راه اندیشیدن و ایجاد تصویر ذهنی مناسب و تمرکز فکر، در شخص، سیری ناپذیری کند یا تند را به‌وجود آورد و یا با تجسم مناسب، موجب سیری دروغین در بدن شود. در چنین صورتی، ذهن انسان علت بروز همان نشانه‌هایی می‌شود، که گرسنگی یا سیری خودبخود موجب آنها می‌شد. ذهن انسان می‌تواند مقدار، زمان و نوع غذا را تعیین کند، ضمن اینکه ذهن نمی‌تواند نیاز بدن را به غذا، آب و هوا بدون بیمارشدن و مرگ انسان نادیده بگیرد. برای نمونه، در روزهای ماه رمضان، برخلاف یازده ماه غذاخوردن در سه نوبت یا بیشتر در روز، به دلیل دخالت اندیشه‌ی انسان، هیچ‌گونه غذا و نوشیدنی در روز، خورده و نوشیده نمی‌شود. این امر، نه‌تنها مشکلی که سبب ایجاد بیماری شود برای شخص به‌وجود نمی‌آورد، بلکه توان ذهنی و جسمی وی را نیز می‌تواند افزایش دهد.

از نظر مدیریت هزینه‌ها، باتوجه به مثال بالا می‌توان گفت: خوردن غذا که برای برطرف کردن یکی از اصلی‌ترین نیازهای انسان صورت می‌گیرد و هیچ‌گونه گریزی برای پاسخ ندادن به آن نیست، بسته به نگرش و باور ما و یا بسته به حرکت ذهنی و روانی ما می‌تواند با هزینه‌های بسیار متفاوتی انجام گیرد. بدن ما غذا می‌خواهد و برای معده‌ی ما فرقی ندارد که در ساده‌ترین جاها، گرده‌ای نان بخوریم و یا گرانترین غذاها را در تجملی‌ترین مکانها صرف کنیم. البته پرخوری و متنوع خوردن، بار زیادی برای معده به‌وجود می‌آورد، تا حدی که گوارش غذا را که ازجمله کارهای بسیار نیروبر و خسته‌کننده بدن انسانی است، مشکل‌تر می‌کند.

— چگونه پیدایش نیازهای روانی: نشانه‌ی کمبود و نیاز روانی وجود تنش است (البته در کمبودهای جسمی نیز گاه با تنش همراه هستیم). «تنش، یک احساس است و هرگاه که بین خواستن و داشتن، فاصله‌ای ایجاد شود و شما آن را درک کنید، تنش به‌وجود می‌آید»^۱. تنش، همان کاری را می‌کند که جمع‌شدن و احساس درد معده در هنگام گرسنگی به ما دست می‌دهد، یعنی انسان را برای رفع نیاز برمی‌انگیزد. کار تنش، برانگیختن برای رفع خواسته و نیاز روانی است. تنش که مجموعه‌ای پیچیده از بازتابها و واکنشهای احساسی، اندیشه‌ای و روانی است پدیده‌ای نیروزاست و سبب تحریک و برانگیختن انسان می‌شود: «درهنگام تنش، غدد فوق کلیوی، «آدرنالین» ترشح می‌کنند،

۱- رهایی از تنش، دکتر جان نیومن، ترجمه علی طباطبایی و ابوالفضل حاج‌حسینی، انتشارات مروارید، چاپ یکم،

فشارخون و ضربان قلب افزایش می‌یابد و تنفس سریعتر می‌شود. ماهیچه‌های بدن سفت و سخت می‌شوند و شیرهی معده به حالت اسیدی درمی‌آید. بعضی از قسمتهای راکد مغز به حالت فعال درمی‌آیند و فعالیت بعضی دیگر کُند یا متوقف می‌شود»^۱.

با این که تنش (تنش ناشی از عوامل روانی)، در اثر بیشتر بودن خواسته‌ها نسبت به آنچه داریم بوجود می‌آید و امری زاییده‌ی ذهن ماست، واکنشهایی را در بدن ما به‌وجود می‌آورد که جسمی نیز هستند. به دیگر سخن با این که علت این نوع تنش روانی است و به‌چگونگی مشاهده و تفسیر ما از آنچه در خارج از بدن ما جاری است، بستگی دارد^۲، و به نگاه، نگرش و باور ما ارتباط پیدا می‌کند، واکنش بدن ما صرفاً ذهنی نیست بلکه جسمی نیز هست. برای نمونه، در هنگام گرسنگی ما با چنین وضعی روبرو هستیم: زمانی که انسان گرسنه است، بین آنچه می‌خواهد (غذا) و آنچه که در زمان احساس گرسنگی دارد (بی‌غذایی) فاصله‌ای وجود دارد. این فاصله در او تنش ایجاد می‌کند، و او را برمی‌انگیزد تا برای از بین بردن این فاصله عمل کند (غذا خوردن).

گفته شد تنش با برانگیختن (جسمی و روانی) انسان، نیرویی ایجاد می‌کند، ولی در صورت استفاده‌ی درست، این نیرو ما را در رسیدن به هدف یاری می‌دهد و چنانچه مدیریت درستی اعمال نگردد، به نیرویی ویرانگر تبدیل می‌شود. «هرگاه فرد از درون خود احساس به‌هم‌ریختگی، هیجان، سردرگمی، عدم تمرکز و عدم تعادل کند»^۳، تنش به مرحله‌ی زیانبار و بیماری‌زای آن رسیده است.

حال، پرسش این است که باورهای مصرفی ما را که خود تعیین‌کننده‌ی تصویر ذهنی ما نیز هستند چه کسانی و چه عواملی پدید می‌آورند؟ باتوجه به آنچه در فصل دوم در مدیریت ذهن گفته شد، می‌توان سرچشمه‌ی باورهای مصرفی را باورهای بینشی، انگیزشی و نگرشی مصرفی دانست که ریشه‌ای‌ترین آنها، می‌تواند بی‌تفاوتی در داشتن باورهای متناسب با منافع خانواده، مردم و کشور باشد. اگر این باور در ذهن ما نفوذ کند که کشورهای صنعتی از همه‌نظر پیشرفته‌اند و ما عقب‌مانده، خودبه‌خود مصرف تولیدات آنان در ذهن ما با ارزش‌گذاری مثبت روبرو می‌شود و هرچه در داخل تولید شود، با ارزش‌گذاری منفی. این باور که الگوی مصرف غریبه‌ها ارزش مثبت دارد و هرالگوی مصرفی که به آن نزدیکتر باشد پسندیده‌تر است، این نتیجه را به بار می‌آورد که الگوی مصرف خانواده‌هایی که همانند الگوی مصرف غریبه‌هاست، دارای ارزش مثبت است و تقلید از آن ضروری. حال، این که این الگوی مصرف و چند و چون کالاهای مصرفی، منافع ملی ما و آرامش و منافع خانواده‌ی ما را به باد می‌دهد، دیگر امری فرعی شده و مورد توجه اصلی ما

۳- همان، صفحه ۳۶

۲- همان، صفحه ۳۴

۱- همان، صفحه ۳۳ و ۳۴

قرار نخواهد گرفت.

باتوجه به همین نکته است که هر سال، تبلیغات تجاری گسترده‌ای در سطح جهان از سوی کشورهای صنعتی اروپایی، امریکا و ژاپن که روی هم هفت قدرت برتر صنعتی جهان را تشکیل می‌دهند، برای پذیرش باورهای مصرفی مزبور در تمام دنیا انجام می‌شود. البته هدف آنها در درجه‌ی اول فروش کالاهای تولیدشده است؛ ولی اهداف دیگر که شاید مهمتر از هدف اقتصادی مزبور باشد، مسلط کردن این اندیشه در مغز مردم کشورهای جهان سوم است که هرچه غربی و یا امریکایی، ژاپنی، آلمانی، فرانسوی و ... است خوب، درست، زیبا، پیشرفته و متمدّانه است و هرچه غیر از آن است بد، نادرست، زشت و عقب‌مانده. این امر، دیدگاه و در نتیجه باورهایی را در ذهن می‌نشاند، که فراتر از مصرف کالای غربی است و آن مصرف تولیدات هنری و فرهنگی غربی است. در صورتِ تداوم چنین وضعی، در نهایت دیگر حتی نیازی به تبلیغ برای کالاهای تولیدی شرکتهای فراملیتی غربی نخواهد بود، بلکه جهان‌سومی از نظر مصرف، همانگونه می‌اندیشد که یک فرد غربی می‌اندیشد. با این تفاوت که مصرف مردم غرب صنایع آنها را رشد می‌دهد و اشتغال و رفاه بیشتر را برای آنان پدید می‌آورد؛ ولی مصرف مردم جهان سوم که با واردات تولیدات صنایع غربی صورت می‌گیرد، هم سبب رشد بیشتر صنایع غربی می‌شود و هم امکان رشد را از صنایع داخلی باز می‌دارد. در چنین فضایی، زندگی در غرب نیز به‌عنوان هدف نهایی رایج می‌شود و انتقال سرمایه‌ها و افراد ماهر کشور به کشورهای صنعتی امری عادی با انتقال سرمایه‌های مادی و انسانی به خارج از کشور از یکسو، فاصله‌ی طبقاتی در داخل افزایش پیدا می‌کند و از سوی دیگر، بیکاری و فقر در کشور پیداد می‌کند و این خود برای نسلهای جدید، گرایش به خروج از کشور را شتاب بیشتری می‌بخشد.

افزون بر تولیدکنندگان، واسطه‌ها و دولتهای غربی که تسخیر ذهن و چگونگی اندیشیدن مردم جهان سوم را برای تداوم سلطه جهانی خویش با استفاده از تبلیغات، ابزارهای سیاسی، نظامی و فرهنگی، هدف قرار داده‌اند در درون کشورهای جهان سوم و از جمله ایران نیز، کسان بسیاری دانسته یا ندانسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه، برای تأمین سود و منافع اقتصادی و سیاسی خویش و یا بدون نفع شخصی، با گفتار و یا با کردار خویش و یا با هردو، همین هدف را به نفع غرب پیگیری می‌کنند. ستایش تولیدات غرب، زندگی، فن‌آوری، مدیریت علم و دانش آنان، آن هم به‌طور اغراق‌آمیز از یک سو و برشمردن نارسایی جامعه خودی و پررنگ کردن آنها تا آن اندازه که شرایط موجود غیرقابل تحمل است، تلاشی است که بسیاری از این هم‌میهنان، آگاهانه یا ناآگاهانه انجام می‌دهند و نتیجه‌ی آن تداوم وابستگی اقتصادی و کم‌توسعه‌یافتگی است. البته در اینکه غرب اکنون در بسیاری از زمینه‌های

مادی برتر است، بحثی نیست، ولی نکته‌ی اساسی این است که ستاش یکسویه‌ی غرب بدون توجه به نارساییهای آشکار اجتماعی و فرهنگی موجود در آن کشورها و بی‌توجهی نسبت به این که همین کشورها چگونه دوره‌هایی از کمبود و مصرف‌نکردن، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کردن، صادرکردن تولیدات صنعتی و واردکردن مواد خام را گذرانده‌اند، یک سونگری است. یا نادیده‌گرفتن این که چگونه این کشورها، مردم خود و جهان سوم را به مصرف تولیدات خویش عادت داده‌اند و با سخت‌کوشی در تولید و دفاع همگان بویژه دولتمردان و صاحبان سرمایه، کارکنان و اندیشمندان از منافع ملی توسعه یافته‌اند، به آن می‌ماند که محصول را مشاهده کنیم و مصرف آن را بخواهیم، ولی فرایندهایی را که به تولید آن محصول انجامیده است نادیده بگیریم. در چنین شرایطی، در بهترین حالت مصرف‌کننده‌ی محصول دیگران باقی خواهیم ماند و هیچگونه مقاومت و ایستادگی در برابر شرایط موجود و دگرگون کردن آن اعمال نخواهیم کرد.

۴- دخالت در پیدایش: همانگونه که گفته شد اگر نقش ذهن و اندیشه‌ی خود را در پیدایش نیازمندیهای غیرزیستی اصلی و در پیدایش نیازمندیهای زیستی در درجه دوم اهمیت بدانیم، می‌توانیم نقش سرنوشت‌سازی را در پیدایش نیازهای مصرفی به ذهن بدهیم. ما بر پایه باورهایمان، هم می‌اندیشیم و هم در تماس با آنچه پیرامون ماست، گزینشهایی می‌کنیم که معیارهای آنها نیز باورهای ماست. از سوی دیگر، باورهای ما، خود نیز زیر تأثیر زندگی عینی ما و تلقین به نفسهای ما به‌طور ارادی و یا تلقینهای دیگران می‌توانند دچار تغییر و دگرگونی شوند.

اگر تغییر یک باور، به دلیل ثبت شدن در ناخودآگاه ما که مرکز مدیریت اجرایی ماست و بر آن پایه ناخودآگاه ما نیز واکنش نشان می‌دهد، خیلی سخت و زمان‌بر است، تغییر اندیشه به‌وسیله‌ی تلقین به‌خود و دخالت در آنچه می‌اندیشیم، می‌بینیم، می‌شنویم، می‌بوییم و لمس می‌کنیم، آسان‌تر است. همانگونه که در فصل دوم در مدیریت اندیشه نیز گفته شد، باید و می‌توان در پیدایش و رشد خواسته‌ها و نیازهای مصرفی خویش از راه دخالت در اینکه به چه می‌اندیشیم و حواس پنج‌گانه ما چگونه با خارج از جسم ما تماس می‌گیرند، هدفدار عمل کرد.

گرچه برای فعال و پرتکاپو بودن، خلاق، سخت‌کوش، مسئول، دقیق، فداکار، مردم‌دوست و دانش‌دوست بودن باید احساس کمبود مادی و معنوی به ما دست دهد تا برای به‌دست آوردن چیزی که احساس کمبود آن را می‌کنیم، تلاش کنیم و این، امری ضروری برای زندگی است؛ ولی در صورت خواستن بیش از اندازه، به تنشی بیماری‌زا مبتلا می‌شویم، که ممکن است زندگی خود و زندگی خانوادگی را دچار اختلال کنیم و یا زندگی خود را متلاشی سازیم. هرچه بیشتر بخواهیم (در مقایسه

با آنچه داریم) و هرچه که می‌خواهیم برایمان دارای اهمیت بیشتری باشد، تنش ما بیشتر خواهد شد^۱؛ در این صورت برای گریز از مبتلا شدن به بیماریهای جسمی و روانی، راهی جز دخالت در خواسته‌ها و نیازها و کمتر خواستن نسبت به آنچه داریم، وجود ندارد. برای نمونه اگر اجاره‌نشین هستیم، ولی بخواهیم خانه‌ای بخریم و حقوق‌بگیر نیز باشیم، در این صورت، بجز کاستن از میزان خواسته‌ی خود، چه در مورد بهای خانه‌ای که می‌خواهیم بخریم و چه در مورد کرایه‌ی خانه‌ای که می‌خواهیم در آن سکونت کنیم چاره‌ای نداریم. از سوی دیگر هرچه بخواهیم زودتر به خریدن خانه موفق شویم، تنش ما در شرایط موجود بیشتر خواهد شد. در این مورد نیز باید و ناچاریم با کاهش اهمیت زمانی خرید خانه، از بیماری‌زاشدن تنش جلوگیری کنیم.

اگرچه در پیدایش نیازهای زیستی و بی‌نیازی از آن، به دلیل خارج بودن از ذهن و باور ما، نمی‌توانیم زیاد دخالت کنیم ولی همانگونه که گفته شد در پیدایش و متمرکز شدن این نیازها و زمان و مکان برطرف کردن کمبودهای آن، با دخالت اندیشه و آنچه که گفته شد می‌توان دخالت کرد. برای نمونه، گرسنگی که نشانه کمبود غذاست، می‌تواند بلافاصله برطرف نشود، می‌تواند با اندیشیدن و عادت‌دادن با فاصله‌های زیاد و یا اندک زمانی برطرف شود.

چند نکته را با توجه به آنچه تاکنون در زمینه‌ی دخالت در سرنوشت خویش و ازجمله دخالت در نیازمندیهای مصرفی خویش گفته شد، به شرح زیر می‌توان به کوتاهی بیان کرد:

الف — شناسایی سرچشمه‌ی نیاز به مصرف: اینکه در مصرف یک کالا، چه کسی، کدام خانواده و کدام رسانه‌ی گروهی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات، فیلم، تبلیغات خیابانی، تبلیغات روی اتوبوسها و ...) در حکم محرک اولیه، ماست، دارای اهمیت است؛ زیرا در صورت دست یافتن به این حد از شناسایی است که می‌توان از آن منبع تلقین، دوری گزید. تا سرچشمه نیازمندی‌سازی خود را به مصرف یک کالا و خدمت شناسیم، دوری‌گزیدن از آن ممکن نیست.

ب — قطع ارتباط با عوامل تأثیرگذار: گاه تأثیرگذاری بر ذهن ما برای مصرف یک کالا و یا خدمت، از یک سرچشمه نیست، بلکه از منبعهای گوناگونی که می‌توانند اصلی و فرعی باشند، ما تأثیر می‌پذیریم. قطع ارتباط با آنها و در صورت ناممکن بودن آن، کاهش ارتباط و دوری‌گزیدن از آنها ضرورت دارد. برای نمونه از دیدن یک برنامه‌ی تبلیغ تلویزیونی می‌توان خودداری کرد، ولی قطع رابطه با خویشان نزدیک، که بر ما تأثیر می‌گذارند، امکان‌پذیر نیست. با این همه، می‌توان دیدارها را کمتر کرد و یا موضوع سخن را (اگر از راه گفتار بر ما نفوذ می‌کنند) عوض کرد.

ج — از الگوی مصرف خود باید دفاع کرد: در ارتباط انسانی، همه جا باید فعال بود و از درستی الگوی مصرف خود که هدفهای آن آرامش و مهربانی بیشتر برای خانواده، تأمین بهتر منافع مادی خانواده و تأمین منافع ملی است، دفاع کرد. پویا بودن و دفاع از الگوی مصرف متناسب خویش، افزون بر کاهش نفوذ دیگران در تحمیل الگوی مصرفشان به ما و احتمالاً جلب آنان به درستی الگوی مصرف خویش، دارای تأثیر خود تلقینی نیز می باشد. هربار که از الگوی مصرف و زندگی خویش به طور منطقی دفاع می کنیم، درستی آن را در درجه نخست به خود و خانواده ی خویش یادآور می شویم درحالی که در صورت انفعال و سکوت، وارونه ی این امر رخ می دهد.

د — خنثی کردن اثر تبلیغات بر مصرف: با تکیه بر نقاط ضعف کالایی که برای آن تبلیغ می شود و تأکید بر روی کالای همانندی که مصرف می کنیم و یا بی نیازی نسبت به مصرف چنین کالایی، می توان در عین حال، هم از الگوی مصرف خویش دفاع کرد و هم الگوی مصرف و با مصرف کالای مورد تبلیغ را تضعیف کرد و اثر گذاری تبلیغ برای مصرف آن را خنثی نمود. برای نمونه، دوستی، از کفشی که ساخت خارج است تعریف می کند و مزایای آن را بر می شمرد، اگر واقعاً مزایایی در آن کفش خارجی نسبت به کفشی که به پا داریم وجود داشته باشد می توان به گران بها بودن آن نسبت به درآمد خود و خانواده، ارزیابی آن و در صورت رواج مصرف آن در کشور، تعطیل شدن صنایع تولید کفش داخلی، بیکار شدن کارگران آن، ورشکستگی سرمایه گذاران تولید کننده ی کفش و در نهایت گسترش بیکاری و فقر در کشور و کاهش سطح زندگی همه و کاهش میل و گرایش به سرمایه گذاری تولیدی در کشور اشاره کرد.

ه — سنجه ها و معیارهای نیرومند باید داشت: از بیان چند موردی که برای دخالت در پیدایش و رشد نیازها گفته شد، می توان به این نتیجه رسید، که در پشت هریک از الگوهای مصرف و نگرش به خرید این و یا آن کالا، جهان بینی و عقیده ای بدون اینکه بیان شود، نهفته است. برای نمونه آنکه کالای خارجی را به کالای تولید میهنش ترجیح می دهد، احتمالاً معیار و سنجه ای به عنوان منافع ملی برایش مطرح نیست. یا آن کس که تمام زندگی را برای به دست آوردن درآمد، افزودن بر ثروت، خرج کردن و هردم کالای جدیدی خریدن، صرف می کند عملاً و گاه غیر آگاهانه براین باور است که انسان برای همین هدفها آفریده شده است.

اگر معیارها (سنجه ها) و ضابطه های نیرومندی برای زیستن داشته باشیم، نه تنها امکان لغزش ما کاهش می یابد، بلکه بر زندگی دیگران نیز می توانیم اثر مثبت بگذاریم. این سنجه ها کدام اند؟ به عمده ترین این سنجه ها با توجه به بحث خود، چنین می توان اشاره کرد.

انسان برای رفع نیازهای جسمی‌اش آفریده نشده است، در صورتی که جانوران چنین‌اند؛ البته در بین جانوران بویژه در پستانداران نیز بجز نیازهای زیستی، نیازهای مربوط به مهرورزی و برخی دیگر از نیازهای عاطفی، هرچند نه به شدت این نیازها در انسان، وجود دارد.

انسان نه تنها نیازمند مهرورزی به نزدیکترین کسان و مهربانی دیدن از آنهاست، بلکه نیازمند احساس همدردی و مهرورزی به هم‌میهنان و همه‌ی انسانهای کره زمین می‌باشد. هرچه این نیاز بهتر برآورده شود، شادمانی بیشتری به دست می‌آید. انسان، نیازمند ایثارگری است؛ انسان می‌خواهد و نیازمند این است که برای دیگران مفید باشد؛ نیازمند آن است که به وی احترام بگذارند: «افراد سالم به حد کافی نیازهای اساسی خودشان را به ایمنی، تعلق، محبت، احترام و عزت نفس رفع کرده‌اند به طوری که انگیزش اصلی آنها گرایش به خودشکوفایی است (و به منزله‌ی شکوفایی مداوم تواناییها، استعدادها و ظرفیتها، به منزله‌ی انجام مأموریت با پاسخ دادن به ندای درونی، سرنوشت یا دعوت الهی برای انجام مسئولیتها، به منزله‌ی دانش کاملتر و پذیرش فطرت باطنی خود) و به منزله‌ی گرایش بی‌وقفه به سمت وحدت، یکپارچگی و همگرایی درونی خود [می‌باشد]». با چنین نگرشی نسبت به انسان، بهتر قادر خواهیم بود، درباره نیازهای خویش به طور منطقی تصمیم‌گیری کنیم. بجز تأمین نیازهای جسمی، آن‌هم در اندازه‌ای که تندرستی ما را تأمین کند، به تأمین نیازهای غیرمادی یا معنوی انسان که در واقع هدف اصلی از آفرینش انسان است و انسان در اثر کمبود آن به بیماریهای حاد و یا مزمن روانی و جسمی گاه و خم مبتلا می‌شود و رفع این نیاز هزینه‌ی چندانی را نیز نمی‌خواهد، باید توجه اصلی داشت. عمده وقت و توان ذهنی را باید به جای به دست آوردن درآمد و هزینه کردن آن برای مصرف، صرف خود شکوفایی و خدمت به دیگران و افزایش شادمانیهای ناشی از پرباری و ثمربخشی زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی کرد.

۳-۵- نتیجه‌گیری فصل پنجم

در این فصل، درباره‌ی مدیریت عوامل عینی و ذهنی مؤثر بر هزینه‌ها سخن رفت و تأکید شد که ما می‌توانیم با استفاده‌ی کامل از کالاها، هم از هزینه‌های خانواده بکاهیم و هم کمبود کالاهای تولیدی در کشور را، کاهش دهیم. در مدیریت مصرف گفته شد که الگوی مصرف خانواده‌ی ما با توجه به اینکه انسان نیازمند احساس همدردی و سرنوشت مشترک داشتن با دیگران است باید همگانی باشد و نمی‌توان خانواده‌ی خود را تافته جدا بافته دانست و یا خانواده خود را با بیست درصد ثروتمندترین افراد

جامعه و با مردم کشورهای صنعتی که در شرایط اقتصادی دیگری هستند، از نظر مصرف مقایسه کرد و همانند آنان شدن را هدف قرارداد. گفته شد در مصرف، به کارگیری ملاک همبستگی ملی کاملاً ضروری است؛ سرنوشت خانواده‌ی ما به سرنوشت دیگر هم میهنان ارتباط دارد. از این نظر می‌باید در الگوی مصرف خانواده، منافع ملی و همبستگی ملی را در نظر داشت و نیز گفته شد که خودمصرفی خانواده افزون بر کاهش هزینه‌های خانواده خودشکوفایی و روابط مهرآمیز خانواده را تقویت می‌کند. چگونگی استفاده از اوقات فراغت اعضای خانواده را از دوجهت دارای اهمیت دانستیم. با مدیریت درست این اوقات، هم می‌توان هزینه‌های خانواده را کاهش داد و هم می‌توان با افزایش دانش و مهارت اعضای خانواده، در استفاده‌ی درست از این اوقات با هدف ارتقای شخصیت و دانایی آنان، وضع بهتر مادی و معنوی خانواده را در آینده تأمین کرد. توجه به پرورش فرزندان و تولیدی بارآوردن آنان و مسئولیت‌پذیر پروردشان را عامل مهمی در کاهش هزینه‌های خانواده دانستیم. توجه به دوره‌ی سوم زناشویی (دوره‌ی تنهایی آنها) برای جلوگیری از درماندگی مالی زن و شوهر را نیز بخشی از مدیریت هزینه‌ها دانستیم. بویژه در شرایطی که حتی آنان که از حقوق بازنشستگی برخوردارند، به دلیل پایین بودن شدید این حقوق نسبت به هزینه‌ها و به دلیل وجود تورم بالا در کشور، امنیت مادی ندارند. در مدیریت عوامل ذهنی، تکیه بر این بود که انسان بر پایه‌ی اندیشه‌اش و آنچه که در ذهنش نقش می‌بندد زندگی می‌کند. با دخالت در آنچه می‌اندیشیم می‌توانیم در احساس نیاز خویش نسبت به این کالا یا آن کالا دگرگونی به وجود آوریم و آن را از نیازی که برطرف نکردن آن بیماری‌زاست به نیازی که برطرف نکردنشان تولید بیماری نمی‌کند و یا از نیاز به خواسته، تبدیل کنیم. به سخنی کوتاه‌تر هراسانی دارای این نیروی ذهنی است که خود تصمیم بگیرد و سرنوشت خویش را خود تعیین کند. ما قادریم هر کالایی را که می‌خواهیم با ملاکهای خود سنجیده، جلو رشد خواسته را بگیریم و یا درصدد برطرف کردن آن خواسته برآییم. همچنین، می‌توانیم بر پایه‌ی ملاکهای میزان درآمد، برنامه‌ی آینده زندگی، هدف از زندگی کمک به تأمین منافع ملی و کمک به خودشکوفایی اعضای خانواده، درباره خرید و یا مصرف هر کالا و خدمتی تصمیم بگیریم و گفته شد که اگر خود، هزینه‌های خانواده را آگاهانه مدیریت نکنیم، دیگران، الگو و نظر خود را بر ما تحمیل خواهند کرد.

نتیجه‌گیری بخش دوم

در این بخش با جداسازی هزینه‌ها از هم و بررسی برخی ویژگیهای مصرف کالاها و سرانجام بررسی برخی دیگر از عوامل عینی و ذهنی مؤثر بر مصرف، شناختی پدید آمد که در پرتو آن می‌توانیم

اختیار زندگی مصرفی و هزینه‌های خانواده‌ی خویش را خود به‌دست گیریم. از آنجا که عوامل گوناگونی بر الگوی مصرف و هزینه‌های ما مؤثرند و افزون بر تبلیغات و آگهیهای بازرگانی و تجاری، دوستان، آشنایان، خویشان، مغازه‌داران و خلاصه، اغلب افرادی که با آنان برخورد می‌کنیم آگاهانه (مانند مغازه‌داران) و یا ناآگاهانه (مانند کسانی که از مصرف ما سودی عایدشان نمی‌شود) می‌کوشند آنگونه که آنان می‌اندیشند و یا زندگی می‌کنند، ما نیز زندگی و مصرف کنیم. گاه سخن و گفته‌ای در میان نمی‌آید، ولی نگاهها، پوشاک، خوراک، اثاث زندگی، اتومبیل، سرگرمیها، هدیه‌ها و مسافرت‌های دیگر افراد، در ما تأثیر تلقینی می‌گذارند. شناسایی هزینه‌ها و ویژگیهای آن و شناسایی چگونگی تأثیر دیگران بر ما و سرانجام شناخت چگونگی تأثیر این عوامل بر ذهن ما و واکنشهای ناخودآگاه و خودآگاه ذهن ما، مدیریت مهمترین بخش زندگی ما را امکان‌پذیر می‌سازد. انسان برای رفع نیازهای مادی‌اش ناگزیر از کارکردن و هزینه‌کردن است. بالا بودن هزینه‌ها در مقایسه با درآمد ما می‌تواند، بزرگترین مشکلات زندگی فردی و خانوادگی را برای ما ایجاد کند؛ مشکلاتی که همه هوش و حواس ما را به خود مشغول کرده، رفته‌رفته ما را از پاسخ دادن به نیازهای معنوی و روانی‌مان باز دارد. در چنین شرایطی، تأمین معاش هدف زندگی می‌شود و نه وسیله آن. دخالت آگاهانه و هوشیارانه در چگونگی هزینه‌های خانواده ما را از درمانده و سرگشته شدن بازمی‌دارد. با توجه به اینکه خواسته‌ها را پایانی نیست و اینکه بخش اعظم خواسته‌های ما غیرضروری‌اند و پاسخ‌ندادن به آنها موجب بیماری جسمی و روانی نمی‌شود، دخالت در پیدایش خواسته‌ها و جلوگیری از تبدیل آن به نیاز که برطرف نکردنش بیماریزاست، از دید تعیین سرنوشت به دست خود ما امری کاملاً ضروری می‌باشد. گرچه ذهن ما همیشه زیر تأثیر سخنها، آداب و رسوم و خبرها و تصویرهای رسانه‌ای است ولی اگر بخواهیم، دارای این توان هستیم که آن‌گونه که می‌خواهیم بیندیشیم و تأثیر این عوامل را به آن حد و اندازه و شدتی که می‌خواهیم، برسانیم.

درست است که اگر شرایط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و آموزشی در جامعه مناسب و مهیا باشد، فرد و خانواده آسان‌تر می‌توانند، هزینه‌های خود را مدیریت کنند، ولی تا آماده شدن این شرایط مناسب باید اختیار خود را به‌دست بگیریم؟ هر انسانی با اختیار و مسؤولیت آفریده شده است و بزرگترین نعمت خدادادی وی فکر کردن و اندیشیدن اوست. ما دارای این توان هستیم که منتظر مهیا شدن شرایط آرمانی از سوی دیگران نشویم بلکه خود با دخالت کردن در سرنوشت خویش، به آماده‌شدن شرایط مناسب برای دیگران نیز یاری رسانیم. آنچه در اختیار ماست، در درجه نخست، اندیشه‌ی ماست با قدرتی بیکران؛ این نیرو هم می‌تواند یار و پشتیبان ما باشد و زندگی پر از شادی،

تکاپو، مهربانی، همدلی و همدردی با هم میهنان، مسلمانان و سرانجام دیگر انسانهای آفریده خدا را برای ما فراهم سازد، و هم می‌تواند دوزخی به نام زندگی را حتی در همین دنیا نیز برای ما پدید آورد. به بهانه‌ی مدیریت خردمندانه هزینه‌های خانواده، می‌توانیم هم مصرف و هزینه‌های خود و خانواده را بهبود بخشیم و از رنج اجباری زندگی کردن زیر تأثیر منفی دیگران بکاهیم و هم در این راه، توان یافتن بهترین دوست و یاور خود را که بخش خداگونی انسان است، با زندگی توأم با شادمانی و خرسندی همیشگی، پیدا کنیم. مدیریت هزینه‌های خانواده به مدیریت ذهن ارتباط دارد، در نتیجه، موفقیت در اداره‌ی زندگی مصرفی خویش، خود پیروزی در اداره‌ی ذهن خویش است. عکس این نکته نیز مصداق دارد.

پرسش‌های فصل پنجم

- ۱- ضرورت استفاده کامل از کالاها را شرح دهید.
- ۲- همبستگی ملی و هزینه‌های خانواده را شرح دهید.
- ۳- نقش فرزندان را با توجه به تربیت جدید، در مدیریت هزینه‌های خانواده شرح دهید.
- ۴- چه عوامل کلانی بر مدیریت هزینه‌های خانواده تأثیر می‌گذارند؟
- ۵- اهمیت نقش نیاز را در مصرف شرح دهید.
- ۶- چگونگی پیدایش نیازهای روانی را در انسان شرح دهید.
- ۷- چگونگی دخالت در پیدایش نیازهای مصرفی را شرح دهید.
- ۸- چرا باید از الگوی مصرف خود دفاع کنیم؟
- ۹- داشتن سنجه‌ها و معیارهای نیرومند برای موفقیت در مدیریت هزینه‌های خانواده را شرح دهید.

- ۱۰- آیا می‌توان منتظر پدیدار شدن شرایط مناسب اجتماعی، اقتصادی و ... در جامعه بود، تا مدیریت مناسبی در خانواده اعمال گردد؟
- ۱۱- آیا ما می‌توانیم برای اعمال مسئولیت مدیریت بهینه خانواده هزینه‌های غیرقابل پرداخت مادی و معنوی را به عهده گیریم؟

